تکمیل الایمان

تصنیف

حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

مع اضافہ

اعتقاد نامہ منظوم

تصنیف

مولانا نور الدین عبد الرحمٰن جامیؒ

ناشر

ڈاکٹر محمد عبد الرحمٰن غضنفر

مؤسس و مدیر

الرحیم اکیڈمی

اے ۷/۷، نزد پوسٹ آفس، لیاقت آباد

کراچی ۷۵۹۰۰

بسم الله الرحمن الرحیم

فتبارک الله احسن الخالقین والحمد لله رب العالمین

کتبه المفتقر الی رحمة ربه الکریم محمد عبد الرحیم عفا الله عنه [illegible] العظیم

[illegible]

تکمیلِ الایمان

تصنیف

حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

مع اضافہ

اعتقاد نامہ منظوم

تصنیف

مولانا نور الدین عبد الرحمٰن جامیؒ

ناشر

ڈاکٹر محمد عبد الرحمٰن غضنفر

مؤسس و مدیر

الرحیم اکیڈمی

اے ۷/۱، اعظم نگر پوسٹ آفس، لیاقت آباد

کراچی ۷۵۹۰۰

شناسنامه کتاب

اسم کتاب.................................. تکمیل الإیمان

تصنیف................... حضرت مولانا شیخ عبدالحق محدث دهلویؒ

مع اضافه...اعتقادنامه منظوم

تصنیف ....حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامیؒ

حروف چینی.................

کمپوزنگ...... نورمحمد : ادارت الملة الاسلامیه جمشید روٹ نمر۳ کراچی

تاریخ نشر..............................۲۵۔ربیع الأول ۱۴۲۱ھ

ناشر...دکتر محمد عبدالرحمن غضنفر

مؤسس ومدیر.....................الرّحیم اکیڈیمی V/V اعظم نگر لیاقت آباد کراچی

تیراژ.................................... ۱۰۰۰

قیمت.. 120/- روپی پاکستانی

محل دریافت

اسلامی کتب خانه . درخواستی کتب خانه . مکتۂ قاسمیه

جامعة العلوم الاسلامیه علامه بنوری ٹاؤن کراچی ۵

عباسی کتنب خانه . مکتبۂ اسحاقیه . جونامارکیٹ کراچی۲

مکتبۂ نعمانیه . مکتۂ واحدیه . برمی کالونی کو رنگی کراچی

مکتبۂ رشیدیه سرکی روڈ مکتبۂ اسلامیه کانسی روڈ کوئٹه بلوچستان

فهرست مطالب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ○

"سخن ناشر"

الحمد لله والمنّه که امروز این سعادت نصیب مامی شود که می توانیم سرمایۂ سعادت دوجهان وسرمۂ چشم حق وایقان کتاب "تکمیل الایمان وتقویةالإیمان"ازتألیفات رئیس المحدِّثین سندالکاملین مولاناوشیخنا عبدالحق محدث دهلویؒ راحروف چینی کرده وبا تخصیص نسخه دست نویس آن وبهمراه عنوان بندی جدیدچاپ ونشر کنیم۔

مادراین چاپ شرح حال وزندگینامه جامع شیخ محدث دهلویؒ راباترتیب وجامعیتی خاص بیان ودرابتدای کتاب آورده ایم که به مشکل می توان آن رابه این شکل درجاي دیگر یافت که درضمن معرفی تصنیفات وتالیفات ایشان کارنامه محدثانه وفقیهانه وچگونگی بیعت وسلوك ایشان کتاب"فوائد جامعه" است که شرح رساله "عجالۂ نافعه" تالیف شاه عبدالعزیز محدث دهلویؒ است۔که شارح آن برادر محترم محدث وقت مؤرخ جلیل مولانا دکتر محمد عبد الحلیم چشتی مدّ فیوضه الجاری است، این شرح شرحی قابل قدر وباارزش وازکارهای تحقیقی معرکة الآراء برادر محترم است وارزش آن را افرادی می دانند که این کتاب مورد مطالعه آنها قرار گرفته وازآن استفاده کرده اند۔

الحمد لله که اداره ماقبل ازین کتاب تصنیف معرکة الآراء شیخ

محدّث دهلویؒ راکه فقد چند نسخه خطی آن در کتب خانه های قدیمی یافته می شودودلداد گان راه سلوك برای یافتن آن سر گردان بودند' یعنی" زادالمتقین فی سلوك طریق الیقین" رابهِ زبان اردو منتشر کرده است که کارترجمه وشرح آن نیز از زحمات مولاناد کترمحمد عبدالحلیم چشتی مدّظلّه العالی است۔

داستان دست یافتن کتاب"تکمیل الایمان وتقویة الایقان"از این قرار است، دریکی از روزها برای عبادت برادر معظم محدّث العصر حضرت مولانا محمد عبد الرشید نعمانی مدفیوضه الجاری(ورحمة اللّٰه علیه)به خدمت گرامی ایشان حاضرشدم،بعد ازاحوال پرسی ازیکدیگر، ایشان بادست مبارك خویش کتاب" تکمیل الایمان وتقویة الایقان" رابه بنده عنایت کرده وفرمودندکه این کتاب را دراولین فرصت چاپ ومنتشر کن،این کتاب تصنیف شیخ محدث دهلوی'ویکی ازبهترین کتابها درباب عقاید است ولی دردسترس عموم قرارندارودومدتهاست که کمیاب ونایاب است،،این ارشادبرادر معظم برای من درجه حکم ودستوررا داشت زیرا تشویقات ایشان بودکه باعث شده بودمن این اداره وانتشارات را به نام" **الرّحیم اکیڈیمی**" تاسیس کنم که تااین لحظه باتلاشهای این اداره بیش از ٤٠ کتاب نایاب ونادر چاپ منتشرشده دراختیار اهل علم قرار گرفته است. دراین تلاشها خوبیهای دنیاوآخرت پوشیده است ودراجر و ثواب آنهابرادر معظم و گرامیم کاملاً شریك هستند،

ولی خواست ومشیت حق تعالیٰ شانه این بود که به هنگام چاپ ونشر این کتاب برادر معظم رحلت فرموده ودر عالم باقی غرق استراحت باشند واگر زنده می بودند از نشر این کتاب بسیار خوشحال می شدند۔ **اَللّٰھُمَّ اغْفِرْلَنَاوَلِاِ خْوَانِنَا الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَابِالْاِیْمَانِ وَلَاتَجْعَلْ فِیْ قُلُوْبِنَاغِلاً لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْارَبَّنَااِنَّکَ رَؤُفٌ الرَّحِیْمْ**

من بابرادر گرامیم "نورالله مرقده" وعده کردم که دراولین فرصت کتاب راچاپ ونشر خواهم کردو کتاب را ازایشان گرفته وبرای حروف چینی دادم ۔کار تصحیح کتاب رایکی ازدوستان بسیار محترم که لائق تقدیر وتشکر بسیاراست۔ لوجه الله تعالی برعهد گرفت وحتی المقدور در تصحیح اغلاط آن تلاش کافی کردند عنوانهای جدید قائم کرده وبرای حروفچینی کتاب به روش خط فارسی جدید راهنمائی وکار لازم را انجام دادند وضمناً زندگی نامه محقق ومحدث دهلویؒ راکه اصل آن به اردو بود به فارسی بر گرداندند جزاه الله فاحسن الجزاء من از ته دل ازایشان متشکر وممنون،ودعا گوی ایشان هستم الله تعالی به علم ایشان بیفزاید ودرعمر ایشان برکت دهدو رزق واسع عطا فرماید وتوفیق عمل صالح عنایت فرماید آمین یارب العالمین۔

علاوه ازیں درپایان کتاب ' رساله اعتقادنامه که به شکل منظوم و ازآثار مولانا نورالدین عبدالرحمن جامیؒ می باشد اضافه نموده ایم تااینکه تشنگی اهل علم بوسیله آن برطرف گردد.

وآزوئ برادرم مولانا نعمانی رحمة الله نیز برآورده شود'ایشان

درحیات خودخیلی ازاین رساله تعریف می نمودوآن راسود مندقابل حفظ وجامع می دانستند ۔

امید داریم که خدا وندمتعالی نشرو چاپ رساله مذکوررا نیز قبول بفرماید وذخیرهٔ آخرت قرار دهد .

کتبه :

الفقیرالی اللہ سبحانه وتعالی

دکترمحمدعبد الرّحمن غضنفر غفراللہ

له لوالدیه وجمیع مشایخه وقرابته.

١٢ربیع الأول ١٤٢٠ھ

زندگی نامۂ شیخ عبدالحق محدث دھلویؒ

ترجمہ مقالہ :۔ مولانا محمد عبدالحلیم چشتی مدظلہ العالی

فاضل دارالعلوم دیوبند، پی، ایچ، ڈی

مشرف تخصص فی الحدیث،جامعة العلوم الاسلامیه بنوری تاون کراتشی

معرفی اجمالی حضرت شیخ محقق

نام گرامی ایشان،عبدالحق ابوالمجدحقی،شهرت:محدث دهلویؒ سلسه نسبشان عبارتست از:عبدالحق بن سیف الدین بن سعدالدین بن فیروزبن موسیٰ بن معزالدین بن محمدالترك البخاری الدهلوی الحنفی.
موصوف درماه محرم الحرام سال۹۵۸هجری(۱۵۵۱میلادی) درشهر دهلی چشم به جهان گشودند.تاریخ ولادت ایشان(شیخ الاولیاء)(۱)

---

(۱) تخریج وبدست آوردن تاریخهای وفات ازآیات قرآنی،احادیث مبارکه، مقوله های گران مایه ویاازیك بیت شعرویا ازیك مصرع،فنی جالب ومشغله ای دلچسپ است که اهل قلم درهرزمانه دراین عرصه قلم فرسائی کرده اند،فایده بزرگ ومهمی که ازایں کاربدست می آیداین است که تاریخهای وفات شخصیتهای بزرگ درغالب جملات معنا دارومختصر محفوظ می ماند وبه خاطر سپردن آن نیزآسان می شود،گذشته ازاین، طریق اوصاف ممتازاین شخصیتهای برجسته بیان شده ودرحق آنها دعاونیك فالی نیزصورت می گیرد.

می باشد. پدر بزرگوار شان شیخ سیف الدین عارفی، صاحب نسبت مع اللّٰه،عالمی ماهر ومربیِ‌بلند مرتبه بودندوآرزویشان این بودکه فرزند سعادتمندرابعنوان محقق نامداروعارف بلند پایهٔ دوران به جامع بشریت تقدیم نمایند؛لذا تربیت ایشان راشخصاًبرعهده گرفته و کتابهای ابتدائی راخودبه فرزند دلبند آموختند،ودرآموختن اعمال واُورا دِ تزکیه وعرفان نیزدریغ نورزیدند .درسیزده سالگی شیخ موصوف، درنحو: الارشاد؛ درمنطق:شرح شمسیه؛درعقاید: کتاب شُهرهُ آفاق علامه سعدالدین تفتازانی یعنی شرح عقاید نَسَفی وغیره رافراگرفتند؛ودر۱۵سالگی مختصرالمعانی ومُطوّل رابه پایان رسانده پس ازآن کتابهای درسی دیگررا نزدشیخ محمد مقیم شاگرد امیرمحمد مرتضی شریفی واساتید دیگرِی، قرأت نمودند.

عمرشان متجاوز از ۲۰ سال نبودکه همه کتابهای درسی را به پایان رسانده بودند .وپس ازآن درمدت زمان یکسال ونیم قرآن مجید راکاملاً حفظ نمودند. درموردنحوه تعلیم وتربیت شیخ سیف الدین ذوق فراگیری شیخ عبدالحق وشورعلمی، عبادت وریاضت، قدرت حافظه ، زیرکی و کوشش مداوم وخستگی ناپذیرایشان خوانندگان می توانندبه تکمله اخبارالاخیار به سخنان خودایشان مراجعه نمایند.

شیخ موصوف درششم شوال سال نهصدوهشتا دوپنج(۹۸۵) هجری هنگامی که کاروان عمر منزل سی ام خودراطی کرده بودبه

دست شیخ موسیٰ بن حامدحسینی اچی بیغت نموده وخرقه خلافت حاصل نمودند .شیخ عبدالحق در اخبارالاخیار (۱) باارادت وعقیدت خاصی مرشد خودرا یادنموده ودر کتاب المکاتیب والرسائل الی ارباب الکمال والفضائل موصوف را باکلماتی همچون"سمی کلیم الهی"و"مسمی کلیم اللٰهی"یادمی نمایند.

چنانچه در رساله تنبیه اهل الفکر برعایت آداب الذکر به یکی از تألیفات ایشان حواله داده می فرمانید:"جضرت شیخی وسندی قبله گاهی سمی کلیم اللٰهی قدس اللّٰه سره درکتاب اوراد خود اینچنین فرمودند" ودر رساله ایرادالعبارات لبیان اهل الاشارات می فرمانید: "حضرت شیخی ، سیدی، سندی، قبله گاهی مسمیٰ کلیم اللٰهی"

شیخ عبدالحق رحمه اللّٰه هنگام باز گشت ازحَرَم به دارالعلوم دهلی آمده تدریس حدیث را آغاز نمودند واوقاتی راکه از تدریس فارغ می شدند در تصنیف وتألیف ارشا دوهدایت،عبادت وریاضت می گذراند ند.

واین سلسله ازسال یکهزار تا سال یکهزار وپنجاه ودوهجری قمری جریان داشت ودر بیست ویکم ربیع الاول سال(۱۰۵۲)هجری این آفتاب علم برای همیشه غروب نمود .

تاریخ رحلت ایشان: فخرالعلماء' فخرالعالم وعلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل (که در آن همزه علماء وانبیاء شمرده می شود) می باشد.

---

(۱) چاپ مجتبای ۱۳۳۲هج ص ۲۰٦

نمازجنازه موصوف به امامت فرزند شان شیخ نورالحق دهلوی خوانده شد ،ودر کنارحوض شمسی به خاك سپرده شد.

شیخ عبدالحق پس ازخود ۳ فرزند صالح وعالم چیره دست به نامهای شیخ نورالحق مشرقی، علی محمد و محمدهاشم برجای گذاشت.

شیخ عبدالحق درسال(۹۹۵)هجری به قصدزیارت حرمین رخت سفربستند وراهی احمدآبادشدند ودر مدت اقامت خود دراحمدآباد ازشیخ وجیه الدین علوی گجراتی (م ۹۹۸)بعضی اعمال واَورادطریقه قادریه رافراگرفته درسال ۹۹۶هجری فریضهٔحج راانجام دادند.وپس ازده ماه اقامت درمکّهٔ معظمه در۲۳ربیع الثانی سال۹۹۷هجری واردمدینه شدند؛وبه گفتهٔصاحب نزهة الخواطر تا رجب ۹۹۸هجری درآن دیارمقدس بودند ومجدداً عازم مکه معظمه شده مدت طولانی درحرم سکونت اختیار کردندوپس ازادای دومین حج درآخرین روزهای شعبان سال ۹۹۸هجری به طائف تشریف برده ومجدداً به مکّه معظمه برگشتندوپس ازاندك اقامتی درمکه درهمین سال به هندوستان باز گشتند.

حدود ۳ سال حضرت شیخ درسرزمین حجاز اقامت داشتند وبیشتر اوقات خودرادرخدمت شیخ عبدالوهاب متقی برهانپوری سپری نمودند، چنانچه شیخ موصوف درجواب یك سؤال علاء الدین مکی

می۔ نویسند:"انافی خدمته مذسنین[۱] "دوسال است که درخدمت شیخ متقی هستم. شیخ موصوف در درازمدت ازاستادخود کمال استفاده را نمودندوشیخ متقی نیزاجازهٔ همهٔ مرویات خودرا به ایشان عنایت فرموده خرقه خلافت زیب تنشان نمودند.

دررسالهٔ ذکرالاحوال والاقوال منتبه علی رعایة طریق الاستقامه والاعتدال[۱] می نویسند:

" قداجازنی سیدی الشیخ عبدالوهاب کتب القوم وطرقهم وسلاسلهم واجازنی من اربع سلاسل القادریه والشاذلیه والمدنیه والچشتیه "

سرورم شیخ عبدالوهاب به من اجازهٔ کتابهای بزرگان وطریقه هاو سلسله ها یشان را عنایت فرمودند.

همچنین اجازه چهارسلسله قادریه، شاذلیه، مدنیه وچشتیه رانیزعنایت فرمودند۔)

شیخ موصوف درحرم ازدیگرمحدثین نامورنیزاجازه روایت حدیث حاصل نمودند ودرحرم نبوی ﷺ نیز این سلسلئه افاده واستفاده جریان داشت.

کلماتی که به بصیرت وکمال شیخ عبدالحق رحمه الله درعلوم شریعت وطریقت اساتیدش "دانشمندان ماوراء النهر" اعتراف کرده اند.

---

(۱) اخبار الاخیار ص ۲۷۱

(۱) چاپ مجتبای ص ۳۷۱

("هنگامی که باتوجه باطنی اساتید دردوران درس بحثی میشد واززبان این حقیر صحبتهای مفیدتری جاری می گشت، اساتید مهربان می فرمودند: ماازتواستفاده می کنیم وبرشما ازطرف ماهیچ گونه احسانی نیست."
(ازتکمله اخبارالاخیار-مرتب)

چنان که در بالا گذشت، اینچنین است حال محدثین نامدار سرزمین حجاز، که آنها نیز اعتراف می نمایند که درفهم حدیث ازشیخ استفاده نموده اند. چناچه در نزهة الخواطر وبهجة المسامع والنواظر (ج٥/ص٢٠٢) مذکور است:

" اخذ الحدیث بمکة عن الشیخ عبد الوهاب ابن ولی اللّٰه المتقی والقاضی علی ابن جاراللّٰه ابن ظهیرالقرشی المخزومی المکی وبالمدینة المنورة عن الشیخ احمدبن محمدبن محمد ابی الحزم المدنی والشیخ حمید الدین ابن عبد اللّٰه السندی المهاجر واجازوه اجازةعامةواثنو علیه واطنب فی مدحه القاضی علی ابن جاراللّٰه المذکورقال "انه المفردالعلم فی القطر الهندی "وقال"انه ممن اعلی همته فی الطلب ووفقه للسعی فیمایوصل الی البلوغ الارب"وخدم العلم الشریف وضرب فیه بالسهم الاعلی والقدح المعلی وقد شرفنی بالحضورعندی برهة من الزمان فی المسجد الحرام یقرأه قطعة من صحیح الامام البخاری وقطعة من الفیه الحدیث للعراقی البحر الهمام فاستفدت منه اکثرممااستفادوأبدی من الابحاث ماحسن فیه واجاد قراة ظهر بهاانه بالافادة احق منه بالاستفادة

وان له رسوخ قدم فی الاشتغال علی جمال الوجوه المعتاد. انتهی.

وقرأعلی الشیخ عبدالوهاب المذکور مشکوٰة المصابیح واخذ آداب الذکر واوضاعه وتقلیل الطعام وآداب الخلوة ولازمه واستفادمنه فوائد کثیرةوکان الشیخ یحبه ویثنی علیه وبشره ببشارة والبسه الخرقة والحکمة وکتب له اجازة مطلقة فی احکام التحکیم.

موصوف درمکه نزد شیخ عبدالوهاب بن ولی اللّٰه متقی وقاضی علی بن جاراللّٰه بن ظهیرقرشی مخزومی مکی ودرمدینه منوره نزد شیخ احمد بن محمدبن محمدابی الحرم مدنی وشیخ حمیدالدین بن عبد اللّٰه سندی مهاجرحدیث قرائت نمودندوایشان نیزاجازه تمام مرویات خود را به وی عنایت فرموده اوراستودند وقاضی ابن جار اللّٰه مذکور خیلی مدح ووصف اورابیان کرده می فرمایند"همانااوازنظرعلمی درتمام هندوستان یکتا است"ونیز می فرمانید"اواز جمله انسانها یی است که اللّٰه تعالی به آنها همتی بلند در تحصیل علم عنایت فرموده وتارسیدن به هدف توفیق تلاش وکوشش را ارزانی نموده است"ایشان علم حدیث را خدمت نموده ازآن حلقۀ وافر وبهره ای کامل بردند. مدتی درمسجد الحرام در حلقۀ درسم شرکت نموده وقسمتی ازصحیح بخاری والفیه حدیث علامه عراقی راخوانده مرا مفتخر گردانیدند،چندبرابرآنچه که ایشان از من استفاده کردند من از ایشان آموختم ایشان بحثهای جدیدرا آغاز نموده خوب وارد میدان شدندوچنان خوب خواندندکه معلوم شدبه

افاده بیشترمستحقند تا به استفاده وهمانا مطابق روشهای گوناگون رایج دراشتغال به علمٔایشان را پایه ای بس بلنداست. نامبرده کتاب مشکوٰة المصابیح را پیش شیخ عبد الوهاب مذکور خوانده آداب ذکر وروشهای آنرافراگرفته کم خوری وآداب خلوة رانیزآموختند.

شیخ متقی نسبت به وی محبت خاصی داشتندواورا می ستودند ومژده های فروانی میدادند، وی راخرقه خلافت پوشانید .وصلاحیت اورادر فیصلهٔ امور تأیید نموده اجازه نامه ای درمورد فیصلهٔ امورمردم به ایشان ارزانی نمودند.

شاه عبدالحق وشاه ولی الله در هندوستان صاحب افتخارند بر اینکه مشایخ حرم نیز بر استفاده از ایشان درفهم معانی حدیث به خودمی بالند واین امر را باسعه صدر اعتراف می نمایند.

سلسله سند حضرت شیخ محقق رح

حافظ سیدعبدالحی کتانی، درفهرس الفهارس[1] به حواله کتاب الفیة السند حافظ سیدمرتضی بلگرامی نقل می کنند که شیخ عبدالحق دهلوی ازشیخ علی متقی وحافظ ابن حجر مکی هیتمی وعلی قاری بدون واسطه روایت می نمایند.

کلمات موصوف عبارتنتند: یروی المترجم عامةعن نورالدین عبدالوهاب المتقی القادری الحسینی وغیره الراوی عن العلامة المحدث الصالح ابن الحسن علی بن حسام الدین المتقی المعروف بابن الهندی المتوفی۹۷۷هج تقریباً (والصحیح۹۷۵هج) مبوب الجامعین الصغیر والکبیربل ذکرالحافظ مرتضیٰ فی الفیه السندله ان المترجم یروی عن المتقی مباشرة وکذاعن ابن الحجر الهیتمی وعن علی القاری وناهیك بهولاء الثلاثة.

وللمترجم ثبت حافل فی مشایخه واسانیده عنهم.

شیخ عبدالحق عموماًازشیخ نورالدین عبدالوهاب متقی قادری حسینی وغیره روایت می کنندوایشان نیز ازعلامه محدث صالح شیخ ابوالحسن علی بن حسام الدین متقی مشهوربه ابن هندی متوفی سال ۹۷۷ هجری تقریباً(صحیح۹۷۵هج) که شاگرد ترتیب ذهنده جامع صغیرو کبیراست

---

(۱) ج۲ ص ۲۵

روایت می کنند. علاوه براین حافظ سید مرتضی زبیدی در کتاب الفیة السند خود می نویسند که شیخ عبدالحق ازشیخ علی متقیؒ وحافظ بن حجرهیتمیؒ و ملا علی قاریؒ بدون واسطه روایت می کنندوروایت ایشان ازارباب ثلاثه برایتان کافی است .شیخ موصوف در مورد سیرت مشایخ خود بیان اسانید شان یك ثبت جامع (فهرست شیوخ)تر تیب داده اند"حافظ سیدمرتضی بلگرامیؒ در تاج العروس ازمیان شیوخ حضرت محقق نام شیخ علی متقیؒ را یاد آوردنشده اند ولی یاد روایت از حافظ ابن حجر هیتمیؒ و محدثین همطراز ایشان رابه میان آورده اند ومی نویسند:

"وفد الی الحرمین فاخذ عن الشهاب احمدابن حجر المکی وطبقته کالشیخ عبدالوهاب المتقیؒ وملا علی القاریؒ وغیر هما"

مو صوف رهسپار حرمین شریفین شده وعلم حد یث رااز شهاب الدینؒ وملا علی قاریؒ وغیره فرا گرفته اند."

البته در فراگیری حد یث بلا واسطه از شیخ علی متقیؒ وملا علی قاریؒ ودیگر افراد ظاهراً اشکال وارد میشود زیراشیخ علی متقیؒ در سال۹۷۵هج وشیخ ابن حجر مکیؒ درسال۹۷٤هج دارفانی را وداع گفته اند وشیخ عبد الحق در سال۹۹٦هج یعنی۲۱سال پس ازوفات شیخ شهاب الد ینؒ و ۲۰ سال پس ازوفات ابن حجروارد مکه معظمه

شده اند. واگرسید مرتضیٰ بلگرامیؒ بجای کلمه مباشره برای اثبات روایت از کلمه مکاتبت یااجازه نامه استفاده می کردند کلامشان خالی ازاشکال می شد،واثبات روایت مباشره(روبرو) نیاز به تحقیق دارد، البته می توان به صحت آن وهمچنین ثبوت روایت ازملاعلی قاریؒ ازثبت (فهرست شیوخ) حضرت محدث حکم نمود.

شیخ عبدالحقؒ ازشیوخ متعددی ازاجازه روایت داشته اند' البته درروایت حدیث سلسله سند شیخ عبدالوهاب متقیؒ را بر گزیده اند.

حافظ سیدعبدالحی کتانیؒ درذیل زندگی نامه شیخ عبدالرحمٰن عیذروسؒ فایدۂ مذکورراياد آورشده اند' چنانچه در فهرس الفهارس (۱) چنین آمده است :

"قال الشیخ عبدالحق الدهلویؒ المترجم اوصانی سیدی عبدالوهاب المتقیؒ بانه ینبغی للمحدث ان یختار لنفسه من الاسانیدالتی حصلت له من مشائخه لسندواحد یحفظه لیتصل به الی سیدالمرسلین وتعددبرکته علی حامله فی الدنیاوالأخرةفاختصرت لوصیة شیخی سنداً من طریق البخاری وآخرلمسلم واکتفیت بهما ففیهماالبرکة فقلت قال العبد الضعیف حدثناشیخنا الولی المتقی عبدالوهاب الحنفی قال حدثنا شیخناعلی بن الحسام الدین المتقیؒ قال حدثناابوالحسن البکریؒ قال حدثنازین الدین زکریاالانصاریؒ عن

(۱) ج صفحه ۱۲۸

ابن حجرؒ وحدثناالشیخ عبدالوهاب المتقیؒ قال حدثناالمسندعلی بن احمدالحناتی الازهری الشافعیؒ حدثنا شیخ الاسلام الجلال السیوطیؒ حدثناالشهاب ابن حجرؒ"

شیخ عبدالحق دهلویؒ می فرمانید :مرشدم شیخ عبدالوهاب متقیؒ مراوصیت نمودندکه محدث می بایستی ازمیان سلسله سندهای که ازشیوخ خود دارد یکی را انتخاب نموده وآنراحفظ نماید تااینکه سلسله سندش به جناب رسالت مآبﷺمتصل باشدودارندهٔ سندازبرکات آن دردنیا وآخرت بهره مند گردد. لذابنابروصیت شیخ یك سندبخاری ویك سند مسلم برای خود انتخاب نموده. برآن دو اکتفانمودم زیرادرآندو برکت می بینم .بندهٔ نا توان میگوید که : برای ما حدیث بیان نمودند شیخ ما پیشوای بزرگ عبدالوهاب حنفیؒ وفرمودند که برای ما حدیث بیان نمو دند شیخ ماعلی بن حسام الدین متقی وفرمودند که حدیث بیان نمودند برای مازین الدین زکریا انصاریؒ که از روایت کنندگان این حجر عسقلانیؒ می باشند (وسلسله سند شان مشهور است)وسنددوم این است که برای ماحدیث بیان نمودندشیخ عبدالوهاب متقیؒ وفرمودندکه برای ما علی بن احمد حناتی حدیث بیان نموده فرمودند که برای ماشیخ الاسلام جلال الدین سیوطیؒ ازشهاب الدین بن حجرؒحدیث بیان نموده اند.(وسلسله سند شان بنابرشهرت نیازی به یادآوری ندارد)البته قابل ذکراست که حافظ جلال الدین

سیوطیؒ بنابراجازه عمومی ازحافظ بن حجرؒ روایت می کنندوافتخار زانوی تلمذ زدن پیش حافظ ابن حجرعسقلانیؒ راندارند.

شیخ عبدالحق پس از۹٤سال زندگی که قسمت عمده ای ازآن راصرف درس وتدریس نموده وهزاران نفررافیض رسانده بودنددار فانی راوداع گفتند.

البته ازمیان عرب وعجم شاگردان مشهور ایشان که سلسله سندشان تاامروز وجود دارد به قرارذیل اند:

ا۔شیخ ابورضابن اسماعیل دهلوی(متوفی۱۰٦۳هج)نوهٔ حضرت شیخ رحمه اللّٰه

۲۔ شیخ حیدر بن فیروز کشمیری (متوفی ۱۰۵۷هج)

۳۔ شیخ ابواحمد سلیمان کردی گجراتی

٤۔ شیخ شاکرمحمد بن وجیه الدین حنفی دهلوی (متوفی ۱۰٦۳هج)

۵۔ عنایت اللّٰه بن الهداد صدیقی بلگرامی

٦۔ نورالحق مشرقی (متوفی ۱۰۷٤هج)

درمیان عربها سلسله اسنادازشیخ محمد حسین خافی نقشبندی صاحب کتاب الطریقة المحمدیه فی بیان الطریقة النقشبندیه وامثال وی ادامه یافته است چنانچه حافظ سیدعبدالحی کتانی درفهرس الفهارس والاثبات می نویسد.[۱]

---

(۱) جلد۲ صفحه ۱۲٦

"والخافی هذاهوتلمیذالشیخ عبدالحق الدهلوی والراوی عنه وقد وقفت علی اجازةالشیخ عبدالحق له بخطه الشریف وادرکه الشیخ حسن العجمی واخذعنه ومن طریق العجیمی عنه نروی مؤلفاته ومؤلفات الشیخ عبدالحق ومروياته ولولاهذاالشیخ الخافی وروایته عن الدهلوی عامة لماکنااتّصلنابالشیخِ علی المتقی لروایة کنزالعمال وغیره وهذه فائدة نفیسة قل من یعلمها"

"خافی شاگرد شیخ عبدالحق دهلوی است وعموماًازایشان روایت می کند ومن براجازه شیخ عبدالحق که به خط زیبای خود نوشته اند دسترسی پیداکردم وشیخ حسن عجیمی شیخ خافی رادر یافته وازایشان علم حدیث فداگرفته اندومانیزاز سند عجیمی تألیفات وتصنیفات شیخ عبدالحق دهلویؒ را روایت می کنیم.واگر همبن شیخ خافی وروایت عامهٔ وی ازشیخ دهلویؒ درمیان نمی بود سلسلهٔ سند مابه شیخ علی متقی که به کنزل العمال وغیره متصل ومسلسل است نمی رسید، واین فایده ایست گران بهاالبته انگشت شمارند افرادی که به آن آگاه باشند."

نام شیخ طیب بن معین عمری مجاز طریقت شیخ عبدالحق درکتابها مشاهده میشود،البته نامبرده درسال ۱۰۴۳هج(زمانی که شیخ درحیات بودند) دارفانی راوداع گفتند.

آیا مذهب حنفی بر خلاف حدیث است؟

حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلویؒ درجواب این امر که دارو مدار مذهب حنفی بیشتربردلایل عقلی است وبا دلایل نقلی رابطهٔعمیقی ندارد در المنهج القویم فی شرح الصراط المستقیم [۱] می نویسند:

"در اذهان بعضی مردم چنان درآمده که مذهب امام شافعی موافق احادیث است وسلوك طریقهٔ اقتداءِ واتباع درمذهب ایشان بیشتر است ومذهب امام ابو حنیفه مبتنی بررأی واجتهاداست ومخالف احادیث، این سخن غلط محض وجهل صریح است سبب وقوع درین ورطه آن بود که بعض محدثین که در مذهب امام شافعی بودند درکتابهاي که تصنیف کردند چنانچه مصابیح ومشکوٰة ومانندآن دلائل مذهب خودرا تتبع وتفحص نموده جمع کردند ودر احادیث مذهب حنفی براه طعن وجرح رفتند واینها بی گوشئه تعصبی نخواهد بودواکثرایشان باحنفیه بی گوشئه تعصبی نباشند عفاالله عنهم.

نظردر کتب حنفیه که درديارعرب مشهوراست باید انداخت تاحقیقت حال منکشف گردد.

فی الحقیقت مذهب حنفی جامع معقول ومنقول است ومانا که در اغلب اوقات واحوال عادت کریمهٔ آن امام یود که درتفهیم وتبیین مذهب خودبجهت رعایت طبائع عامه خلق که مجهولند برتطابق

(۱) افصل المطابع کلکته ۱۲۵۲هج صفحه ۲۸تا۳۰

معقول ومنقول وتأیید نقل به عقل اقتصاربردلیل معقول کردی وبقصد تسلیه وتشفیه طبائع ایشان درکشف وتبیین آن کوشیدی والآصل تمسك واستدلال اوبه کتاب وسنت واقوال سلف بودخود چه صورت دارد که بی رجوع به کتاب وسنت واجماع تمسك به قیاس کند وحال آنکه شرط عمل به آن عدم آن اصول است چنانکه درکتب اصول فقه برمذهب ایشان مقررشده است واین دلایل عقلیه ایشان درحقیقت برای تأییدوترجیح بعضی احادیث است بربعضی به موافقت وی مرقیاس راولابد از احادیث آنچه موافق به قیاس بودارجح است چنانکه هم دراصول فقه قراریافته،نه آنکه قیاس درمقابل نص کرده باشد وحکم به صحت وضعف احادیث درزمان متأخر برخلاف زمان سابق است چه می تواند که حدیثی درزمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرائط صحت وقبول درروآة که واسطه بودند میان ایشان وحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از آن ازجهت رواة دیگر که بعد ازان آمدند ضعفی پیداشد.

پس ازحکم متأخرین محدثین بضعف حدیثی لازم نیاید ضعف وی درزمان امام ابوحنیفه رحمه الله مثلاً واین نکته ظاهر است وازکلامی که بعضی محققین ذکر کرده اند که حکم به تواتروشهرت ووحدت حدیث معتبر درصدراول است والابسااحادیثی که دران وقت ازآحاد بوده وبعداز آن بوجودکثرت طرق برواج این علم وکثرت طالبان وجامعان که بعدازآن پیداشده بمرتبه شهرت رسیده باشد، استیناسی به این معنی توان یافت."

مدارج حدیث

شیخ عبدالحق محدث دهلوی باعتبار مدارج حدیث درچندین موردشاهکار های تحقیقی انجام داده اند،چنانکه درالمنهج القویم فی شرح الصراط المستقیم می فرمانید:"این ترتیب که محدثین درصحت احادیث وتقدیم صحیح بخاری ومسلم قرارداده اند تحکم است وجائز نیست دروی تقلید زیراکه اصحیت نیست مگرازجهت اشتمال رواة برشروطی که اعتبار کرده اند آنرابخاری ومسلم وچون فرض کرده شود وجود آن شروط دررواة حدیث غیرکتابین حکم باصحیت آنچه در کتابین ست عین تحکم ومکابره بودوشك ونیست که بحکم بخاری ومسلم باستجماع راوی معین آن شرط را جزم وقطع نمی توان کردمطابقت این حکم مرواقع راجائز است که واقع خلاف آن باشد وجوددلیل قاطع برصحت حکم ایشان وجزم بدان محل منع است وبه تحقیق اخراج کرده است مسلم درکتاب خودازبسیاری ازرواة که سالم نیستند ازعوائل جرح وهمچنین درکتاب بخاری جماعه اند که تکلم کرده شده است درایشان پس مدارِکار درحق رواة براجتهادعلماء وصواب دید ایشان باشد وهمچنین درشروط صحت وحسن وضعف تاآنکه کسی که اعتبار کرده است شرطی راوالغاء کرده است آنرا دیگری‌بسنده باشد آنچه روایت کرده است آنراآن دیگر که نیست دروی

آن شروط درمعاوضه آنچه مشتمل است بران شرط وهمچنین درحق کسی که تضعیف کردراوی راوتوثیق کرده اورا دیگری، نعم ساکن ومطمئن می گردد نفس غیرمجتهد وآنکه اختبار وامتحان نکرده است امرراوی را به نفس خودبه تقلید وآنچه قرار داده اندومجتمع شده اند برآن اکثر اما امر مجتهد وآنکه اخبار وامتحان راوی ازپس خود تواند کردراجع است برای اجتهادنفس خودش پس جائز است که صحیح شودنزدایشان حدیثی درغیرکتابین که معارضه کند مافی الکتابین یاراجع آید برآن انتهی"

"حاصل این سخن آن است که اعتمادی برتصحیح وتنقید ائمه مجتهدین واکابرسلف است وچون ایشان بتقلیدعلماء محدثین که مشهوراند جائز نباشد والتزام ایشان به حکم این جماعت تحکم ومکابره است واین کلام درمقام معارضه فقهااست بامحدثین قرارداد ومحدثین همان است که اولاً مذکورشدولیکن فقهارادرآن مجال مقال وسیع است به این وجه که مذکورشد واین سخن نافع ومفیدست."

وجلدتر می نویسند :

"احادیث صحاح منحصر نیست درصحیح بخاری ومسلم ایشان استیعاب نکرده اند جمیع صحاح راکه نزد ایشان بود برشرط ایشان چه جای مطلق صحیح وخود تصریح کرده هریکی ازایشان بعد احاطه واستیعاب[1] ."

(۱) المنهج القویم فی شرح الصراط المستقیم صفحه ۱۸

آشنای با چند اثر شیخ محدث قدس سره

شیخ عبدالحق رحمه الله درهریك ازموضوعهای تفسیر، تجوید، حدیث فقه، تصوف، تاریخ وسیرت کتابهاورساله های فراوانی ازخود برجای نهاده اندولی ازمیان همه آثارایشان لمعات التنقیح بعنوان شاهکاری علمی شناخته میشود.این کتاب که به زبان عربی نگاشته شده است شرحی جامع ومحققانه بر کتاب مشکوٰة المصابیح است.

حضرت شیخ هنگام نوشتن اشعة اللمعات شرح فارسی مشکوة به بسیاری ازنکته های علمی ومطالب مهم که ذهن افراد کم سواد ازدر-کشان قاصربوده وعبورسطحی ازاین مباحث وعدم کشف نقاب ازاین نکته های علمی مترادف باکتمان علم ازاهل آن وسبب محرومی ازسعادت خدمت حدیث بودبرخورد نمودند لذابرآن شدند تاکه شرحی جامع به زبان عربی برکتاب مذکورنوشته اهل علم را بهره مندمند سازند؛ وچنین نیز کردند وشرح مذکور را دو یا سه سال قبل ازشرح فارسی به پایۀتکمیل رسانید ند، چنانچه درآغاز اشعة اللمعات می نویسند:

"چون توفیق وتأیید الهی تعالی دستگیری کرد و در خدمت دین علم شریف درمقام استقامت بنشاند خواست که کتاب مشکوٰة المصابیح را که دراین روزگار بسمت تداول واشتهار موسوم است شرح کند واز

فوائد آنچه که در کتب قوم دیده واز مشائخ وقت شنیده یابخاطر
فاتروی رسیده بطالبان برساندبعضی ازاجلّه اصحاب صفوت وارباب
محبت فرمودند که اگر شرح آن به زبان فارسی واقع شودهر آئینه نفع آن
اعم واشمل باشد وچون شروع کرد دران در اثنای مطالعه آن سخنانی
روی نمود که درج آن در شرح فارسی مناسب نباشد واز دست دادن آن
سخنان نیز گنجایش ندید پس در شرح آن بلسان عربی نیز شروع نمود تا
چند گاه هردو شرح فارسی وعربی معاًتسوید می یافت آخر چنان گشت
که عربی چون است تازی پیشتر رفت وتمام شدوفارسی درنیمه راه ماند
چون به امرار نظر ثانی بران مقیدشد تبییض نمود وزمانی مدید برآن
گذشت ومسوده فارسی حکم نسیاً منسیاً گرفت باز امرشد که فارسی
نیز تمام گردد واز سواد به بیاض رسد وبر روی کارآید بحکم المامور
معذور آنقدر که تسوید یافته بودبه بیاض آورد ودر اتمام آنچه باقی مانده
بودشروع کرد.شیخ عبدالحق در لمعات التنقیح توضیح کلمات حدیث
وتشریح مطالب ومعانی آنرا بصورت محققانه انجام داده اند وبحثهای
لغوی نحوی وفقهی را بامتانت خاصی تقدیم نموده حق توجیه وتطبیق
احادیث رابجاآورده اندوضمن تطبیق فقه حنفی باحادیث به نحو
مطلوب بر نکته های حدیث نیز گوشزد نموده اندودر تحقیق مسائل
دامن انصاف را از دست نداده واز دایرهٔاعتدال قدم بیرون ننهاده اند از
این شرح می تواند بعنوان شاهدی آشکار بر جمع میان رشته های علمی

متعدددقت نظر اصابت فکر پختگی ومهارت حضرت شیخ درفن حدیث استدلال نمود.

باوجوداینکه حجم این شرح از حجم مرقاةالمفاتیح شرح مشکوٰة المصابیح کمتر است ولی از نظر فائده وحسن انتخاب بر شرح مذکور ارحجیت داردواگر چه ملا علی قاری رحمه اللّٰه نسبت به شیخ عبدالحق هنگام نوشتن شرح مذکور کتاب های فراوانی در دسترس داشته اند ولی حُسن انتخاب وسلیقۂ شیخ در نوشتن شرح به مراتب بر تر است.

باوجوداینکه بر شرح مذکور شرح مشکوٰة اطلاق میگرددولی فی الجمله از شرحهای صحاح سته بی نیاز نموده است اما چونکه زبان عربی هرگز در هندوستان رائج نبوده وزبان فارسی تا مدتی به عنوان زبان مادری مردم آن سامان بوده است اشعةاللمعات نسبت به این شرح شهرت بیشتری یافته. وعبارتهای ذیل منعکس کننده جایگاه شرح فوق در نظر شیخ می باشد:

" لمعات التنقیح فی شرح مشکوٰةالمصابیح" وهو اجل واعظم واطول واکبرهذه التصنیفات وقدجاء بتوفیق اللّٰه وتأییده کتاباً حافلا شاملا مفیدا نافعا فی شرح الاحادیث النبویه علی مصدرهاالصلوة والتحیة مشتملة علی تحقیقات مفیده وتدقیقات بدیعة وفوائد شریفة ونکائت لطیفه." (۱)

---

(۱) تألیف قلب الالیف بکتابه فهرست التوالیف طبع دکن صفحه ۳۰

"لمعات التنقیح شرح مشکوٰة المصابیح بهترین،بزرگترین وطولانی ترین اثراست که بتوفیق وتأییدایزدی به رشته تحریر درآمده است کتابی جامع،فراگیر،مفیدوسودمنددرشرح احادیث نبوی علی مصدرهاالصلوة والتحیه که دربرگیرنده تحقیقات سودمند، بحثهای نادر، فائده های گرانبها ونکته های لطیف است ازآنجائیکه صاحب نظران علم حدیث هرگزازاین کتاب بی نیازنبوده اندمی توان به اهمیت آن پی بود' چنانچه مولانا احمدعلی محدث سهارنپوری(متوفی۱۲۹۳هج)درنوشتن حاشیه مشکوٰةالمصابیح،جامع ترمذی وصحیح بخاری ازآن کاملاًبهره جسته اند.جلداول لمعات التنقیح پیش دوستم شمس الدین: فروشنده کتابهای نایاب ازنظرگذشته است. ونصف اول آن در کتابخانه شخصی مولانامحمدهاشم جان مجددی درٹنڈوسائیں دادسندهازنظر گذشته است.شیخ عبدالحق اگرکتاب دیگری نمی نوشتند همین کتاب برای شهرت ومقبولیت ایشان کافی بود، این کارنامه عظیم الشان موصوف دارای چنان جایگاهی است که هندوستان هراندازه به آن فخرکند بجاست. بدون شك مجلس دایرة المعاف العثمانیه حیدرآباد دکن باانتشار بسیاری ازکتابهای حدیث بردنیای علم ودانش احسان بزرگی نموده است . ولی جای بسی تعجب است که دریست کُتبی که در آینده انتشارمی یابند حتی نام این کتاب یافته نمی شود؛وانتشاراین کتاب خدمت بزرگی برای علم شمرده می شود.

اشعة اللمعات :

اشعة اللمعات فی شرح مشکوٰة شرح فارسی مشکوٰة است که از میان تألیفات شیخ عبدالحق مقبولیت بیشتری دارد.
نگارش این شرح درسال ۱۰۱۹ھج هنگامی که شیخ شصت ساله بودندآغازشدودرسال ۱۰۲۵ھج،به پایانرسیدتاریخ مذکور مربوط به آغازواتمام کتاب است ومدت مجموعی تألیف کتاب نیست.

زیراموصوف دراین عرصهٔ دراز بسیاری ازکتب ورسائل دیگر رابه رشته تحریر درآورده اند.لذا درتکمیل این شرح بیش ازدویاسه سال وقت صرف نشده است چنانچه ازیك مکتوب شیخ چنین برمی آید:
"آغازتسوید این شرح که مسمی است باشعة اللمعات فی شرح مشکوٰة دراوسط ایام تشریق سنة تسع عشروالف بودواتمام درشرح ربیع الآخر سنة الف خمس وعشرین اتفاق افتادونه که این مدت تمام مصروف ومشمول باین شرح بود، شرح دیگر عربی که مسمی به لمعات التنقیح فی شرح مشکوٰة المصابیح که متقارب ومتقارن بود باین شرح درتألیف نیزاتمام یافت وسبقت نمود وکتب ورسایل دیگرنیزبوجود آمد تقریبًا ثلث این زمان بلکه کمتر ازآن مصروف به این بود باقی بباقی والتوفیق من اللّٰه الباقی الوافی: واتمام هردودربلدۀدهلی که وطن الیف این ضعیف است درخانقاه قادریه که جاروب کشی وچراغ افروزی آن حواله این فقیراست ابتداءِ وانتهاءِ عمردریك مکان ومقعدبود.شده کانها تمت فی

مجلس واحد متعدد بیان شکر نعمت حق است براین ضعیف حقیرولله الحمدعلی التوفیق واستغفرالله التقصیرو اناالفقیرالحقیرعبدالحق بن سیف الدین الدهلوی وطناًوالبخاری اصلاًوالترکی نسباًوالحنفی مذهباً والصوفی مشرباً والقا دری ارادةً وآخر دعواناان الحمد لله رب العلمین (۱)

بدون شك لمعان التنقیح ازنظربحثهای علمی وتحقیقهای فکری براشعة اللمعات فوقیت دارد ولی این شرح ازنظر ترتیب وتدوین برتر ودر اختصار وجامعیت کم نظیراست.موصوف دراین کتاب با اصطلاح "فقیر میگوید" توجیههای بسیار مفیدی برای احادیث بیان نموده اند.برمتن حدیث چنان شرحی عام فهم ودلنشین بیان نموده اند که هر کسی میتواند آنرابه آسانی فهمیده وازآن استفاده نماید بهترین مزیت کتاب استفاده یکنواخت اساتیدطلاب وعوام است وبنابرمفید بودن در نظر اهل علم از جایگاه ویژه ای بر خوردار است .وبنا بر جایگاه این کتاب شیخ در تالیف قلب الالیف می نویسند:

"اشعةاللمعات فی شرح المشکوٰة"شرح فارسی مشکوٰة است که در قدر ومرتبه تلو شرح عربی است ودر تنقیح وتهذیب وضبط وربط راجح وفائق ودر حجم وضخامت زیاده ازآن نیزبه تأیید ونصرت الهی سبحانه شرحی نفیس، لطیف، مهذب، مرغوب ومقبول آمده"

مفتی غلام سرور لاهوری درخزینة الاصفیا (۱) می نویسند:

---

(۱) چاپ نول کشور کان پور ۱۹۱۴ء جلد ۱ صفحه ۱٦٤

(۲) اتحاف النبلاء المتیقنی صفحه ۱۹

"شرح مشکوٰة عربی وفارسی ازعمده تصانیف وی است که بسیار مقبول ومشهور است واکثر مواضع مشکله ومحال را ترجمه آسان وسهل تر نوشة"

نواب صدیق حسن خان قنوجی دراتحاف النبلاءِ المتقین[۱] می نویسند: "اشعة اللمعات شرح فارسی مشکوة در سهولت تناول وشرح غریب وضبط مشکل وذکر مسائل فقه حنفی بی نظیراست ومزیدشهرت وقبول وی مستغنی ازبیان است" مولانا عبد الحی لکهنوی رحمه الله در عوارف المعارف فی انواع العلوم والمعارف[۲] عبارت نواب صدیق حسن خان رابه عربی بر گر دانده اند.

واقعیت اینکه شیخ عبدالحق بانوشتن شرح فارسی مشکوٰة المصابیح ضمن تعلیم اسلوب فهم حدیث ذوق پیدانموده اند وبدون شك قبل ازایشان بسیاری ازعلمای هندوستان شرحهایی به زبان فارسی بر مشکوٰة نوشة اندولی هیچ یك از این شرحها به اندازۀاشعة اللمعات مقبول عام وخاص واقع نشده اند.ودلیل بر صحت امراینکه کتاب مذکور برای اولین باردرسال ۱۲۵۱(هج) در کلکته حروف چینی ودر چهار جلدضخیم انتشار یافت ومجدداً در سال ۱۲۷۷(هج) تا۱۲۷۹ (هج)تجدیدچاپ شد،بازهم ازچاپخانه نول کشور لکهنو تاسال ۱۲۵۵(هج)

(۱۹۲٤ء) هشت مرتبه به چاپ رسید ه است وامروزهم مردم در جستجویش هستند ولی به آسانی دستیاب نیست.

---

(۱) اتحاف النبلاء المتیقنی صفحه۱۹

(۱) چاپ دمشق ۱۹۵۸ء صفحه ۱۹

طریق الافادة فی شرح سفر السعادة

سفرالسعادة فی ذکرتاریخ الرسول قبل نزول الوحی وبعده که بنام صراط مستقیم شهرت دارد،اثر علامه مجدالدین فیروز آبادی(م۸۱۷ هج)می باشد که مجموعه ای مختصر ومفیداز احادیث در مورد معمولات،وعادات اعمال واخلاق آنحضرتﷺ است علامه فیروز آبادی طبیعتاً به اعتبار مسلك ظاهری بودند چنانچه در اکثر مواضع کتاب خود از بیان احادیثی که عمل مجتهدین امت بر آن بوده اجتناب نموده وبیشتر آندسته احادیث را ذکر کرده اند که عمل مجتهدین امت برآن نبوده است لذادر چنین وضعی اثر مطالعه این کتاب بر ذهن خواننده خود هویدا است علاوه بر این در آخر کتاب یك باب بعنوان احادیث موضوعه اضافه نموده همچون ابن جوزی وبسیاری دیگر از محدثین تندرو احادیث صحیح راموضوع قرار داده اند که احتمال تشویش اذهان عمومی قوی بود.این علل وعوامل انگیزۂ نوشتن شرحی را برای شیخ بوجود آوردند؛ موصوف بانگارش شرحی مبسوط به زبان فارسی تمام شبه های مصنف را برطرف نمودندودرحقیقت مقدمه محققانه وجامعی که به ابتدای کتاب افزودندبه منزله روح کتاب است واین مقدمه متشکل از دو باب است که در باب اول ضمن بیان اصطلاحات حدیث وبیوگرافی صاحبان صحاح سته اصول تحقیق

ونقد وحقیقت اعتراضات وارد شده برمذهب حنفی را بیان نموده اصول تطبیق را نیز یاد آور شده اند در باب دوم احوال ایمه مجتهدین را درج نموده اند.

شیخ موصوف بانوشتن این شرح ثابت نموده اند که مسلك ائمه مجتهدین برخلاف احادیث نیست ومتهم نمودن مسلك حنفی به دور بودن از احادیث تهمتی نا بجااست. این کتاب درسال۱۰۱۶هج هنگامی که شیخ ۵۸سال سن داشتندبه پایه تکمیل رسید چنانچه در آخر کتاب می فرمانید:

" تم تسوید هذالکتاب بین الصلوتین من یوم الاثنین الرابع والعشرین من شهر جمادی الاولی سنة ست عشر والف والحمدلله"

"الحمدلله،این کتاب روزدوشنبه۲۴جمای الاولیٰ سال۱۰۶۱هج دربین نمازعصرومغرب به پایان رسید."

ازمطالعه کتاب معلوم میشود که هنگام تألیف،ذخیره اندکی از کتب نزدشیخ وجود داشته است وبه همین علت همه معلوماتی که مربوط به یك موضوع هستند یکجا ذکرشده اند،کلماتی راکه خودشان درتألیف قلب الالیف درمورد این شرح نوشته اندقابل توجه است چنانچه مینویسد:" کتابی آمدحافل، شامل، نافع ، جامع طریقه فقه وحدیث"

این کتاب نیزبر تبحرعلمی شیخ عبدالحق گواهی عادل است.

ازآنجائیکه سفرالسعاده دونام داشت شرحش نیزبه دونام "طریق الافاده فی شرح سفر السعاده" و"الطریق القویم فی شرح الصراط المستقیم" مسمی گشت.این شرح برای اولین بارپس ازتصحیح علمای آن عصر توسط افضل المطابع کلکته درسال ۱۲۵۲هجری جروفچینی ودر هفتصد وبیست صفحه منتشر گردید.

واهمیت تصحیح وچاب آن ازکلمات خاتمة الطبع که به قرار زیر است معلوم میشود :

"امابعد پوشیده نماند که کتاب مستطاب شرح سفرالسعاده که تألیف افضل الفضلاء اکمل العلماء قدوة المحققین سلالة المحدثین صاحب تصانیف مشهوره مالك فضایل مأثوره وحیدالدهرفریدالعصرالفارق بین الباطل والحق مولاناشاه عبدالحق دهلوی قدس الله سره العزیز است، احقرالعباد بندۀ هیچ مدان ننگ خلق وبنی آدم محمد عالم لکهنوی، آنرابمعاونت وتصحیح امام افضل همام اکمل واقف اسرار احادیث وآیات وکاشف استارمجملات ومتشابهات العلامه الامجد الشهیر الحافظ الجامع مولانااحمد کبیر، وعالم منطیق عمدة المحققین وفاضل تحریرالمدققین الماهرالبناء المولوی قدرت الله وعالم الورع جیدوفاضل اجل امجدالنبیه الاوحد المولوی عجبب احمدوفاضل جهبذا المعی وعالم نبیل لوذی البهی القاری القاضی عبدالباری وفاضل ادیب وعالم

واریب صاحب التقوی والصلاح عبدالفتاح وفقیه امثل ومحدث اکمل
صاحب الورع والارشاد المفتی محمد مراد وعالم باعمل مصدرمکارم
لم یزل المجلی فی میادین المعانی المولوی افضل علی لکھنوی ومنشی
بی نظیر صاحب قصائد دلپذیر اعجازرقم عطارد قلم المتحلی من الذین
المنشی امدادحسین بریلوی وعالم فطین ومنشی ذھین العالم الفائق
المولوی محمدصادق وفریدزمان وحیداوان ذی الفضل البحلی
المولوی یوسف عالم ذھین وفاضل فطین الاورع الفھیم المولوی
عبدالرحیم اسلام آبادی، اللھم ایدالمعاونین فی الدارین واحفظھم عن
آفات الزمان فی الملوین بحرمة نبی الثقلین واله واصحابه المقبولین فی
الکونین درکلکته بمطبع مسمی بافضل المطابع نھارالجمعه التاسع
والعشرین من شھر شعبان المعظم عام اثنین وخمسین بعد المأتین
والالف من الاعوام الھجریه القدسیه علی صاحبھا الف الف صلوٰة وتحیه
بطبع درآوردم"

قطعات تاریخ طبع کتاب هذا

منشی امداد حسین بریلوی که از حرف اول هر مصرع بر می آید

زعادات نبوی علیهٔ السلام کتابیست سفر السعاده بنام
چو بود آن زبس مجمل و مختصر بدند عاجزازفهم آن خاص وعام
امام زمان عبد حق دهلوی مشرح نمودش بعد اهتمام
زهی شرح سفر السعاده بگفت مقصر زوصفش ملایك تمام
چنان حل معنی هر عقده کرد که بی وقت آید بفهم عوام
چه گویم چهامو شکافی نمود زحق باد رحمت بروحش دوام
زسهو نویسند گان آن کتاب چنان شد غلط کوفتاد از مرام
ملایك شیم مولوی اعلمش چودید اینچنین مسخ وبے انتظام
رسانده بهم نسخه های صحیح نموده بتصحیح آن التزام
به تأیید علاّم و فهام دهر فقیه و محدث فصیح الکلام
معلی لقب حافظ احمد کبیر که علم و عمل شد برو اختتام
به پیرایه صحتش جلوه داد بر آورد اغلاط آنرا تمام
نموده همش طبع آن نیك مرد خدا یا بماناد فیضش مدام
چو امداد تاریخ طبعش بجست زروی همه مصرع آمد تمام

سنہ ۱۷۵۷ هجری

پس ازآن سه مرتبه ازچاپخانه نول کشور لکهنوانتشاریافته است ابتدا در سال ۱۸۷۱ء باردوم درسال ۱۸۸۵ء وبرای سومین باردرسال ۱۹۰۳ء به چاپ رسیده است واکنون نیز کمیاب شده و نیاز به تجدیدچاپ دارد.

فتح المنان فی تأیید مذهب النعمان

این کتاب نیزدرزبان عربی تألیفی معرکة الآراء ازشیخ عبدالحق است که درآن همچون مشکوٰة احادیث رابه ترتیب ابواب فقهی جمع آوری نموده اندودرتحقیق مسائل محل استدلال هریك ازائمه اربعه را نشاندهی وبرماخذ ومنشأهر کدام نقدی روشن نموده اند ودرپایان مأخذ وجوه ترجیح امام ابوحنیفه رحمه اللّٰه رابه تفصیل بیان نموده اند.

ازاین کتاب میتوان به بصیرت فقهی ووسعت نظر شیخ براحادیث پی بردونسخه خطی آن درکتابخانه سرور مان مولانامحمد هاشم جان صاحب مجددی ٹنڈوسائیں داد یافته میشود، لازم است که این کارنامه مهم شیخ به چاپ برسد.

وبرای تصانیف شیخ ملاحظه شودبه :

۱۔تألیف قلب الالیف بکتابة فهرست التوالیف چاپ حیدرآباد دکن.

۲۔ نزهة الخواطرجلد٥ص۲۰۹

وبرای بررسی احوال زندگی به کتب ذیل مراجعه شود:

۱۔(تکمله) اخبارالاخیار

۲۔تذکره مصنفین دهلی،طبع حیدرآباددکن ص ۲۲و۲۳

۳۔ تزك جهانگیری طبع نولکشورج ۲ص ۲۸٥

٤۔ سبحة المرجان فی آثار هندوستان چاپ بمبئی ۱۳۰۳هج ص ٥۲

۵۔مآثرالکرام ،چاپ مفید آگرہ ۱۹۱۰ء

۶۔ تاج العروس ، مادہ دہ ل

۷۔ اتحاف النبلاء المتقین باحیاآثار الفقھاء المحدثین ، چاپ نظامی ۱۲۸۸ھج

۸۔ الحطہ ذکرالصّحاح الستہ چاپ نظامی کانپور

۹۔تقصارجیودالاصرارمن تذکارجنودالابرار۔چاپ بھوپال ۱۲۹۸ھج ص ۱۱۲

۱۰۔ابجد العلوم ، چاپ صدیقی بھوپال ۱۲۹۶ھج ج۳ص ۹۰۰

۱۱۔مراۃ الحقائق ازبرکت علی چاپ عزیزرامپور ۱۳۲۲ھج

۱۲۔خزینۃالاصفیاء ازمفتی غلام سرورلاھوری چاپ نولکشور ۱۹۱۴ء ج ۱ص ۱۲۴تا۱۶۵

۱۳۔نزھۃ الخواطر ج ۵ص ۲۰۱تا۲۱۰

۱۴۔فھرس الفھارس والاثبات ج ۲ص ۱۲۵ تا۱۲۷

۱۵۔ تذکرہ شیخ عبدالحق ازسید احمد قادری،آزاد پریس پٹنہ ۱۴۷۰ھج

۱۶۔حیات شیخ عبدالحق محدث دھلوی ازخلیق احمد نظامی چاپ دھلی ۱۹۵۲ء

شیخ عبدالحق دهلوی قدس سرّہ در نظر مشاهیر

کوششهای بیدریغ شیخ عبدالحق دهلویؒ درترویج حدیث در هندوستان نقش بسزایی داشته است،ودراین راستا شرف وفضیلتی راکه به خوداختصاص داده اند شریك وسهیم ایشان نیست.

شیخ عبدالحق رحمه الله درکثرت تصانیف یکتابودندوتصنیفات ایشان بنابرفوائد خود درحیات ایشان نظر عموم را به خودجلب نمود، چنانچه درتذکره مصنفین صفحه ۲٤ می نویسد:

"وگفت قلم من می دانم که بعد ازامیر خسرو رحمه الله علیه درین شهرودیار آنچه ازتودرکثرت تصنیف وجودواشتهاریافته ازدیگری نشده فرق همین است که تصنیفات حضرت امیر درشعر است وتألیفات تو در شرع اگر طبائع اهل علم به اشعار مولع ومشغوف است امااهل خواص اهل دین بخلاف آن موصوف است وشکر دیگر آنکه سخنان ترگوارائی هست وکلمات تراحلاوتی بخشیده اندکه دردرون اهل قبول جای می کند وبکام ارباب ذوق شیرین می آید وبرهان باطن برین بشارتیست که اززبان بعضی ناظران عالم غیب که خوانندگان صحیفه لاریب اندیافته ونشان ظاهرآنکه خواطر خواص ازان راضی وایدی عوام به نوشتن آن متقاضی است برهرتقدیرآنچه ازغیب است بی عیب است هرچه تازه است لذیذاست بیارآنچه میدانی وتوکل علی الله الذی نزل

الکتاب وهویتولّ الصالحین."

شارح بخاری سید غلام علی بلگرامی (م سنہ ۱۲۰۰ھج) درسبحة المرجان فی آثار هندوستان [1] می نویسد:

"نشرالعلوم لاسیماالحدیث الشریف بحیث لم یتیسرّ مثله لاحدمن العلماء السابقین واللاحقین فی دیار الهند.

نامبرده درنشر علوم وخصوصاًحدیث شریف چنان خدمت نمودند که برای هیچ یك ازمتقدمین ومتأخرین دیار هندچنان خدمتی میسر نشده است."

ودرهمین صفحه می نویسد:"مولاناالشیخ عبدالحق الدهلوی هو المتضلع من الکمال الصوری والمعنوی والعاشق الصادق من عشاق الجمال النبوی رزق من الشهرة قسطاجزیلا واثبت المورخون ذکره اجمالاً ذکره اجمالاً وتفصیلا [2]"

ترجمه:مولاناشیخ عبدالحق دهلوی به کمالات ظاهری وباطنی آراسته وعاشق راستینی ازعاشقان جمال نبوی می باشد،حظ وافری ازشهرت و قبولیت را به خود اختصاص داده است وتاریخ نگاران یاد اورابه اجمال وتفصیل نوشته اند."

میرغلام علی آزاد بلگرامی درسبحة المرجان بازهم می نویسد:

"وصنف فی العلوم خصوصاًفی الحدیث کتباً معتبره اعتنی بهاعلماء

---

(۱) و (۲) چاپ بمبئی سنہ ۱۳۰۳ھجری صفحه ۵۲

الزمان وجعلوها دستور العملهم.،،

ترجمه: نامبرده درهمه علوم کتابهای تصنیف نموده اند وخصوصاً درحدیث چنان کتابهای معتبری نگاشته اند که علمای عصربه آنها توجه نموده وآنهارا دستورالعمل خویش قرارداده اند.“

نواب صدیق حسن قنوجی (م: ۱۳۰۷ھ هج)درالحطه فی ذکرالصحاح السته (۱) می نویسدا”اعلم ان الهند لم یکن بها علم الحدیث منذ فتحها اهل الاسلام بل کان غریباً کالکبریت الاحمر وعدیماً کعنقاء مغرب فی الخبرحتی من الله تعالیٰ علی الهند با فاضة هذا العلم علی بعض علمائها کالشیخ عبدالحق بن سیف الدین الترك الدهلوی المتوفی سنة اثنتین وخمسین والف وامثالهم وهواول من جاء به فی هذا الاقلیم وافاضه علی سکانه فی احسن تقویم۔ومن سن سنّة حسنه فله اجرها واجرمن عمل بها کمااتفق علیه اهل الملة وتحدیث هولاء اهل الصلاح.

ترجمه: بدانکه اززمان فتح هندوستان توسط مسلمانان دراین سرزمین نه تنها اثری ازعلم حدیث نبودبلکه این علم همچون کبریت قرمزاجنبی وطبق ضرب المثل همچون عنقای مغرب زمین نایاب بودتا اینکه الله تعالیٰ بردیارهندمنت نهاده با بخشش این علم به علماي همچون شیخ عبدالحق بن سیف الدین ترك دهلوی متوفای سال ۱۰۵۲ھ هج وامثال ایشان این فیض راعام نمودند،وشیخ عبدالحق اولین کسی هستند که

(۱) چاپ نظامی کان پور ۱۲۸۳ھ هجری صفحه ۷۰

علم فوق رابه این اقلیم آورده بابهترین روش آنرابرساکنانش جاری نمودند وهر که روش نیکوي بنیان گذارد برایش پاداش آن وپاداش عمل کننده برآن است چنانکه محدثین واهل تصوف رابراین امر اتفاق نظر است.

البته این نوشته نواب صدیق حسن خان(م۱۳۰۷ھج) که قبل ازایشان اهل هندباعلم حدیث ناآشنابودند برخلاف حقایق است.بازهم نواب صدیق حسن خان دراتحاف النبلاء المتقین بمآثر فقهاء المحدثین[1] می نویسند:توالیف ایشان درهندقبول وشهرت تمام دارد وهمه نافع ومفید افتاده" ودر تقصارجیود الاحرار من تذکارجنود الابرار[2] می نویسند: حق این ست که شیخ عبدالحق رحمه الله تعالی درترجمه عربی بفارسی یکی ازافراد این امت است مثل او درین کاروبارخصوصاً درین روزگار احدی معلوم نیست.

والله یختص برحمته من یشاء"

برمزارشیخ موصوف نیززاهدان خشك رادلبستگی واطمینان نصیب میشود چنانچه نواب صدیق حسن خان می نویسند:

"کاتب حروف به زیارت مرقد شریف مکرر فیضیاب شده و کشتی عجیب ودلبستگی غریب دران مقام یافته.(اتحاف النبلاء المتقین صفحه ۳۰٤)

---

(۱) چاپ نظامی کان پور ۱۲۸۸ھجری صفحه ۳۰٤

(۲) چاپ بهوپال ۱۲۹۸ھجری ۱۱۲

ونیزدرصفحه ۱۱۲ تقصارجیودالاحرارمی نویسند:

"بنده عاجز در دهلی برتربت شریف اورسیده نمی تواند گفتن که کدام روح وریحان برکاتش مشاهده نموده رحمه اللّٰه تعالیٰ رحمة اللّٰه"

اگرچه نواب صدیق حسن خان قنوجی درالرحیق المختوم من تراجم ائمةالعلوم تذکره شیخ موصوف راباکلمات بالای میرغلام علی آزاد آغاز می کند ولی بنابرتنگ نظری وعدم معرفت فقه حدیث این کلمات را افزوده اند:

"لم یکن یعرف الحدیث علی وجهه بل علی وجهه بل علی جهة لاجازه والاستجازه:

ترجمه:نامبرده باعلم حدیث طبق فن آن آشنا نبودند بلکه شناخت ایشان طبق اجازه وطلب اجازه بود."

مولاناحکیم سیدعبدالحی لکهنوی درعوارف المعارف فی انواع العلوم والمعارف (۱) می نویسند: "ثم جاء اللّٰه سبحانه بالشیخ عبدالحق بن سیف الدین البخاری الدهلوی المتوفی سنه ۱۰۵۲هج وهواول من افاضه علی سکان الهند وتصدی الدرس والافادة بدارالملك دهلی، قصرهمته علی ذلك وصنّف وخرّج ونشرهذالعلم علی ساق الجد، فنفع اللّٰه به وبعلومه کثیراً من عباده المومنین.

پس اللّٰه تعالیٰ شیخ عبدالحق بن سیف الدین بخاری دهلوی متوفای

(۱)چاپ دمشق سنه ۱۳۷۷ هجری صفحه ۱۳۷

۱۰۵۲ھجری را آوردند واواولین محدثی هستندکه به کوشش وتلاش ایشان فیضان آن براهل هند عام گشت ودردارالخلافه دهلی برمسند تدریس نشسته خودرا برای این خدمت وقف نمودند، کتابها نوشتند، احادیث تخریج نمودندوباتلاشهای بی دریغ این علم رامنتشر نمودند، اللّٰه تعالیٰ بسیاری ازمؤمنان را توسط خودایشان وتوسط علومشان بهره مند ساختند."

مولاناسید عبدالحی لکهنوی می نویسند:

الشیخ الامام العالم العلامة المحدث الفقیه شیخ الاسلام واعلم العلماء الاعلام وحامل رایة العلم والعمل فی المشائخ الکرام ، الشیخ عبدالحق بن سیف الدین ابن سعداللّٰه البخاری الدهلوی المحدث المشهوراول من نشرعلم الحدیث بارض الهند تعنیفاً وتدریساً،،

شیخ،امام ، عالم ،علامه محدّث،فقیه شیخ الاسلام، درمیان علمای نامور دانا ترین،عَلَمبردارعلم وعمل درمیان مشایخ کرام ، شیخ عبدالحق بن سیف الدین بن سعداللّٰه بخاری دهلوی محدث مشهور، اولین کسی هستندکه علم حدیث را با تضیف وتدریس درسرزمین هندمنتشرساختند[1] ودرجاي دیگر چنین می فرمانید:"وکلهامقبولة عندالعلماء محبوبة الیهم یتنافسون فیها وهی حقیقة بذلك وفی عباراته قوة وفصاحة وسلاسة تعشقها الاسماع وتلتذبها القلوب.

(۱) نزهة الخواطر جلد ۵صفحه ۲۰۱

ترجمه: همه کتابهای نامبرده نزدعلماء مقبولندو چنان محبو بیتی دارند که دریا د گیری آنها باهمدیگرمسابقه می گذارند این کتابها نیزشایسته این امر است که گوش فریفتئه آن ودل شیفته آن میشود[(۱)] .

شیخ عبدالحق درتجوید،قراء ت ، تفسیر،حدیث، فقه،تصوف تاریخ ، سیرت،شعر،ادب وهمه فنون یدطولاي داشتندوهمه سیرت نگاران برتبحر علمی،جامعیت،وسعت نظر،و کمال ایشان اتفاق نظر دارند.

ملاعبدالقادربدایونی متوفای ۱۰۰۴ه‍ هجری درمنتخب التواریخ چنین می نویسند:"شیخ عبدالحق دهلوی تخلص می کندکه مجموعه کمالات ومنبع فضائل است وجمیع علوم عقلی ونقلی را درس میگوید ودر تصوف رتبه بلند دارد---فقیر نیزبتقریب ایشان شرف خدمتش را در یافته پیوسته ازفوائد صحبتش محظوظ بودم."سلطان نورالدین محمد جهانگیر(متوفای ۱۰۳۶ه‍ هجری) درسال ۱۰۲۸ه‍ هجری باشیخ عبدالحق ملاقات نموده ودرموردایشان درتزك جهانگیر[(۲)] می نویسند:"شیخ عبدالحق دهلوی که از اهل فضل وارباب سعادت است براحوال مشائخ هند بنظر درآمده خیلی زحمت کشیده مدتها ست که درگوشه دهلی بوضع توکل وتجرید بسرمی برد مردگرامی است صحبتش بی ذوق نیست بانواع مرام دلنوازی کرده رخصت نمودم."

---

(۱) نزهة الخواطر جلد۷ صفحه ۲۸۵

(۲) چاپ نولکشور جلد۲ صفحه ۲۸۵

مورخ عبدالحمیدلاهوری(متوفای سنہ ۱۰۶۵ھج)می نویسند:"شیخ عبدالحق دهلوی مردی است فاضل محقق زاهدوصوفی مشرب، جمال حالش بزیور فضائل صوری ومعنوی آراسته وکسوت خلقتش از کمالات وهبی وکسبی پیراسته فهم دقیقه یابش کاشف علوم دین وفطرت کامل نصابش واقف اسرار غیبی است .اصل شیخ ماوراء النهراست وبخدمت شیوخ وافاضل حرمین شریفین نیزرسیده کتب حدیث را نزد محدثین آن اماکن بسند رسانیده ودر اکثر فنون ازعربیت فقه وحدیث وتفسیر وتصوف وتاریخ وسیرماهراست سن عمرش اواخرسال دهم جلوس همایون وسنه هزار وچهل وهفت هجری است به نودرسیده مع هذا درحواس ظاهر وباطنش خللی وفتوری راه نیافته والتزام عبارت واورادوذکروتلاوت وتعلیم وتصحیح کتب بر نهج ایام جوانی است ."[1]

شیخ عبدالحق درفنون وفقه حدیث ازمهارت وبصیرت غیرمترقبه ای برخورداربودند .بنابرداشتن مسندوقت دراصطلاح محدثین به کنیت محدّث دهلوی شهرت داشتند، حافظ سیدمرتضی بلگرامی ثم زبیدی (م سنہ ۱۲۰۵ھج) ایشان رانه تنها درمحدثین بلکه درلیست کبارمحدثین قرارداده وچنین نوشته اند:

"ومن المتأخرین الامام المحدث ابومحمد عبدالحق بن سیف الدین

---

(۱) بادشاه نامه جلد۲ صفحه ۲٤۱ تا ۲٤۲

البخاری الدهلوی من کبار ائمة الحدیث شرح المشکوة عربی وفارسی ومدارج النبوة فارسی وتراجم فیه المواهب اللدینة واخبار الاخیار وغیرهما.“

ترجمه: درمیان متأخرین امام محدث ابومحمد عبدالحق بن سیف الدین بخاری دهلوی از کبار ائمه حدیث شمرده میشوند، ایشان شرحی به زبان عربی وفارسی برمشکوٰة به رشته تحریر درآورده اند.

مدارج النبوه شرح المواهب اللدنیه اخبار الاخیار وغیره ازجمله تألیفات ایشان هستند (۱). “شاه عبدالعزیزمحدث دهلوی نامبرده رادرزمره محققینی که برروش فضل اللّٰه تورپشتی، قاضی عیاض و دیگر ائمه حدیث گامزن هستند قرارداده اند؛ ودرفتاوای عزیزیه می نویسند:

”ازائمه فن شریف حدیث مثل تورپشتی وقاضی عیاض متبعیهما کالشیخ المحقق عبدالحق الدهلوی وغیرهم (۲)

حافظ الحدیث،ناموعصر حاضر،سید عبدالحی کتانی شیخ موصوف را درزمره مشاهیرحفاظ حدیث شمرده اند،موصوف در فهرس الفهارس والاثبات ومعجم المعاجم والمشیخات والمسلسلات (۳) ،سیرت ایشان رابااین کلمات آغاز می کنند.

---

(۱) تاج العروس ماده د، ه، ل

(۲) فتاوای عزیزیه چاپ کجتبای دهلی ۱۳۱۱هجری جلد۱ صفحه ٦

(۳) چاپ فاس ۱۳٤٦هجری جلد۲ صفحه ۱۲٥

"محدث الهند العلامة ، المسند ، صاحب المولفات العدة "

مفتی غلام سرور لاهوری درخزینة الاصفیاء [(۱)] می نویسند:

مولاناشیخ عبدالحق محدث دهلوی۔۔ازفحول علماء وعزیز فضلاء بود وبوقت خود درعلم وعمل وریاضت ثانی نداشت...درشریعت وطریقت وحقیقت مقتدای وقت شد،علی الخصوص درعلم حدیث وتفسیر باقصی الغایات تکمیل بهم رسانیده بود...چون درزمان جهانگیر پادشاه قبولیت تمام داشت اکثرحاجات فقرا ومساکین بعرض می رساند ودر دفع زندقه والحاد بسیار می کوشید."

مولانااشرف علی تهانوی درالافاضات الیومیه من الافادات القومیه می فرمانید:

بعض اولیاء الله چنین بوده اند که درحالت خواب یاغیبت روز مره شرف حضور دردربار نبوی ﷺ راداشته اند.

به چنین بزرگانی حضوری گفته میشود.شیخ عبدالحق محدث دهلوی نیزازین سرمایه برخوردار بودندوحضوری بودند [(۲)]

تمت زندگی نامۂ مصنف

(۱) طبع نولکشور جلد۱صفحه ۱٦٤

(۲) اشرف المطابع تهانه بهون ۱۹٤۱ء۔ جلد۷صفحه٦

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ ○

الحمد للّٰه رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وامام المتقین وخاتم النبیین محمد واله واصحابه وآبائه اجمعین .

امابعد ـمی گوید فقیر حقیراضعف عباداللّٰه القوی الباری **عبدالحق** بن سیف الدین الترك الدهلوی البخاری که این رساله ایست مسمیٰ به **تکمیل الایمان وتقویةالایقان** دربیان عقائد اسلام وقواعد ملت برطریق سنیّه اهل سُنت وجماعت مشتملبرفوائد شریفه ومعانی لطیفه وتوضیح کلام تبیین مرام به بیانی که اگر خداخواهد در دلها کارگرآید ودر بواطن نوریقین بیفزاید نوشتم آنرابرای هرمومن طالب وطالب صادق واقتصار کردم دروی براثبات مذهب حق وبیان قول صحیح وتعرض نکردم بذکرمذاهب زایغه وایراداقوال باطله ونرفتم به راه بحث وجدال وطریق قیل وقال وتجرید کردم ازوی کل کلامیه وتدقیقات فلسفیه تاطالب را دردر ورطه حیرت وتذبذب نیفگند واز حصول مقصد ووصول مطلب باز ندارد ـ (**اِنَّهُ وَلِیَ التَّوۡفِیۡقِ وبِیَدِهٖ اَذِمَّةُ التَّحۡقِیۡقِ**)

حَقَائِقُ الۡاَشۡیَاءَ ثَابِتَةٌ مدارجمیع عقائدواحکام است که هرچیزحقیقی ست درنفسی الامرکه باقطع نظر از علم واعتقادمردم ثابت وواقع ست ومجرد وهم وخیال نیست وتابع علم واعتقا دنه یعنی آبست آتش درنفس الامر وحقیقت ،نه آنکه اگر آتش رامثلا آب اعتقاد کینم آب بود

وآب راگرآتش گوئیم آتش باشدو وگرم رااگرسرد گوئیم سرداست گرم اعتقاد کنم گرم ست این فرقه راکه این چنین اقتقاد کنند سوفسطاي گویندواین سخن به حکم عقل وشرع یاوه وباطل است هیچ عاقل نه گوید که حقیقت آب وآتش مجرد وهم وخیال است واگر هست تابع اعتقاداست وجمعی دیگر ازیشان درهر چیزی شك کنند که هست یانیست، تا آنکه درشك نیزشك دارند این نیز مکابره ونامعقول است وبایشان به بحث ومناظره بس نتوان آمد سزای ایشان آن بود که یاید شان سوخت اگربه حقیقت آتش وگرمی آن معترف امدند ملزم شدند واگر سوختند ودم نزدند فهوالمراد.

وَالْعَالَمُ حَادِثٌ، هرچه ماسوای ذات حق وصفات اوست حادث است یعنی اعدم بوجود آمده وقدیم نیست بد لیل خبر رسول الله ﷺ (**كَانَ اللّٰهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَئٌ**) خدابود ونبود باوی چیزی وبدلیل آنکه عالم متغیر محل حوادث وهرچه این چنین باشد وآن ذات وصفات حق است که تغیر وتبدیل رابدان راه نیست تَعَالٰی شَانَهٗ وَعَظَّمَ بُرُهَانَهٗ .

وَهُوَقَابِلٌ لِلْفَنَاءِ وعالم بعد ازوجودش فانی وهالك شدنی است (قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی (**كُلُّ شَئٍ هَالَكٌ إلاَّوَجُهَه**)پس ملائکه بهشت ودوزخ وامثال آنکه خبربد وام آنها ودریافته است نیز فانی شوند اگرچه مقدار لمحه باشد بعدازان باقی مانندوفنانشوند .

وَلَهُ صَانِعٌ ومرعالم را پروردگار یست که ازعدم بوجه جودش آورده زیراکه چون عالم حادث است ومعنی حادث آنکه نبود بعد ازآن شد وهرچه این چنین بوداوراکسی باید که ازنابود ببودآوردچه اگر از خود بودی همیشه بودی وچون همیشه نبوداز خودنباشد بلکه از دیگری باشد.

قَدِيْمٌ پروردگارعالم قدیم باید اگرقدیم نبود حادث بود ازجمله عالم بودنه پروردگار عالم.

وَاجِبُ الْوَجُوْدِ یعنی وجودی وی ازذات وی بودنه از غیروالآمحتاج بغیر بودو هرچه چینین بودخدائی رانشاید ومعنی لفظ خداخود آینده است یعنی خود بخود موجود شدن است والبته باید که منتهای سلسله موجودات بیك ذاتی بود که ازخود باشدوالا هچنین تابی نهایت رودواین معقول نباشد.

وَاحِدٌ (إِنَّمَااللّٰهُ إِلٰهٌوَاحِدٌ) درحقیقت ایجادعالم وانتظام وی جزبه یك صانع ویك حاکم راست نیاید.

حَيٌّعَالِمٌ قَادِرٌمُرِيْدٌ پروردگارعالم زنده است وداناتواناومختار، هرچه کند به اِرا ده واختیار کند نه به جبرو اضطرار، زیراکه پیدایش این چنین علمی عجیب وغریب متقن ومحکم بی این صفات نیاید وصورت نه بندوازمرده وجاهل وعاجز ومضطر ممکن نباشد ونیز این صفات درمخلوقات وی پیداست اگر دروی نباشد ازکجا پیداشد.

(مُتَکَلِّمٌ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ) گویاست وشنوداوبینا است چه گنگ کورو ناقص بودوناقص خدائی رانشاید وقرآن مجید بدان ناطق است وحقیقت این صفات رابلکه جمیع صفات الهی را، بقیاس عقل درنتوان یافت والاّ آنکه حق سبحان وتعالیٰ نمونه از آن صفات درذات آدمی خلق کرده است که بدان صفات وتعالیٰ بوجهی از وجوه پی بردامّابه حقیقت صفات آدمی برصفات وی نماند.

صِفَاتُهٗ قَدِیْمَةٌ بَاقِیَةٌ وصفات وی سبحانه قدیم اند و باقی چنانچه زات وی.

وَلَایَقُوْمُ بِذَاتِهٖ حَادِثٌ ذات پاك خداوند تعالیٰ محل حوادث نبود وهرچه از کمالات حقیقیه اواست درازل ثابت چه محل حوادث حادث بودقدیم محل حوادث نگردد۔

وَلَیْسَ بِجِسْمٍ وَلَاجَوْهَرٍ وَلَاعَرَضٍ وَلَامُصَوَّرٌ وَلَامُرَکِّبٍ وَلَامَعْدُوْدٍ وَلَامَحْدُوْدٍ وَلَافِیْ جِهَةٍ وَلَافِیْ مَکَانٍ وَلَازَمَانٍ.

وپرور دگار عالم جسم نیست وجوهرنیست یعنی عرض نیست یعنی از جنس صفاتی که تن دارد ومثل سیاهی وسفیدی ومصوّر نیست که اورا صورتی وشکل باشد مرکب نیست که پاره بهم پیوسته باشد معدودنیست که اورا توان شمرد محدود نیست که حدی ونهایتی داشته باشدودرجهت نیست یعنی بالاوپایان وپس وپیش وچپ وراست

ودرجای نیست ودر زمانی نه چه اینها همه از صفات عالم است
وپروردگارعالم برصفات عالم نبود ومراد باآنکه درزمان نیست ، آنست
که زمان شامل ومحیط اونیست ووجود اوموقوف برزمان نیست چه
درآن حالت که زمان نبودوی بودوحالانیز که زمان هست وی موجود
ست پس وی درزمان نیست بازمان است

(**لَامِثْلَ وَلَاشِبْهَ وَلَانِدَّوَلَاظَهِيْرَ وَلَامُعِيْنَ**) ویراجلّ جلاله در ذات
وصفات مانندی نیست ونه ضد ونه ند که برمخالف او رود وضد
مخلف شي راگویند که از غیر جنس او باشد، وند مخالف که از جنس
شیءباشد ونه ظهیر ومعین که مدد گاروی بود.

وَلَايَتَّحِدْ بِغَيْرِهٖ وَلَايَحِلُّ فِيْهِ پروردگارعالم باغیرخود یکی نشود ودر
غیرخوددرنیاید چه یکی شدن در چیز محالست ودوئی بایکی منافات
دارد درآمد غیر ، ازلفات اجسام است مثل آب در گل ، آتش در سنگ ،
روشائی درخانه وشخص درسرای،اینجامذهب حلول واتحاد باطل گردد.

مُتَّصِفٌ بِجَمِيْعِ صِفَاتِ الْكَمَالِ مُنَزَّهٌ عَنْ سِمَاتِ النَّقْصِ والزوال.

حاصل جمله سخن این ست که هرچه ازجنس بقاو کمال است اورا ثابت
است واز هرچه نشان نقص وزوال دارد منزه،جلّ جلال وتعالیٰ شانه
وَهُوَمَرْئِيٌّ لِلمؤمِنِيْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:اعتقاد باید کرد که خدای تعالیٰ روز
قیامت خودرابه بندگان مؤمن بنماید پیغمبر فرموده ﷺ:

(أَنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَاتَرَوْنَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ) میفرماید که زود باشد که به بینیدپروردگار خودراروز قیامت' بی شك وشبه چنانچه می بینید ماه شب چارده را مقصود تشبیه رویت به رؤیت است نه مرئی بمرئی در دیداروی تعالیٰ روز قیامت مقابله ومواجهه وقرب وبعدنبود بصرراقوت دهند آنچه امروز بدیده دل بینند فردابه چشم سر نگرند.

بالجمله امروز اورا بی کیف میدانند فرداش بی کیف به بینندوعالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه امرو زباطن است فرداظاهر میشود وآنچه غیب است شهادت گرددچون شارع خبربدان داده است اعتقادبدان کردن واجب بودو کیفیت آن راجزخداکس نداند.

دربعضی کتب مذکورشده وشهرت یافته است که ملائکه رادیدار نباشدالاّجبرئیلؑ رادرتمام عمرش یکباربیش نبود جن رانیز دیدار نبودوشیخ جلال الدین سیوطیؒ درسائل خودتحقیق کرده است که این سخن صحیح نیست زیرا که شیخ ابوالحسن اشعری که امام ورئیس اهل سنت وجماعت است درکتاب خودتصریح کرده است که ملائکه را دربهشت دیدار بود وامام بیهقی نیز بدان تنقیص کرده واحادیث نقل نموده است وبعضی ازائمه متاخرین نیزذکرکرده اندواماجن راگرمنع کنندجای آن دارد۔چه امام ابوحینفهؒ وجماعتی ازائمه برانندکه ایشان راثواب نبودودربهشت در آیندغایت کارونهایت جزای ایشان آن

بود که ازآتش دوزخ نجات باشد وباجودآن فضل خداواسع است

تواند که دروقتی ازاوفات باین نعمت فائز گرداند اگرچه هر روز وهر

جمعه نبودچنانکه آدمیان راباشد ودررویت زنان نیزاختلاف کرده اند

حق انست که ایشان راگاه گاهی مثل ایام عید دردنیا که ایام بارعام

تجلی نام باشد دیداربود، نه چنا نکه خواص مؤمنان راصبح وشام ،

وعموم ایشان راودر روزهای جمعه ، چنانچه احادیث درین معنی ورود

یافته است این حاصل کلام سیوطیؒ است.

گفتم من بتوفیق اخداکه نساء در عموم مؤمنین داخل اندچنانکه

ملائکه وجن پس همه داخل این بشارت باشندغایت آنکه تواند که این

بشارت مخصوص آدمیان باشند جن وملائکه رانبود.

اگر دلیلی برین بگذرد فلامخدورفیه ولیکن اخراج جائز نباشدچگونه

تجویز توان کرد که فاطمهؓ زهر خدیجه الکبرٰیؓ وعایشه صدیقهؓ ودیگر

نساء اهلبیت رسول اللهﷺ مریمؓ وآسیةؓ که سیدات نساء عالم اندو

کاملتر وعارف تراند ازبسیار مردان،ازیددارحق تعالیٰ ممنوع محجوب

باشندیاازعوام مردان درین نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه ایشان را

ازعموم مومنات که دراحایث توقیت ایشان باعیاد واقع شده است

مخصوص ومستثنی دارند صورت داردوچنانکه سیوطی خود نیز بدان ا

اشاره کرده است وانکه گویند که نساء مقصورات درخیام باشند سخن

ضعیف است چه آنجاخیام حجاب نبودچنانکه بیوت دنیاودردوصیغهٔ صعیف جمع مذکردریراه المؤمنین (**وانکم سترون وبکم**) به طریق تغلیب شائع است والله اعلم.

ونیز سیوطیؒ گفته که این تخصیصات وتفصیل درروبت بعد ازدخول بهشت است والادرموقف مخصوص بکسی نبود بلکه کافران راومنافقان رانیز بودولیکن بصفت قهر وجلال کفار بعد ازآن محجوب شوندتاحسرت وعذاب زیاده شودوالله اعلم.

ودرروایت وی سبحانه درمنام نیزخلافست وصحیح جواز اوست وازسلف نقل آن بسیارآمده، ازامام احمدؒ منقول است که گفته رب العزت رادرخواب دیدم و پر سیدم که یارب افضل عبادت واقرب طریق بجناب توچیست فرمود تلاوت قرآن مجید، وازامام اعظم نقل است، که صدبار رب العزت رابخواب دیدوابن سیرین که از اکابر تابعین وقدوهٔ علمای تعبیر خواب است می گوید که هرکه پروردگارتعالیٰ رادرخواب دیده بهشت در ایدوازهر غم واندوه نجات یابد واین درحقیقت مشاهده قلبی است نه رویت بصری واگر ببصرببیند مثالی ازوی دیده باشدوحق تعالیٰ رامثل نیست ولیکن مثال هست مثل دیگراست ومثال دیگر مثلِ مساوی درجمیع صفات راگویند ودرمثال مساوات درجمیع صفات شرط نیست، مثلا عقل می آرند بمناسبت آنکه

چنانکه ، محسوسات منکشف بنور آفتاب انکشاف معقولات بعقل بوداین مقدار مناسبت درمثال بودن کفایت کندچنانکه بادشاه راتمثیل بآفتاب کنندوزیررابماه کنند اگر یکی آفتاب ورابخواب بیند تعبیر ش آن بود که بادشاه اورا یابداگرماه رابیندتعبیرش دریافت وزیر بادشاه وحق سبحان ہ وتعالیٰ فرموده (مَثَلُ نُوْرِهٖ كَمِشْكٰوةٍ فِيْهَامِصْبَاح اَلْمِصْبَاحُ فِیْ زُجَاجَةٍ)ووی تعالیٰ منزه است که مصباح وزجاجةمشکوٰ ة وشجره وزیت مثل وی بود وقرآن راحبل المتین تمثیل کرده وشك نیست که حبل مثل قرآن نیست بلکه مثالی ازدست وعالم مثال ست و کیفیت رویت پیغمبر ﷺ نیز هم برین طریق بودتمام این کلام ازبعضی رسائل امام حجةالاسلام باید طلبید والله الموفق

ودرجواز رویت وی سبحانه وعالیٰ در دنیابه بصر در پیداری دوقول است اوستادابوالقاسم قشیری صاحب رساله فرموده است که قول صحیح عدم جوازست واین سخن درجواز ومکان اوست ولیکن عدم وقوع وتحقیق آن مرغیر آنحضرتؐ رادرشب معراج متفق علیه است، اواجماع محدیثن وفقهاء ومتکلمین ومشائخ طریقت است که واولیاء راحاصل نیست .در تعرف می گوید هیچ یکی ازمشائخ راندانیم .که ادعای ان کرده باشد وازهیچ یکی حکایت آن بصحت نرسید ہ مگر طائفه مجاهیل که ایشان راکسی نشناسد مشائخ اتفاق دارندبه بطلان ؟مدعی آن وتکذیب وی

گفت اند که ادعای آن علامت عدم معرفت حق است وهر که این دعویٰ کند به حقیقت خدارانه شناخته باشد علاؤ الدین قونوی درشرح تعرف می گوید که اگترازکسی معتبر نقل آن بصحت رسد تاویلش باید کرد ودرتفسیر کواشی مذکوراست که معتقد رویت الهی بچشم مرغیر آنحضرت ﷺ غیر مسلم است واردبیلی در کتاب انواردرفقه شافعی میگوید که هر که گویدمن خداردردنیا عیانامی بینم وبمشافهه باوی کلام میکنم کافر گردد ودر عقیده منظومه میگوید.

بیت

و من قال فی الد نیا یراه بعینه	فذ لك زندیق طغیٰ وتمردا
وحائف کتب الله والرسل کلها	وزاغ عن الشرع الشریف وابعدا
و ذالك ممن قال فیه الهنا	یری وجهه یوم القیامة اسودا

نسأل لله العافیة ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم.

خَالِقٌ لِجَمِعِ الاَشْیَاءَ پیدا کنندهٔ همه چیزها اوست تعالیٰ وتقدس از آسمان وزمین واسمانیان وزمینیان وذات فعل ایشان همه بخلق خلق وقدرت اوست.

وَمَدَبِّرُهَاوَمُقَدِّرُهَا تدبیر کنندهٔ تمام امور، تقدیر کننده جمیع اشیاء اوست تدبیرعبارت است از علم بعواقب اموروواتقان در ایجاد آنها

وتقدیرایجاداشیاء برقدر مخصوص واندازهٔ معین در ازل خیر وشرونفع وضرروحسن وقبح همه بقضاء وقدرت اوست.

عَالِمٌ بِجَمِیعِ الْمَعْلُوْمَاتِ دانااست بهمه معلومات جزوی و کلي وهیچ ذرهٔ ازذرات ازعلم وی بیرون نیست ونرودوازوی غایب نبود.

وهو بکل شیٔ علیم لایجیب علیه شیٔ هیچ چیز برپروردگار تعالیٰ شانه واجب ولازم نبودازلطف وقهر وثواب عقاب.

بیت

کردگادرآن کندکه خودخواهد حکم برکردگار نتوان کرد

ثواب مطیعان بفضل اوست وعقاب عاصیان بعدل او، وی سبحانه در هر دو حالت محموداست هم درعدل وقهر وهم درفضل وکرم هیچ کس رابرری حقی واستحقاقی نیست الاّآنکه وی خبردا ده است که مطیعان راثواب دهم وعاصیان راعقاب کنم ، اینچنین خواهد بود که وی گفته است ولیکن بروی واجب نیست واگرفرضاً خلاف آن کندیگری رامجال نی که گوید چرا چنین کردی.

وَلَاغَرَضَ لِفِعْلِهٖ کارهارا پروردگارراغرض نبودچه صاحب غرض محتاج بودبتکمیل نفسی وباوجود آن درهر کاری اوراحکمتهاست که دیگری رابه حقیقت دریافت آن راه نبود وفوائد او درحکمت راجع بخلق است

اورا بدان احتیاج نه ووجودوعدم خلق منافع ومصالح ایشان نسبت بذات
قرب تعالیٰ یکسان است ولیکن وی بمقتضای جود حقیقی وارادت
خودمی کنندهرچه میخواهد وحال آنکه رعایت حکمت مصلحت
نیزبروی لازم وواجب نیست جلّ جلالُه عظّم سلطانه.

وَلاَحَاکِمَ سِوَاهُ حکم ، حکم اوست وبحکم اوِفعل واجب وحرام
وحسن وقبیح وسبب ثواب وعقاب گردد وفعل حسن آ نکه وی تعالیٰ
بدان امر کرده وقبیح آنکه ازوی نهی فرموده پس حسن وقبیح راجع
بامرونهی شارع باشد عقل رادر ینجادخلی نیست تاحکم کند که این فعل
حسن موجب ثواب واین فعل قبیح موجب عقاب.

پس شاهق جبل یعنی انکه بوی دعوت شرع نرسیده ودرکوهستان
پیداشده وهما نجااز عالم رفته وبامر دم اختلاط نکرده درآخرت ماخوذ
ومعاقب نگردد الاّازجهت ایمان وتوحید نزدبعضی ازمشایخ که گویند این
قدرمعرفت که عالم راصانعی است وصانع عالم یکی است وموصوف
بصفات کمال است برشرع موقوف نبود وعقل نظر بتغیر عالم وانتظام
وی حکم بدان کند وهم بحکم عقل واجب گرددونص قرآن مجید که
فرموده است **(وَمَاكُنَّامُعَذِّبِيْنَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوْلاً)** حجت فرقه اولاست
میفرماید که ماعذاب کننده نیستیم هیچکس راتاآنکه اول پیغمبری
بفرستیم که دعوت کند چون قبول دعوت وی نکنند وبگفته وی نروند

ومخالفت ورزند مستحق عذاب گردند وقول بآنکه مرادبرسول درین جاعقل است ازهذ یاناتست وشیخ کمال الدین ابن الهمامؒ که از محققین حنفیه است گفته که مختارمذهب اوّلست ابوالبشر بزدوی نیز بران است واز امام ابوحنیفهؒ نیزروایت کرده اند.

فَالْحَسَنُ مَاحَسنَّهُ الشَرَعَ وَالْقَبِیْحُ مَاقَبِیْحَهُ الشَّرَعُ پس لازم آید که فعل حسن و کار نیك همان است که شرع به آن امر کرده وفعل قبیح وکار بدهمان ااست که شرع ازآن نهی فرموده وفعل در ذات خود نه حسن است ونه قبیح وحسن وقبیح بآن معنی که سبب ثواب وعقاب آخرت گردد این رابعقل در نتوان یافت والاّ تعلق مدح وذم بفعل چنانکه عد ل وظلم وبودن وی صفت کمال ونقصان مثل علم وجهل درمعرفت آن بعقل سخن نیست.

وَلِلّٰهِ مَلاَئِکَةٌ واعتقادباید کردکه خدای تعالیٰ رافر شتگانند، وفرشتگان اجسام لطیفه نورانیه اندکه بهر شکل که خواهند برآیند وحقیقت شان همان ارواح مجرده است وبدان نسبت بایشان حکم لباس دارند وایشان راتوالد وتناسل نبود وذکورت وانوثت وفرشتگان برآسمانند وبر زمین وباهر جزوی از اجزای عالم فرشته مو کل است که مربی ومدبر وحافظ اوست خصوصاً بآدمی زاد چندین فرشته مو کل اند،وبعضی بکتابت اعمال وبعضی بجهت محافظت وی از شیاطین جن وانس ودر

عالم علوی وسفلی هیچ مکانی نیست که معمور بملائکه نبود ودر حدیث آمده است که خلق همه ده جزواند نه جزو ازآن ملائکه ویك جزو باقی خلائق الحدیث (**ذُوْاَجْنِحَةٍ مَّثْنٰی وثُلٰثَ وَرُبَاعَ**)در قرآن مجید فرشتگان رابازوهاثابت کرده لاجرم اعتقاد بدان باید کرد وحقیقت مراداز آن مفوض بعلم وی تعالیٰ شانه باید داشت یاتاویل بقوای ملکی باید کرد چنانکه حکم متشابهات قرآنی ست والله اعلم ۔

همانا که مرادبعد مذکورتعدادست نه حصر، درحدیث آمده است که آنحضرت ﷺ درشب معراج جبرائیلؑ رابششصد جناح دید۔

(**مِنْهُمْ جِبْرَائِیْل**) واز جمله فرشتگان چهار فرشته مقرب تراند که عظائم امور عالم ودعائم مهام ملك ملکوت بایشان مفوض است یك جنبرائیل که القای علوم وتبلیغ وحی بانبیاء علیهم السلام مفوض بدوست (**وَمِیْکَائِیْلُ**) که تعیین ارزاق مخلوقات مقادیرآن بدست اوست (**اِسرَافِیْلْ**)که نفخ صور برای بعث و نشود متعلق باوست(**وَعِزْرَائِیْلْ**) که برقبض اَرْوَاحُ عالمیان مسلط است واکثر بر آنند که جبرائیل افضل است از تمامی ملائکه وبعضی گویند که این چهار فرشته در فضل متساوی اند وغیر ایشان دیگر فرشتگان نیز عظیم ومقرب اند هشت فرشته حاملان عرش اند وعظمت اجرام ایشان بحدّی است که مسافت میان نرمه گوش وسردوش ایشان هفتصد ساله راهست کذا جاء فی

الحدیث۔

(وَلِکُلِّ وَاحِدٍ مِّنهُمْ مُقَامٌ مَعْلُوْمٌ) وهر یکی ازین فرشتگان را بدرگاه خداوندی جائی متعین ودر جناب قرب ومعرفت مقامی معلوم ومرتبه خاص است که تجاوز وترقی ازان نکنند وهر کمالی که لائق بحال هر یکی از ایشان بود بالفعل حاصل باشد ودر ایشان شوق وتحصیل کمال واخراج ازقوت به فعل نبودچه شوق برا مر مفقودوغیر حاصل بودواین معنی آنراکه گویند که در ملائکه عشق نبودنه آنکه محبت مولی ومعرفت مبدع نباشد.

(لَایَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَاآمَرَ هُمْ وَیَفْعَلُوْنَ مَایُؤْمَرُوْنَ)صفت فرشتگان این است که به فرمانی پروردگار تعالیٰ نکنندومعصیت نورزندوبراه مخالفت وی نروند وهر چه فرماید همان کنند وابلیس که بی فرمانی کرده در حقیقت ازملائکه نبود جنّی بو در اطاعت وعبادت بصفت ملائکه برآمده بودویکی از ایشان شده ودر آخرهم باصل خودرجوع کرد نزد بعضی ملائکه وجن در حلقت وحقیقت قریب یکد یگر اند چنانکه نار نوری داردودخانی اگرد خانش بدررود همان نورماند والله اعلم۔

(ولَهُ کُتُبٌ اَنْزَلَهَاعَلٰی رُسُلِهٖ)حق سبحانه وتعالیٰ راکتابهاست که بربعضی پیغمبران فرستاده دیگر آن رابمتابعت آنفرموده مجموعه عدد کتب سماویه یکصد وچهاراست وازمیان کتابها نیز چهار کتاب اعظم واشهر است۔

(مِنهَاالتَّوَرَاةُ) یکی زان کتابهای آسمانی توریت است که برموسی علیه السلام منزل شده وانبیاء بنی اسرائیل همه تابعان آن کتاب اند ـ

وَالزَّبُورُ دیگر زبور است که برداؤدعلیه السلام نزول یافته

وَالاِنْجِیْل انجیل که برعیسی علیه السلام فرودآمده وجمیع این کتب بعد ازذکرمملوومشحون الهی وبیان احکام شرعی اند بذکر احوال وصفات محمدصلی اللہ علیہ وسلم واصحاب وامت خاصه وی وخلاصه اوقات مجالس انبیای سابق صلوٰة الله علیهم اجمعین ذکر محامد ومناقب آنحضرت بود که بدان تقریب وتوسل می کردندبجناب کبریاء عزّاسمه ـ

وَالْقُرْآنَ الْعَظِیْمُ وزبده وخلاصهٔ جمیع کتب سماوی قرآن مجیدوفرقان عظیم است که برسیّد رسل وخاتم الانبیاء علیه منّی الصلوة افضلهاوالتحیات اکملها تنزیل یافته واعجاز نظم خاصه اوست که درکتب دیگر نبوداست اگرچه توریت بضحامت وعظمت بحدی بود که حفظ آن اعجاز داشت وجز پیغمبر ان رامیسر نبود ولیکن قرآن مجید باوجود ایجاز واختصاراعظم واکمل تمامه کتب است(ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَارَيْبَ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ)تمامه کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق اند برابر انداگرچه بوجوه دیگر بعضی از آنهاافضل اند از بعضی چانچه انبیاء (لَانُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍمِّنْ رُّسُلِهٖ) وباوجودآن (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ)

وَ أَسْمَاءُهٗ تَوْفِیْقِیَّةٌ نامهای خداوندعز شانه توفیقی است یعنی موقوف برسماع ونقل ازشرع واواجز بنامی که برلسان شرع خود راخوانده نتوان خواند واز پیش خودبروی تعالیٰ بنامی نتوان نهاد اگرچه عقل حکم کند بصحت اطلاق آن نام بروی تعالیٰ وهر چند که در معنی یکی بود بآن نام که درشرع آمده است مثلاً اوراشافی گویند نه طبیب وجوادخوانند نه سخی وعالم گویند نه عاقل، باید دانست که منع از تسمیه است نه توصیف؛ چه تسمیة تصرف است که جزوی رانر سد وسخن درآن أسماء است که مأخوذند از صفات وفعال والاّ دراسمای اعلام که درهرلغتی موضوع اند سخن نیست الا آنچه مخصوص بزبان کافر ان است نباید خواند که درآنجابیم کفر بودنیز باید دانست که اسمای الهی منحصر دین نودو نه نام نیست اوراأسماء است که خلق رانه دانانیده واسمای دیگر که خلق رابمعرفت آن راه نبودو برلسان شرع نیزبیشتر ازآن آمد ه است ولیکن شهرت این اسماء بجهت خاصیتی مخصوص است که درآن نها ده ند چنانچه فحوای حدیث (اِنَّ اللّٰهَ تِسْعَةً وَتِسْعِیْنَ اِسْمًا مَنْ اَحْصٰهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ) شعر است مثالش آنکه پادشاهی گوید که مراهزار سوارست که هر که ازایشان مددجوید مدد گاروی شوندهرجا که روی آرندفتح کنند ازینجا لازم نباید که اورا غیر ازین هزارسواردیگر نبود بلکه بسیار سوار وبشیمار دارداماهزار ازآن میان باین صفت اند که یاد کرده آمدهولابُد احصای ذکراین نود ونه نام الهی عزاسمه خاصیتی دارددرآمد ن بهشت

باشند که مخصوص بدان هااست والله اعلم .

(وَهُوَ خَالِقٌ لِافْعَالِ الْعِبَادِ فَالْكُفْرِ وَالْمَعصِيَةُ بِإِرَادَتِهِ وَتَقْدِيْرِهِ لَابِرَضَاهُ)

چون ثابت شد که خالق همه اشیااوست تعالیٰ وتقدس، پس افعال بندگان نیزبخلق وتقدیر اوباشند که آن نیز داخل اشیااست عمومًا وبخصوص نیز فرمود(وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَاتَعْمَلُوْنَ) شماوافعال شماهمه مخلوق الهی است ،جلّ شانه وعظّم برهانه ، پس کفروایمان وطاعت وعصیان ونیکی وبدی ازبندگان بارادت ومشیت وحکم تقدیر اوصادرگرددولیکن وی تعالیٰ شانه ازایمان وطاعت ونیکی راضی بود واز کفر ومعصیت ناراض ،چنانچه فرموده **(لايرضىٰ بِعِبَادِهِ الْكُفْرِ)**خواستن وپیداکردن دیگراست راضی بودن دیگررضابدانست که امرکندوبفرماید که بکن وبساباشد که امرکندونخواهدبوقوع آید ازجهت حکمتی که جزوی تعالیٰ کس نداندومثال ازبرای تخلف ارادت ازامرچنان می نماید که اگرخواجه خواهدکه اثبات واظهارعصیان بنده خودکنداوراکاری فرمایدونخواهد که بنده آن کارکند تاعصیان اوبر مردم ظاهرگردد ودر تحقیق فائده وحکمت درامرونهی اظهارحقیقت بندگان وابراز مکنون علم ازلی است تاپیداگردد.والله اعلم بحقیقة الحال۔

انسان فاعل مختاراست :

وَلِلْعِبَادِ اَفْعَالٌ اِخْتِيَارِيَّةٌ يُثَا بُوْنَ بِهَاوَيُعَاقِبُوْنَ عَلَيْهَا)باوجود آنکه

همه بارادت وتقدیر الهی است بنده فاعل مختار است ووی رادر کارخوداختیاری وارادتی است وافعالیکه ازوی صادر گرددبجبرواضطرار نبودوثواب وعقاب ظاهرمترتب برین اختیار است که وی دارد.

معنی جبر واختیار:

اول بایدکه معنی جبرواختیاررابد انندتاحقیقت این مسئله ظاهر گرددکه چیست؟ بدانکه صدورافعال ازآدمی بدونوع باشد یکی آنکه چیزی راتصور کندپس اگر آن چیزمطلوب وملائم طبع اوست ازباطن وی خواهشی وشهوتی پیداگرددودرپی آن شهوت رودوبجانب وی حرکت کندواگرمخالف ومنافی طبع اوبود نفرتی وکراهتی ازآن چیزودردل افتدوازوی حرکت کند بعد ازآنکه نسبت وی پیش ازپیداشدن شهوت ونفرت بفعل وترك آنچیز برابربود وممکن بودکه کندیانکند خواه درمرتبه تصورکه قوت قرینه دارد یاپیش ازتصور که ازمرتبه فعل دورتراست واین حرکت آدمی راحرکت اختیاری گویند آن فعل را که برین حرکت مترتب گرددفعل اختیاری نامند نوع دیگرآنست که این تصور وانبعاث شوق وخواهش درآنجانباشد حرکت راجبری واضطراری گویندا گر مراد ازاختیاردرین جااین معنی است که گفته آمدپس انکار آن حکم آندارد که کسی گوید آدمی سمع ندارد وبصر ندارد آفرینش آدمی براجبار واقع شده است وطینت وی مرچنین سرشته اندواگرکسی گوید که همه حرکت

آدمی وافعال وی ازقبیل نوع دوم است این انکار حسن است هیچ عاقلی این راقبول ندارد۔

ولیکن اشکال در آنست که آیابعدازشمول واحاطه علم وارادت ازلی وقضا وتقدیر الهی متصورباشد که این فعل ازآدمی بوجودنیاید وی آنرانباشد زیراکه خدای تعالیٰ اگردرازل دانسته وخواسته که ازبنده این فعل بوجودآیدالبته باید که آن فعل بوجودآید بی اختیار،چنانچه درحرکت اضطراری وخواه بااختیار اگرفعل اختیاری است پس اورادراختیار کردن وبوجود آوردن آن فعل اختیاری نباشد مگر بهمان که اول تصور کرده باشد ونیزآدمی راگرچه درفعل اختیاری هست ولیکن درمبادی آن اختیار ندارندچنانچه اگریکی چشم کشاده باشدونه بیندصورت نداردوبعداز دیدن وادراك کردن اگران مرئی مطلوب اوست انبعاث شوق وخواهش لازم است وجودحرکت بعدازوی واجب هرچند بااختیار اوراواجب ولازم گرددووجوب ولزوم منافی حقیقت اختیار است پس آدمی اختیاردارد لیکن در خوداختیاری ندارد وهماں سخن آمد که گفته اند(مختارٌ فی فعلهٖ ومجبورٌ فی اختیارهٖ)وبعبارتی دیگر (اختیار بالصورۃوجبربالمعنی) بحقیقت این مسئله قضاوقدر، باقول بااختیاربنده مقام حیرت اعتراف به عجز وسکوت است ومرجع ومال کلام ایشان دراین مقام باین آیت است که **(لَايَسْئَلُ عَمَّايُفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُوْنَ)**

وهنوزدرین موقف نبایداستاد دوروای آن سری غامض است حضرت امام جعفر صادقؓ که استاد اهل طریقت وقدوه اهل حقیقت است فرماید که (لَاجَبْرٌ وَلَاقَدْرٌلٰکِنْ اَمْرَیْنِ) فرمود حقیقت کارامری متوسط است میان جبروقدرمذهب جبرة است که می گویندآدمی رااصلاً اختیارنیست وحرکت اومثل حرکت جمادات وقدرمذهب قدریه است که گویندهمه دراختیار آدمی است وآدمی درکار وبار خود مستقل است افعال اومخلوق اوست وی میفرماید که این هردومذهب باطل است افراط وتفریط است مذهب حق وسط است میان این وآن ولیکن عقل در دریافت این امرمتوسط حیران وسر گردان است.

فی الحقیقت این حیرانی وسر گردانی بحث وجدال اباشد که خواهند که معتقدات رابعقل ثابت کنند وتاچیزی که بعقل ایشان راست نیایدومعقول ایشان نیفتدتصدیق آن نکنند اوایمان بدان نیارند وماایمان رادلیل قطعی برثبوت مدعاشریعت وقرآن آنست که ناطق است باین که همه بقدرت وارادت اوست وباوجودآن طاعات وی رابه بندگان نسبت میکندومیفرماید که خداهرگزظلُ نکند ایشان خودبرخودظلم کردند (**وَمَاكَانَ اللّٰهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلٰكِن كَانُوْااَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ**) فرمود(**اَللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَاتَعْلَمُوْنَ**) درین آیت هردوراثبات کردنسبت خلق بخود کردونسبت اعتقاد باید کردکه خلق ازخداست عمل ازبنده، اگرچه

به کندآن نرسیم ونیزثبوت شریعت وامرونهی فرع اختیاراست پس قائل شدن بآن ضروری است۔ومارامسئله قضاوقدر بخبرشارع معلوم شد مسئله اختیار نیزازوی، چون هردوازشرع معلوم شد چندین نزاع وجدال چیست،ایمان بهر دوباید آوردایننجااعتقاد امرمتوسط لازم آمدوفی الحقیقت خوص درین مسئله ازعلامات بطالت وجهالت ست ، هیچ عمل وهیچ حقیقت بربحث آن موقوف نیست،کان بایدکرد حقیقت امرهمان است که نزدخداست(**اعملون فکل میسرلماخلق له**) اگربعدازشنیدن خلجانی درباطن هست فکرایمان به ازین باید کرد حقیقت ایمان خودهمین ست که هرچه ازشارع بشنوی تصدیق کنی واگرایمان راموقوف برحکم عقل خودداشته، پس درحقیقت ایمان بخود آورده نه به اومارادراثبات این مسئله ازاول بهمیں مسلك می بایست رفت وموافق وضع رسالة نیزهمیں بود ولیکن درطبیعت قلم طغیانی هست چه توان کردحق تعالیٰ ماراازخطاو خلل ونگهداردومارابمانگذارد۔

وَاللّٰهُ يُضِلُّ مَنْ يَّشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ پیداکننده هدایت وضلالت دربنده خداست سبحانه وتعالیٰ که راخواهداو گمراه کند هرکه زاخواهد براه راست آردوهرکه رااو گمراه کند هیچکس براه راست تنوان آوردوهرکه براه راست آردکسی نتواند گمراه کردکتاب وسنت باین ناطق است وباوجودآن نسبت هدایت بقرآن وپیغمبرﷺ نسبت

ضلالت بشیطان واصنام واقعشده پس مارابهردوایمان بایدآوردواعتقاد
باید کرد.

هدایت دو معنی دارد

بحقیقت هدایت دومعنی دارد، براه راست نمودن ، براه راست
بردن وبمقصد رسانیدن، این معنی دوم مخصوص بجناب کبریاالهی است
ازدیگری نیایدوهدایت بمعنی اول قرآن راورسول راثابت باشدکه بیان
طریق مستقیم میکند وراه راست نمایدولیکن براه راست بردن وبمقصود
رسانیدن ازخداست پس(**اِنَّکَ لَاتَهْدِیْ**)هردوراراست آ مدپیغمبرراسبب
هدایت ساخته اندوشیطان راسبب ضلالت ودرحقیقت همه ازخدااست
والله الهادی ومنه التوفیق۔

عَذَابُ الْقَبرِ لِلکافِرِ الفاسِقِ وتَنعیمُ اَهلِ الطَّاعَةِ بِمَایَعْلَمُ اللهُ ویُرِیْدُهُ وَسُوالُ مُنْکِرٍ وَنَکیرٍ یکی ازاعتقاد اهل سنت وجماعت عذاب قبراست
ومرادبقبرعالم برزخ است که واسطه است میان داردنیاودارآخرت کافران
ومومنان فاسق، درین عالم درمحنت وعذاب ومطیعان درناز ونعمت
باشند چنانچه وی تعالیٰ خواهد وبدا نچه داند۔

بحث عذاب قبر

منکرونکیر دوفرشته اند عظیم ومهیب وسیاه وکبودچشم که

دورقبرآیند وبنده رااز پروردگار وی رسول وی ودین وی سوال کنند اگر بتوفیق تعلیم آلهی جواب وسوال ایشان رامطابق حق گفت نازونعمت بودچون نوعروس درخواب وراحت رودقبردرحق اوروضهٔ ازریاض جنت بودواگرنگفت درمحنت وعذاب بودقبروی گوئی ازگوهائی دوزخ بود۔ آیات واحادیث بحقیقت اینها ناطق است،ایمان بدان باید آورد و کیفیت آن مفوض بعلم آلهی جلّ شانه باید داشت،خواهی باعادهٔحیات یامقابلهٔروح یابغیر آن بوجهی ازوجوه،که قادرمطلق داندوخواهد وحقیقت نزداهل سنت وجماعت سنت شرط ادراك نیست۔

وبعضی علماگفت اندکه منکر ونکیردوفرشتگان گناه گاران راباشند وفرشتهای مطیعان رامبشر وبشیرنام بودواین سخن خالی ازغرابت نیست دراحادیث ذکرآن کم توان یافت ونیزگفته اندتواند که ملائکه سوال جماعتی کثیرباشد که بعضی رامنکرنام بودبعضی رانکیر برهرمیّتی دوشخص ازان جماعت مبعوث شوند، چنانچه درکتاب اعمال هربنده دوملك موکل اندوتواندکه دوشخص باشند که درامکنه متعدده درزمان واحد متمثل میشده باشند والله اعلم۔

انبیاء راسوال نبود :

وصاحب خلاصه وبزازی درفتاوای خودتصریح کرده اند که سوال بعد ازمدفون کردن میّت نیست بلکه بعد ازغیبوبت مردم وچون

میت رادرتابوتی بنهند به نیت نقل وی بمکانی دیگر مسئول شودانتهی
واضح آنست که انبیاء راسوال نبوده واگربودازتوحید واحوال بودبه طریق
تشریف وتعظیم۔

درسوال اطفال مومنین اختلاف است

ودرسوال اطفال مومنین نیزاختلاف است اکثر برانند که مسئول
شوندولیکن ملائکة بعدازسوال تلقین شان کنندبگویندکه بگوالله ربّی
ودینی الاسلام ونبیی محمدیاپروردگار تعالیٰ الهام شان کندچنانچه عیسیٰ
رادر مهد کردودراطفال مشرکین امام ابوحنیفهؒ توقف کرده است از
جهت۔ تعارض ادله ودرثواب وعقاب ایشان نیزتوقف کرده اندوبعضی
برآنندکه درنارباشندبعضی گویند که به بهشت روندمحمد بن الحسن
گوید، که من یقین دارم که حق تعالیٰ هیچکس رابیگناه عذاب نکند جن
رانیزسوالی بودازجهت عموم ادله وامام ابوحنیفهؒ درکیفیت ثواب
مسلمانان جن توقف کرده وکافران ایشان باتفاق معذب باشند وابن
عبدالبرگویدکه کافرمجاهرراسوال نبودوبی سابقه سوال عذابش کنند
ومنافق راسوال بود۔

بعضی ازشارحین گفته اندکه احادیث باستثناء شهیدومرابط فی
سبیل الله وآنکه روزجمعه یاشب وی مرده وآنکه هرشب سوره ملك
خوانده وآنکه بعلت استسقای یااسهال مرده ورودیافته است۔

ونیزترمذی وابن عبدالبرذکر کرده اند که سوال قبرازخصایص این امت عظمی است و گفته اند که حکمت درتعجیل عذاب ایشان دربرزخ تمحیص ذنوب است تاروزقیامت پاك ازجمیع گناهان برخیز ندودرشرح عقیده طحاوی نیزمثل آن گفته وتعمیم وتوقف نیزنقل کرده است والله اعلم۔

دیگربدانکه دراحادیث آمده است که درقبرعاصی هفتاد کژدم وازدهابود که اگریکی ازآنهادم زند تمامه دنیا ودرختان بسوزد وبحقیقت آن ماروکژم همه صورتهای صفات ذمیمه وافعال قبیحه وتعلقات دنیااست که درآن عالم بماروکژدم متمثل ساخته اندوذکرعددهفتاد یاازبرای کثرت است یابجهت اطلاع شارع برعدد اصول صفات۔

درایمان واعتقاد بدان وامثال آن ازامورآخرت که مخبرصادق بدان خبرداده دوطریق است یکی آنکه وجودماروکژدم وگزیدن ایشان میّت رادرواقع است ودر خارج موجود است لیکن آنر ابچشم نتوان دید زیرایکه درین عالم بچشم سر مشاهد ه عالم ملکوت هر کس نتواند کردمگر کس کسانی که بدان عالم رسیده اندچنانچه انبیاء وبعضی اولیاء آخر جبرائیل علیه السلام ر ادر واقع آنحضرت ﷺ می دید وهیچکس غیر آنحضرت ﷺ اورانمی دید إلاماشاء الله.

ایند دن و نمودن اورابه خلق وقدرت الهی است خواه اجسام بودیا ارواح اگرکوهی درپیش یکی باشد ودیده بکشاید بودوخداش ننماید

نتوان دید اگربنمایدارواح راتوان دید امتحان ایمان وصحت اعتقادو

متابعت درینجااست۔طریقه ادنی آنکه اعتقاد کنند که دیدن این مارو کژدم

برمثال دیدن درخواب است چه مارو کژدم و گزیدن ایشان ومتالم شدن

نائم نسبت بوی موجو دوواقع است اگر چه درخارج نبود اگرچه

مقصوداین جانیز حاصل است لیکن این ضعف الایمان است والاول

احکم واسلم .واللّٰه الموفق۔

وَالْبَعْثُ حَقٌّ برانگیختن پروردگار تعالیٰ مرده هاراازو گوروزنده

گردانیدن خلایق باردیگر حق است تمام قرآن واحادیث بدان ناطق

اندومداراعتقاد دین مسلمانی برین مسئله است وکسی که اول ازعدم

صرف ونابود محض، پیداکرده وازکتم عدم بوجودآوردباردیگر نیز قادر

است که پیدا کند **(وَهُوَالَّذِیْ یَبْدِؤُالْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیْدُهٗ وَهُوَاَهْوَنُ عَلَیْهِ)**

وبحقیقت تخمنی از آدمی زادکه منشا انبعاث ونشوونمای او شودباقی

دارند وآن‌راعجب الذنب گویند ودر زمین ؛نها نش کنند چنانجه گیاه در

صحرابه نزول باران برویدآدمیان نیز بروینـد ۔

دراحایث آدمی که بارانی از آسمان بارد پس موتیٰ اززمین برآیند

وحیوانات دیگر غیر انسان ازتمامه بهائم وطیور وحشرات نیز مبعوث

شوند تاحکیم مطلق قصاص شان ازیکد یگر بگیر د ودر حدیث احمد

مسلم آمده اس که فردای قیامت قصاص خلائق از یکدیگر بگیر ندتا انکه

ازگوسفند شاخ دارکه بی شاخرا زده است بلکه مور چه را مورچه که

بناحق رنجانیده است قصاص گیرد ند وچون این قصاص برتکلیف وتمیز احتصاص نداراد بعضی علماء گفته اند که طفل رااز طفل نیز قصاص گیرند وبعد از قصاص گرفتن حیوانات ازمعدوم ساز ندوآن حیوانات راکه ماکول شده اندخاك بهشت گردانند۔

وجود بعث ونشوربنفخ صورت است ونفخ صوراول درمبادی حال قیامت شود که بدان دراهل زمین وآسمان هولی ودهشتی پیداآید وخوفی ووحشتی راه یابدکه حضور جمعیت ازدلها رخت بنددو تمام جانداران بمیرند وهلاك شوند چنانچه فرمود(ثُمَّ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّوْرِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰه.نیز فرموده (**وَ نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰه**)

دوم برای بعث اموات از قبور باشد که بدان مرده هااز خاك برخیزندو منشتر شوند چنانکه متصل همیں‌آیة می فرماید (**ثُمَّ نُفِخَ فِیْهِ أُخْرٰی فَاِذَاهُمْ قِیَامٌ یَنْصُرُوْنَ**)وجای دیگر فرموده(**وَنُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَاِذَاهُمْ مِنَ الْاَجْدَاثِ اِلٰی رَبِّهِمْ یَنْسِلُوْنَ**)فاصله میان دونفخه چهل سال باشدوبه تعمیم **من فی السموات ومن فی الارض**معلوم شدکه اصل این فزع وصعق شامل تمامه اهل زمین وآسمان خواهد بودازجن وانس وملائکه وباستثنای الاّ من شاء اللّٰه جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل خوروخزَنه وحمله عرش وشهدارا اراده نموده اند ۔

گاهی نفخه احیاراقیامت گویند وزمان ممتداراده کنندوازابتدای

اماتت تادخول جنت همه را روز قیامت گویندوبحقیقت اگر بنظر اعتبار درنگرند هرروزاین احوال برمردم میگذردومردم هنوزازروزقیامت درغفلت اندودرخبرشارع واقع است که دریك وقت که شام درآیدفزعی وهولی وخوفی ووحشتی به مردم وتمام جانوران راه یابدوهمه درخانهاوآشیانه هاودرکنجهادرخذندوچون شب شد بخواب روندوبمیرندوهلاك شوند این جااثر نفخه اولی ظاهرشود ناگاه صبح دردمدوهمه بی اختاربیدارشوند وبرخیزندومنشترشوند این جااثرنفخه بعث ونشوربظهور آمد(فَسُبْحَانَ القَادِرُ الَّذِیْ یُحْیِ وَیُمِیْتُ وَاِلَیْهِ النَّشُوْرُ)

وَالْوَزْنُ حَقٌّ سنجیدن وبرکشیدن اعمال بندگان روزقیامت حق است اگرچه علم اوتعالیٰ برهمه محیط است ولیکن درضمن آن حکمتهااست تابندگاں بدانند وبرایشان ظاهرگرددحکمتهای دیگرکه جزوی تعالیٰ کس نداندوکیفیت وزن ومیزان مفوض بعلم اوست تعالیٰ اینقدر درایمان کافی است وتحقیق آنست که اورادوکفه است لسان محسوس ومشاهدوهرکفه مقدار آسمان وزمین است ازسلمان روایت کرده اندکه اگردریك پله وی زمین وآسمان وهرچه درزمین وآسمان است بنهندبگنجدووکفه حسنات ازجانب یمین عرش مقابل جنت باشند وکفه سیات ازیسار عرش مقابل نار۔

وبعضی گویندمرادازمیزان چیزی است که به وی مقداراعمال معلوم شودبهرکیف که باشند مرادمعنی عدل است ومیزان تمثیلی است.

ازبرای آن اینهاهمه تاویل است واصل همان است که بظاهرآنچه درحدیث است ایمان آرندوبه حیله گری عقل ازجانروند۔

موزون یااعمال است وحق تعالیٰ قادراست که آنرامتشکل باجسام گرداندحسنات رااجسام نورانیه کندوسئیات راظلمانیه یابه صحائف اعمال که درآنهااست خفت وثقیل احداث فرماید وحدیث بطاقة دلالت برین دازدکه بطاقة کاغذپاره راگویندکه دروی ثمن متاع نویسندومرادازاینجاآنست که چون کفه حسنات یکی سبك آیددرکاغذ پاره لااله الاالله محمدرسول الله نوشته درآن کفه اندازندوبدان راجع آیدیاصحائف اعمال وبعضی بجهت تطبیق احادیث بوزن اعمال وصحائف اعمال جمعًاقائل شده اندوجمع موازین درقول وی سبحانه تعالیٰ (**وَنَضَعَ الْمَوَازِيْنَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ**) یاباعتبارتعداد باشد یاهرامت رایاهربنده رایاهرنوع عمل رامیرانی باشد یااعتبارتعداد اوزان بودیاازجهت کثرت اجزاوعظمت بود۔

وزن اعمال کسی که اوراذنوب نبود وآنکه اوراطاعتی نباشدازجهت اظهارشرف وتعظیم یاافشای معصیت وتفضیح باشد ووزن اعمال کفارنیز مثل این حکمت بودچه کافرراحسنات نبود وتواند که صورت حسنات درتخفیف عذاب وی کاگرافتدو گویند که ثقل کفه میزان آخرت برعکس میزان دنیااست وعلامت ثقل ارتفاع کفه بودوعلامت خفت انخفاض.

وَالْكِتَابُ حَقٌّ کتابیکه اعمال بندگان ازطاعت ومعاصی درآن ثبت

ومکتوب است حق است مومنان راکتابهایشان بدست راست دهند وکافران رابدست چپ، ازپس پشت باین نوع که دست چپ به پشت بچسپانندیاازسینه بجانب برآرندش ازبرای تمیزمیان مومنان وکافران وعزت مومن ورسوای کافر۔

سخن دران است که اعطای کتاب یمین مخصوص بمومن مطیع باشد یاشامل عصاة نیزبود؟ بعضی گویندکه عصاة رانیزبدست راست-دهندولیکن بعد ازاجرای وعید واخراج ازنار یابدست راست دهند و خواندن نکند مگربعد ازاخراج یا نه بدست راست دهند ونه بچپ بلکه از مواجهه دهند یااصلا کتاب ندهند بلکه احوالش رابروی بخوانند وحق آن است که احوال عاصی درین باب موقوف است ونص قرآن از وی ساکت است واین همه احتمالاتی است که به طریق اجتهاد واستنباط ذکر کرده اند والله اعلم۔

وَالْحِسَابُ حَقٌّ مقصوداز کتاب حساب است وچون کتاب حق است حساب هم حق باشد۔

وَالسُّوَالُ حَقٌّ پرسیدن وی تعالیٰ ازبندگان که چه کار کرده ایدواز طاعت ومعصیت چه ور زیده ایدحق است وازملائکه نیزحساب گیرند ودرحدیث آمده است اول حساب ازجبرئیل امین بگیرندکه چگونه امانت وحی را بانبیاء رسانیده ودربعضی احادیث آورده است که اول حساب لوح را بود اورا حاضر آرند ووی ازهیبت خدا وندی بلرزد، فرمانشود که

تبلیغ علوم بجبرئیل که کردی گواه تو کیست گوید که گواه من اسرافیل است اسرافیل راحاضرآرند وهمه را از عظمت وهیبت سوال وکبریای ذوالجلال لرزه برتن افتدپس پیغامبران را حاضر آرند وازتبلیغ وحی واداء امانت رسالت پرسند۔

اول آنچه ازعبادات سوال کنند نمازباشد واز معاملات خون وحسنات ظالم رابخصوم دهند وسیئات خصوم را بظالم در روایت آمده است که هفتصد نمازمقبول بمقابله دانگی برود ودر بعضی روایات آمده که مردی را اگر فرضاً ثواب هفتادپیغمبر بود وبنصف دانگ باوی مخاصمت افتد در بهشت نه در آید تاخصم وی ازوی راضی نشوداینچنین روزی در پیش وخواجه بر بستر راحت افتاده است ومیگوید آنچه من یافته ام دیگری نیا فته وآنچه من فهمیده ام هیچ یکی نه فهمیده وعوام در غفلت وعلماء در گفتگووصوفیان درطاعات وحقیقت خوانی هیچ خبر ازین عالم ندارند که چه خواهد شد وچه روزدر پیش است تمام روز بافسانه خوانی مشغول ویکدم بتصور مرگ وآخرت واحوال آن نه (**فَاِنَّالِلّٰهِ وَاِنَّااِلَيْهِ رَاجِعُوْنْ**).

اکنون برحمت خداوندی بنگر که اگرخواهدخصمان را راضی گرداند وبهشت برین راباوی بنماید گوید که این بهشت راکه می خرد گوید خداوندا که تواند که این رابخرد وثمن آن گران است فرمان شود که تو می توانی خرید وثمن آن در دست تست اگر این حق که برادر مسلمان

داری بخشی وابرای ذمه او کنی این بهشت تراباشد پس وی راضی شود وبخشد۔

نیز در حدیث آمده است که در وقت سوال مومنان رادر ستر رحمت و کنف مغفرت خود درآرد وچنان پرسد که کسی نداند و گوید چنانکه در دنیا گناهان تراپوشیدم امروز به رحمت خود بخشیدم و کتاب حسنات بدستش دهند و کافران ومنافقان رافضیحت کنند ومنادی درد هند که(**اَلاَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلیَ الظّٰلِمِیْن**)فسبحان ذی العدل القوی و الفضل العظیم سبحانه فضل وی کار خود میکند لیکن ترس از عدل اوست.

فرد = اگر در دهدیك صلای کرم عزا زیل گوید نصیبی برم

این بیت راخواندی دیگر رابخوان۔

(بیت)

به تهدید اگر بر کشد تیغ حکم بمانند کرو بیان صم وبکم

درجای دیگرمی فرماید (**اَلاَاِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لاَخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَهُمْ یَحْزَنُوْنْ**)ودرجای دیگرمیگوید (**لاَیَسْأَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُوْن**) جزعجزوحیرت وبیچارگی کاری نبست مارا ایمان بهر دوباید آورد باقی حکم اوست **وَاللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیٍٔ قَدِیْر**.

حوض:

وَالْحَوْضُ حَقٌّ سیدرسل ﷺ را روز قیامت حوضی باشد که او را حوض کوثر گویند وآیه کریمه(**اِنَّااَعْطَیْنَاكَ الْکَوْثَرَ**)را هم بدان تفسیر کرده اند مسافت آن حوض یك ماهه راه باشد آبش ازشیر سفید تربود وبویش از مشك خوش تروکوز های وی از ستار های آسمان بیشتر وروشنتر هر که یکبار آب ازوی بخورد دیگر تا ابد تشنگی گردوی نگردد ودر تحدید حوض بحسب مسافت مکانهامختلف در احادیث ذکریافته است وسبب اختلاف رعایت احوال مخاطبان است چنانچه باهل یمن فرموده من صنعا الی عدن وباهل شام چیزی دیگرگفته وباهرکس مسافتی که معلوم ومتعارف وی بود ذکر کرده دربعضی احادیث تحدید بزمان نیز ورود یافته مثل مسافت شهر وغیر آن وخلاصه معنی بیان وسعت وعظمت اوست۔

گویند که هر پیغامبری را حوضی باشد برقدر مرتبه وی قرطبی گوید که آنحضرت ﷺ را دو حوض بود که نام هر دو کوثراست ودر خبر آمده است که ساقی حوض کوثر علی مرتضی بود وامروز هر که سیراب محبت وتشنه لقای اونیست مشکل که ازان حوض آبی خورد ودر روایات آمده است که علی مرتضیٰ رضی الله عنه فرموده است که هر که محبت ابوبکر رضی الله عنه دردلش نبود قطره ازآب کوثرش ندهم۔

صراط :

وَالصِّرَاطُ حَقٌّ پروردگار تعالیٰ در روز قیامت بر پشت دوزخ پُلی بنهدازموی باریك ترواز تیغ تیز تروجمیع خلائق را بفرماید که ازوی بگذرند پس بهشتیان از وی عبور کنند وبه بهشت درآیند بعضی چون برق خاطف وبعضی مثل باد ورنده وبعضی مثل اسپ تیز رو هکذا وعبور هرکس برحسب تفاوت مراتب عبور برصراط مستقیم دین وعدالت بودکه این صراط نمونه از وست ودوز خیان بلغزند ودر دوزخ افتند .

ظاهر کتاب مجید که فرموده است(**وَاِنْ مِّنْكُمْ اِلاَّ وَارِدُهَا**)در آنست که این مروروعبور که مستلزم ورود وحضورنار است عام باشد مرتمامه خلائق حتی الانبیاء وسید الرسل را صلوٰت اللّٰه علیه وعلیهم اجمعین۔

بعضی ازباب مواعید گفته اند ماناکه حکمت درامرارو گذرانیدن آنحضرتﷺآن باشدکه بعضی عصاة امت که روزی چندبشومی نفس خود گرفتارهاویه نارمانده باشندنظاره جمال وی ایشان رامایه غمزدای وغمگساری ایام فراق گردد ودر روایتی از ابن عباسؓآمده است که آنحضرت ﷺازعموم این آیت مخصوص است همه از نظروی بگذرند ووی در حضرت ایستاده باشد والحق چنین سزد اگروی از بالای آتش بگذرد آتش گلستان گردد آخر آتش به بنده مومن فریاد کندکه(**جَزْ یامومن فان نورك**

اطفاء لهبی) ای مومن کامل زود از سرمن بگذر نور ایمان توزهانه مراکشت محمدرسول اللهﷺ که نور انوار مومنان باشدآتش دوزخ در برابر وی کجاایستد نور وی که در ناصیه حال خلیل بودچه کار کرد این جاکه خود بیواسطه باشدتاچها کند.

وَالشَّفَاعَةُ حَقٌّ درخواستن رسل وانبیاء واخیارو اولیاء وعلماء وملائکه که ایشان رادربارگاه عزت آبروی وراه سخن باشد گناه گنهگاران را ازپروردگار تعالی حق است واول کسی که فتح باب شفاعت کند محمد رسول اللہ ﷺبود فرد اظاهرشودکه اورادردرگاه خداوندی چه قدر جاه وعزت بود روز روز اوست وجاه جاه او اللّٰھم بحق جاه محمد اغفرلنا۔ وتمامه عالمیان چون از شدت هول موقف بجان آیند وحیران شوند بطلب شفیع برآیندتادردایشانرا درمانی کند اول بنزد آدم صفی روند وگویند تو آن آدمی که پدر تمامه آدمیانی وپروردگار ت بدست خود پیداکرد ودربهشت برینت جای داد ومسجود ملائکه گردانید واسمای تمامه اشیارا در آموخت شفاعت کن ماراکه سخت‘روزی درپیش ماآمده است آدم صفی گوید که ایستادن درین مقام ودم زدن درین حضرت حدمن نیست از من هنوز آن شرمندگی که اکل شجره کردم ودر فرمان الهی براه خطا رفتم نرفته است این کار مگر از نوح آید پس آدم حواله بنوح کند وایشان بنزد نوح بیایند ونوح بابراهیمؑ اندازد وابراهیمؑ بموسیؑ وموسیؑ

بعیسیؑ تمامه این رسل اولوالعزم صلوات الله علیهم اجمعین شرمنده زلاّت خودباشند وهیچکس از دهشت این مقام قدم پیش نتواند نهادتا در حضرت خاتمیه محمدیه که سید رسل وشفیع روز محشر ومکرم بخطاب (**لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مَاتَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرْ**)است بیایند وعرض حال خود نمایند پس وی برخیزد ودر سراپرده عزت وجلال در آید ودر مقام محمود که در دنیاش وعده کرده بودند که (**عَسٰی اَنْ یَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا**)وجزاورا ایستادن درینمقام ممکن نباشد بایستد بسجده در رود وحکم شودکه سراز سجده بردار هرچه خواهی بخواه وهرچه گوی بگو،پس سرازسجده برداردوبه زبانی که در آنوقت در آموزندش پروردگار خودراحمدوثناگوید وقسمی از عاصیان رابه بخشا ید باز بسجده رود وقسم دیگر را شفاعت کند واز سجده ثالث که سربر دارد گناهان تمامه گنهگاران رابه بخشاید پس هیچکس باقی نماند ،الاآنکه قرآن بخلودنار بروی حکم کرده باشد یعنی کافران ومنکران ،این مضمون حدیثی است که در صحیح بخاری ومسلم مذکور است ۔

اینجاظاهرباشد که گناهان همه راوی درخواهدواحتیاج بشفاعت دیگر نماندمگر آنکه گویند که این مخصوص بامتان وی باشد یادیگران راشفاعت در جضرت وی بودووی رادر حضرت حق تعالیٰ والله اعلم ۔

درحدیث دیگر آمده که بعد ازشفاعت آنحضرت ﷺ کسی باقی نماند

الا کسانیکه در ایشان جز لااله الاالله ذره نیکی نبوّد وسراسر معصیت و گناه باشد پس اذن شفاعت ایشان در خواهد از درگاه عزت حکم آید ای محمد ﷺ اینهاخاصگان من اند ایشان را من خود باخود شفاعت کنم واز آتش ودوزخ شان برآورم ۔

بالجمله روز روز محمد است وجای جای اوست ومقام مقام اووسخن سخن او ومهمان مهمان است،دیگران طفیلی اندو در قرآن مجید خطاب میرود (**وَلَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ**) ترااى محمد ﷺ ای محب من ای محبوب من ومطلوب من ای بنده خاص من چندان نعمت دهم ورحمت کنم که راضی شوی از من تاهیچ آرزو در دل تونشکندای محمد همه کس رضای من طلبند ومن رضای تو خواهد گفت من راضی نشوم تایك ازامت من نیامرزی۔

گویند که این آیت کریمه (**لَاتَقْنَطُوْامِن رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰه يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا**) مخصوص باین امت است وباقوم نوح این چنین خطاب رفته که (**يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوْبِكُمْ**) بقاعده نحویه لفظ من افاده بعضیت کند ای بعض ذنوبکم بایشان کار بفضل می رود وبادیگران بعدل امةمذنبة ورب غفور این امید واری وبشارت گنهگاران رابس است چون مهمان عزیز است طفیلی نیزعزیز خواهد بود.

(بیت)

نومید نباشی گرت آن یاربرآرند گرت امروز براندنکه فردات نخواهد

توامت اوباش'ازآن وی شو' وخودرا بوی بسپار 'همه آسان است مشکل تآنجا است که این نسبت درست نشده است بعد از وی هیچ مشکل نیست صد هزار در جنب ایمان به محمد ﷺ پرکاهی نیرزد خود اگر نور ایمان در دل بنده درآمده است،ظلمت معصیت رادر دل وی جای نخواهد بود غم ایمان باید خورد دیگر غم نیست سفیان ثوریؒ رادیدندکه تمام شبش در گریه وزاری گذشت گفتند چه گریه خوش باش که بار گناه بر گردنت نیست گفت گناه اگر کوهی است نزدرحمت پروردگار پرکاهی نیرزد گریه ازان است که ایمان بسلامت بریم یانه.

(بیت)

ایمان چوسلامت بلب گوربریم

احسنت برین چستی وچالاکی ما

مفصل مواطن شفاعت وانواع آن:

سخنی از باب شفاعت مانده است آن راتمام کنیم بدانکه شفاعت را مواطن متعدده است اول موقف عرصات از برائ تخفیف شدت وقوف دران مقام وهیبت ودهشت وازدحام دوم تیسیر سوال ورفع حساب یاعدم

مناقشه وروی که (من نقوش فی الحساب فقد عذب) سیوم درعفو از اجرای حکم وامضای توقیع عذاب،چهارم اخراج ازهاوی نارودرکات دوزخ پنجم دررفع درجات و نیل ثواب ۔

مثلاً گنهگاری پیش پادشاهی بیار ند ودر بار گاهش ایستاده کنند پس یکی ازمقربان درگاه برخیزد وشفاعت کند تاحکم شود آن گنهگار رابنشاند وبپرسندو حساب گیرند باز در شفاعت رودتاازوی حساب نگیرند واگرگیرند بآسانی گیرند و گاهی باشد که بعدازحساب وثبوت گناه زند ان حکم کنند وبشفاعت از آن بگذرند ونفرستند و گاهی بعد از زندان فرستادن وعذاب کردن ازبند برآرند وبعد ازبرآوردن منصب عطا کنند۔

پس هر گنهگار زار درمانده راامیدواری است که بشفاعت سیدرسل ﷺ باعلیٰ منصب قرب ودرجات بهشت برسدانشاء اللّٰہ تعالیٰ ازاین جاظاهرشود که چه می گوید.

(بیت)

نصیب مااست بهشت ای خداشناس

برو که مستحق کرامت گناهگارانند

وآنحضرت صلی الله علیه وسلم را شفاعت بودعام برجمیع امت بلکه جمیع خلائق راوخاص چنانچه اهل مدینه وزوّار قبرشریف ومکثرین صلوات رابروی صلی الله علیه وسلم۔

حقيقت شفاعت رامحققان گويند که عبارت است از انعکاس اشعه انوار رحمت که بردل سيد کائنات صلى الله عليه وسلم از بارگاه قرب وعزت بتابدبردلهائى که بصفت محاذات ومقابله' قلب شريف وى موصوفندبرمثال انعکاس فروغ افتاب که برآب تابد بديو ارى که مقابل آن باشدواين محاذات ومقابله بتوجه واتباع حاصل آيد ولهٰذا اکثر از آنچه اورازاسباب نيل اين سعادت داشته اند ازباب متابعت ومواظبت سنت سنيه اوست اين درشفاعت رفع درجات باشدوالا دراصل شفاعت مغفرت ذنوب محاذات ومقابلت دراصل ايمان کافى است ومؤثرترين عبادات وتوجهات درينباب کثرت صلوات برحضرت سيدکائنات است ﷺ **ليلاً ونهاراًافظاهراً وباطناکُلَّماذکَرَهُ الذّٰکِرُوْنَ وَکُلَّماغَفَلَ عَنْ ذِکْرِہِ الْغافِلُوْنَ والله التوفيق.**

وَالْجَنَّةُحَقٌّ وَالنَّارُحَقٌّ بهشت ودوزخ برآن صفتى که درآيات واحاديث وقوع يافته است حق است در مکان جنّت ونار اقوال است گويند که جنت درآسمان است يادر آسمان چهارم يافوق سبع سموات ونار در زيرزمين وبقولى بالاى آسمان وجماعتى در هردو توقف کنند وتعين مکان هردو بعلم الهى تفويض نمايند.

مکان در جنت

در شرح مقاصد میگوید که نصی صریح درتعین مکان جنت ونارورودنیافته است ولیکن اکثربرانند که بهشت بالای آسمان زیرعرش است ودوزخ زیرهفت زمین ومشکل آنست که در قرآن مجید میفرماید که ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَاالسَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ﴾ پس وجود آن درمکان معین اززمین وآسمان چه صورت پذیرد حال آنکه این قدر برای یکی ازاهل جنت یابرابر یك جنت باشد جوابش در تفسیر آمده است که عرض جنت مقدار عرض سموات وارض بود وقتی که بیك دیگر پیچیده وچسپیده فرض کنند واحسن توجیهات آنست که چون نزدمردم واسع تراز زمین وآسمان چیزی نبودتمثیل وتصویروسعت جنت ونار بدان کرد واصل مراد مبالغه دربیان وسعت است نه تحقیق وتحدید ودرحقیقت وسعت جنات جزپرورد گار تعالیٰ کس نداند کمترین خانه های بهشت مقداردنیاوده مقداردنیابودو الله اعلم-

امااعراف بمعنی مکانیکه در میان بهشت ودوزخ بود یعنی نه در نفاست وراحت بهشت ونه درخساست ومحنت دوزخ به نقل صحیح ونص قطعی ثابت نشده است واز بعضی سلف منقول است که اورا حق تعالیٰ برای اطفال مشرکین واهل زمان فترت وحی آفریده است وامام سبکی میگوید

که من قول باعراف راند انم که در حدیثی ورود یافته است یاهیچ یکی از علمابدان رفته باشد انتهی، وآنکه درقرآن مجید میفر ماید ﴿**وَعَلَى الْاَعْرَافِ رِجَالٌ يَّعْرِفُوْنَ كُلًّا بِسِيْمَاهُمْ**﴾ مرادبدان بلند یهای حجاب وسوریست که میان بهشت ودوزخ زده اند آنجا مردان با شند مثل انبیاء وشهدا وخیار مومنین وعلمایا ملائکه صورت مردان که أهل بهشت ودوزخ رابسیماوعلامت هریك بشناسندوخطاب کنند **وَهُمَامَخْلُوْقَتَانِ مَوْجُوْدَتَانِ** بهشت ودوذخ الآن موجواند ومخلوق شده نه آنکه روزقیامت شان پیداآرند وخلق کنندوقصه آدم وحوا دلیل آنست.

بَاقِيَتَانِ وَلَايَفْنِيَانِ ولايفنى اهلهما بهشت ودوزخ وبهشتیان ودوزخیان دائم وباقی باشندوفناپذیر نشوند یکبارکه مردند وزنده گردیدنددیگر تاابد حیات وبُقا است وآنجاموت راموت است **وَخَلَقْتَكُم لِلاَبَد** این باشد.

وَكُلُّ مَااَخْبَرَ بِهٖ النَّبِىّ ﷺ مِنْ اَشْرَاطِ السَّاعَةِ وَاَحْوَالِ الْآخِرَةِ حَقٌّ خبر ها ئیکه مخبر صادق از علامات قیامت داده است مثل برآمدن آفتاب از مغرب که روز بستن در های توبه است وخروج دجال ودابة الارض ونزول عیسی علیه السلام ونفخ صور وامثال آن از احوال آخرت از ای قیا[illegible]ت تادخول جنت بلکه [illegible] خبری که وی داد ه وهر شریعتی [illegible] نهاده [illegible] حق است حاصل کلام وفذ لك باب این است

وتفصیل این معانی از کتب احادیث معلوم گردد۔

اَلاِ یْمَان تَصْدِیْقٌ بِالْقَلْبِ وَاِقرَارٌ بِاللِّسَانِ ایمان راستگو اعتقاد کردن برپیغمبر است واز عان وقبول رسالت اوست بدل واقرار کردن بزبان وگواهی دادن بدان وحقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است واقرارلسانی علامتی است بران تصدیق از برای اجرای احکام در ظاهر چه زبان، ترجمان دل است ونیز اگر یکی گنگ باشد یااکراه کنند ش بر تکلم بکلمه کفریافرصت نیافت وتصدیق بدل کرد وجانداد اقرار درین صورت شرط نباشد۔

ایمان بر مذهب اهلحدیث عبارت از تصدیق اقرار وعمل است ایشان گویند (**اَلاِیْمَانُ تَصْدِیْقٌ بِالْقَلْبِ اِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالاَرْکان**)وبحقیقت اختلافی درمیان نیست ایمان کامل همین است که ایشان میگویند ایمان بی عمل ناقص است ولیکن اصل ایمان همان تصدیق است ایمان رابمثابه درخت دان که تنه وی تصدیق است واعمال وطاعت که ثمرات ونتائج آن تصدیق اند بمقابله شاخ وبرگ وگل ومیوه ودرخت بیشاخ، وبرگ ومیوه درخت است نام درختی از وی برنیفتد اما درخت بر خوردار که کارآمدنی بود همان است که اینها را داشته باشد۔

همچنین ایمان کامل همان است که مقرون بعمل صالح باشدوبی عمل ناقص ولیکن اسم حقیقت آن ازوی برنیفتد ودلیل برین سخن نص

قرآن مجید است که میفرماید (**اِنَّ الَّذِیْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ**)یعنی آن کسانیکه ایمان آور دند وبآن هم عمل صالح نیز کردندسیاق این کلام دران نگردکه اصل ایمان تصدیق است وعمل صالح علاوه او و کمال اوست برمثال آنکه گویند فلان این را دارد وآن رانیز دارد مفهوم سخن این است که آن دو چیز مغائر یکدیگر باشند واگرهر دویکی باشند پس سخن در متفاهم عرف راست نیاید وقائل آنرانسبت بخطاکنند ۔

دیگر بدان که ایمان مجردعلم بصدق پیغمبر ﷺ نیست تصدیق دیگراست وعلم دیگر تصدیق عبارت ازاذعان وقبول است که آن رابفارسی گردویدن گویند وآن درحقیقت انصباغ دل است برنگ قبول وتنّور او بنور یقین وعلم جزدانستن بیش نبود تمامه کفار عرب علی الخصوص یهود نابهبودصدق پیغمبر را ﷺمیدانستند که کسی حقیقت پسر خود راداند که پیش چشم وی زائیده شده است (**یَعْرِفُوْنَهٗ کَمَایَعْرِفُوْنَ اَبْنَائَهُمْ**)تمامه اخبار بعثت پیغمبر آخرالزمان وخصوصیت او صاف واحوال صورت وسیرت ومولد ومنشا ونام ونشان ﷺدرکتاب های ایشان مسطور وبر ز بانها مذکور بود وچندین از یهود از زمان موسٰیؑ تاقریب دور نبوت، بشوق دریافت سعادت ایمان درمدینه آمده، توطن کردند وپدران مرپسران راوصیت میکردند که اگر شمابدریافت زمان سعادت نشان پیغمبر آخرزمان مسستعد گردیدسلام ما برسانیدوپیغام مایان عرض کنید وبه

حقیقت داناتروسابق تردرین علم ازیهود کسی نبودوچون آفتاب نبوت طلوع کرد شقاوت ازلی درکارشدوپرده خفاشی بردیده بصیرت ایشان فروهشت وبحسد وعناد واستکبار درهاویه کفروانکاردرماندند اینجا عیان گرددعلم وعقل بدرعنایت وهدایت ربانی کارگرنیفتد واثری نیارد(**وَجَحَدُوْابِهَاوَاسْتَيْقَنَتْهَااَنْفُسَهُمْ ظُلْمًاوَّعُلُوًّا**)این است که گفته شده است **فنعوذبالله مِنْ عِلْمٍ لاَيَنْفَعُ وَقَلبٍ لاَيَخْشَعْ**)علمی که راه بحق ننماید جهالت است.

وَهُوَلاَيَزِيْدُ وَلاَيَنْقُصُ چون ثابت شد که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است وآن خودیکی است وتعددرا به وی راه نیست پس زیادت ونقصان در ایمان نبود چه زیادت ونقصان درعدد باشد که کثرتی وتعددی دارد واگر باوجود تصدیق اعمال داخل ایمان می بود زیادت ونقصان عمل را بزیادت ونقصان ایمان راه می بود ولیس فلیس پس این قول که (**اَلاِيْمَانُ لاَيَزِيْدُ وَلاَيَنْقُصُ**) که ازامام اعظم ابوحنیفه کوفیؒ منقول است بی اشکال واشتباه راست آمد وبحقیقت آن اشارت است بخروج عمل از حقیقت ایمان چنانچه مذهب اهل سنت وجماعت است فافهم وبالله التوفیق .

وَالاِيْمَانُ وَالاِسْلاَمُ وَاحِدٌایمان واسلام یکی است لیکن غالب در مفهوم ایمان تصدیق قلبی وحال باطن است ودر اسلام خضوع وانقیاد ظاهر چنانچه آیت کریمه(**قَالَتِ الأَعْرَابُ اٰمنّا**(الآية)ناظر در انست

مقصود،این جااین است که هرکه مومن است مسلم است وهرکه مسلم،مومن مغایرتی درمیان نیست۔

وَلَایَنْبَغِیْ لِاَحَدٍاَنْ یَقُوْلَ اَنَامُوْمِنٌ اِنْشَاءَ اللّٰهُ تعالیٰ خلافی درمیان افتاده است که انامؤمن انشاء اللّٰه تعالیٰ توان گفت یانتوان گفت علماء حنفیه ازان منع کنندوشافعیه جائز دارند وباید که خلافی درمیان نباشد چه اگر درمعنی ترددوشك درتصدیق وایمان قصدکند روانباشد چه شك وتردد منافی جزم ویقین است که حقیقت ایمان است واگر بقصد تبرك وتیمّن بذکرالهی ونفی عجب وتزکیه نفس وابهام عاقبت یاتردد وحصول ایمان کامل منجی که (**اُولٓئِكَ هُمُ الْمُوْ مِنُوْنَ حَقًّا**)بدان اشارت می کندگوید روا باشد ومع هذا نگوید بهتر تا صورت شك وتوهم وتردد در ایمان نبود وبرزبان نرود۔

وَاِیْمَانُ الْبَاسِ غَیْرُ مَقْبُوْلٍ باس دراصل بمعنی شدت وعذاب آید ومراد درینجا سکرات موت ومعائینه احوال آخرت است که در وقت حضور موت حاصل گردد۔

دراخبارآمده آست که هر یك دروقت موت جای خود رامی بیند مومن دربهشت وکافر در دوزخ پس چون کافر درینحالت ایمان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب وباختیار بنده وقصد امتثال امر مولی واطاعت فرمان وی تعالیٰ باشد وایمان درینحالت ایمان نفیسه

نبود اضطراری بود چنانچه روز قیامت تمامه کافران فریاد برآرند که(**رَبَّنَا اَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نِعْمَلْ صَالِحًااِنَّا مُوقِنُوْنَ**)خداوندا گوش ماشنوا گشت ودیده مابیناشد ویقین دانستیم که آنچه پیغمبران توخبرداده بودند و کتاب توبدان ناطق بود حق است مارا بدنیاباز فرست تاایمان آریم وعمل صالح کنیم ومستحق ثواب شویم این ایمان واقرار واعتراف بحق دران وقت فائده ندارد۔

تمامه اهل حق ازاول تاآخر اتفاق دارند که ایمان باس مقبول نیست ودرحدیث آمده است که (**اِنَّ الله یقبل توبة العبد مالم یغرغر**)غرغرة کنایت ازحالت موت وشدت سکرات ودررسیدن روح درحلقوم است ودرقرآن مجید می فرماید۔

(**فَلَمْ یَكُ یَنْفَعُهُمْ اِیمَانهم لَمَّارَاَوْبَاْسَنَا**)یعنی ایمان درهنگام دیدن باسْ وعذاب الهی نفع نکند ودرجائی دیگرمی فرماید(**وَلَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِیْنَ یَعْمَلُوْنَ السَّیِّاٰتِ حَتیّٰ اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِّی تُبْتُ الأٰنَ**)وشاید که استدلال باین آیت صحیح وصریح ترباشد چه احتمال دارد که مراد بروِیت باس در آیت سابقه مشاهده علامات قیامت وطلوع شمس ازمغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین این آیه کریمه را بدان تفسیرکرده اند واین آیت آخرکه مابرخواندیم تصریح هذا میکند بعدم قبول توبه وایمان دروقت حضور موت کمالایخفی۔

دربیان ایمان وتوبہ باس

بدانچه از دلائل ونصوص ذکر کردم ظاهرشد که توبه ازمعاصی نیز درحالت باس وغرغره مقبول نباشد چنانچه ایمان ومذهب اکثراشاعره وماتریدیه وفقهانیز همین است ونزد بسیاری از علماتوبه باس مقبول است ولیکن ایمان باس باتفاق واجماع مقبول نیست اکنون لازم آمدکه باجماع امت ایمان فرعون که دروقت ادراك غرق آورد مقبول نباشد چه زمان ادارك غرق زمان باس از حیات است ووقت اضطرار است نه محل اختیاروهمین است معتقد تمامه علماء مجتهد ین ومشایخ ومقتدایان امت ولهذاوی درزبان شرع همه جامذموم ومقبوح وضرب المثل کفر واستکبارآمده وچندیں آیات قرآنی ظاهر،بلکه نص درکفروتقبیح وجهنمیت اوست(**فَاَخَذَهُ اللّٰهُ نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُوْلٰى**) وجائی دیگرمی فرماید(**يَقْدُمُ قَوْمَهٗ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَاَوْرَدَهُمُ النَّار**)هرکه لغت عرب را بداند بفهمدکه معنی یقدم قومه آن است که اوباقوم خود درآتش رودوی پیشواوسردارایشان باشد چنانچه درمذهب امرألقیس که از متقدمین شعراء عرب است درحدیث واقع شده است(**يَقْدُمُ الشُّعَرَاءِ اِلَى النَّارِ**) وجای دیگر می فرماید(**وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُوْدُهٗ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوْا اَنَّهُمْ اِلَيْنَا لَا يُرْجَعُوْنَ**) استکبار کرد او یعنی فرعون ولشکر او در زمین بناحق وگمان برد اوولشکر او که مآل وبازگشت آنها بماکه قهارذوالبطش

الشدیدیم نخواهدبود چنانچه کافران گمان میبرند (**فَاَخَذْنَاهُ وَجُنُوْدَهٗ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ**) پس به قهر وعذاب گرفتیم ماا و را ولشکراورا وانداختیم شان دردریای نیل (**فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِيْنْ**) پس به بین که عاقبت ظالمان ومستکبران و کافران که باخدا وپیغمبر خدا تکبر کردندوبجزای آن دردنیاوآخرت رسواشدندچگونه است(**وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَّدْعُونَ اِلَى النَّار**)و گردانیدیم ایشان را یعنی فرعون راوجنود او را امامان وپیشوایان اهل دوزخ که دیگران راباآتش دوزخ دعوت کنند(**وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ لَايُنْصَرُوْنَ**)ودر روز قیامت یاری ونصرت داده نشود ایشان رابلکه مخذول ومردود باشند(**وَاتْبَعنَاهُمْ فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَالَعْنَةًوَيَوْمَ الْقِيٰمَةِهُمْ مِنَ الْمَقْبُوْحِيْنَ**)ودر روز قیامت او وجنود اواز مذمومان ومقبوحان اند حالش این است که دیدی و وصف او این که از قرآن شنیدی واگروی مسلمان وطاهرومطهر از دنیارفته باشد هرگزاو رااینچنین یادنکردندی اگر اوصاف دیگر از علو واسراف وظلم واستکباربراحوال ماضی وی که درحیات داشت حمل کنند صورتی دارد امااین جامی گوید(**وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِّنَ الْمَقْبُوْحِيْن**)وهرکه درسیاق این آیات نظر کند هرگز روا ندارد که این ضمائر وکنایات را درین آیت مخصوص بجنود او دارند باوجود آنکه هردو مذکورباشند۔

بالجمله هرگز معقول نیفتد که وی نزد خدا مسلمان پاك ومومن صادق باشد وهیچ جامدح اونگوید وبیان حسن خاتمت وخیریت عاقبت او نکند

وخبر ندهد که مارا بنده بود که درمدت عمرش کفر وعصیان ورزید ودر آخر فضل ورحمت ما دستگیر حال او گردید بلکه همه جامذمت وملامت او کند ووی هیچ جابصفت ایمان وعنوان اسلام مذکور نشده الادرین آیت که میفرماید(حَتّٰی اِذَااَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّهٗ لَااِلٰهَ اِلَّاالَّذِیْ اٰمَنَتْ بِهٖ بَنُوْاِسْرَائِیْلَ وَاَنَامِنَ الْمُسْلِمِیْنَ)سیاق وسباق این آیت نیز برمتامل خبیر مخفی نخواهد بود که چگونه است ظاهر ادای این سخن درآن است که آن ظالم تمام عمرخود تکبر واسراف وعتودعلووکفر ورزید وموسیٰ وهارون علیهما السلام درحق وی وقوم وی دعا بهلاك وعذاب الیم کردند تادم آخر که ازحیات مایوس شدومشاهده عذاب الهی کرده بزبان داداسلام داد فرمان شدکه اکنون ایمان واسلام چه فائده دارد که عنان اختیار از دست رفته وچاره نماند آن همه کفر وفساد توکجارفت امروز ترا در دنیانیز فضیحت ورسوا کنیم ومرده ترا از قعردریا بر آریم وتماشا گاه کنیم ومحل عبرت عالمیان سازیم تابدانند وعبرت گیرند که عاقبت کفر وطغیان وتکبر باخدا ورسول خدا فضیحت ورسوائی است دردنیا وآخرت چنانکه فرمود (فَاَخَذَهُ اللّٰهُ نَکَالَ الْاٰخِرَةِ وَ الْاُوْلٰی اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ یَّخْشٰی)

آنکه امراة فرعون گفت(قُرَّةُ عَیْنٍ لِّیْ وَلَكَ لَاتَقْتُلُوْهُ (الآیة)مجرد ظن وحسبان بود وحکمت الٰهی در وی آن بود که موسیٰ علیه السلام باین گمان ازدست ظالم خلاص شود وهلاك نگردد چنانکه اطفال دیگر را

میکرد یااین حیله وفریب بود از آسیهؓ در استخلاص موسیٰ علیه السلام از
دست آن ظالم باطلاع وی بر عاقبت حال وی علیه السلام بفراست یاالهام
وعاقبت حال وغایت کارالتقاط وی خودآنست که فرمود (**فَالْتَقَطَهٗ اٰلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُوْنَ لَهُمْ عَدُوًّاوَحَزَنًا**)ظاهرآن است که مرادحقیقت عدوات
بود که درنفس الامر وعاقبت حال باشد وهیچ پیغمبربامسلمان دشمن نبود
اگرگویند که مقصود عداوتی درحال حیات داشت پس گویم درقرۃعین
بودن نیزباین حالت تواندبودوآنچه مفهوم قرآن مینماید این است والله
اعلم.

باقی وقوع مذمت وی دراحادیث واجماع امت ازصحابه وتابعین
وعلمائے مجتهدین ومشایخ متقدمین ومتاخرین بحال خوداست اگر مفهوم
قرآن واشارات احادیث ومقتضای آثارسلف ایمان واسلام وحسن خاتمت
بود این همه مشهور وضرب المثل کفر وطغیان نشدی،روایت است که
چون ابوجهل لعین درغزوۂ بدر کشته شدآنحضرتﷺفرمود(**مَاتَ فِرْعَوْنُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ**)اگرفرعون طاهر ومطهرازعالم رفتی تشبیه ابوجهل لعین که
بالقطع ازاهل جهنم است درست نبودی مگر آنکه گویند تشبیه باعتبار
عتود استکباری است که درحالت حیات داشت ولیکن گوئیم درامان
شریعت وعرف دین هیچ جا نیامده است که یکی رابعد از صحت توبه
وحسن اسلام باعتبارحالت سابق که درکفر وعصیان داشت مثل سازند و

مشبه به گردانند(**لِاَنَّ الاِیْمَانَ یَحُطُّ مَا قَبْلَهٗ**) وچندین ازرؤسائی قریش که مدت عمردرکفروعداوت آنحضرتﷺبسربردندودرآخر ایمان آوردند وباایمان رفتند هرگز در شرع باعتبار حال سابق مذمت وتشنیع ایشان مذکور نشده خصوصاً درقرآن مجیدکه باین کثرت واشتهار وتغلیظ وتشنیع که درباره فرعون واقع شده است.

هیچ یکی ازمشایخ طریقت نسبت ایمان واسلام بوی نه کرده مگرشیخ محی الدین بن عربی در کتاب فصوص واین قول یامبنی است بر قبول ایمان باس ومعلوم شدکه این خلاف اجماع است یا نفی باس از فرعون ویقین است که حالت ادراك غرق حالت باس وحلول موت است بخلاف مبادی غرق که آن را اِدراك غرق نتوان گفت وچون ثابت شد اجماع برکفر فرعون،نفی باس ازوی ازبرای اثبات ایمان فائده ندارد وایشان نیز در فتوحات مکیه اورا غایت تشنیع واشد تکفیر کرده اند در فتوحات میگویند که دوزخ را مراتب ودرکات است بعضهااشدمن بعض ودرکه از درکات اوهست که برای اهل عنود واستکبار برحضرت رب العزت که اشد واغلظ انواع کفراست آفریده اندمثل فرعون واشباه اوامادرین کتاب یعنی فصوص برخلاف آن گفته است می گویند که این جامقصود بیان محتمل آیت قرآنی است(**حَتّٰی اِذَااَدْرَکَهُ الْغَرْقُ قَالَ آمَنْتُ**)(الآیه)نه تحقیق مذهب، ومعتقد ایشان همانست که در فتوحات بیان کرده اند والله اعلم.

برتقدیر یکه مذهب واعتقاد ایشان ایمان فرعون بود دیگر یرا چگونه عقد قلب بدان صورت بندد باوجود مخالفت اجماع تمامه امت که دلیل قطعی است از دلائل شرعیه این جا محل حیرت است غایت کار تغافل واغماض است وتکلف در توجیه وتطبیق قول ایشان بامقتضائی اجماع نه آنکه قول ایشان رامصادم ومعارض اقوال تمامهٔ اهل دین وملت دراند وهمین را مذهب گیرند واعتقاد کنند' دیگر همه بباد فناروند چنانچه از جهله اهل زمان مشاهده می افتد نعوذ باللّٰه من الخلل والزلل آخر عصمت در غیرانبیاء نیست اگر خطائی در اجتهاد رودچه نقصان داردچندین ائمه مذهب که مقتدا یان دین ومتبوعان اهل عالم اندچندین جاخطا در اجتهاد کرده اند اگر دریك مسئله ازایشان نیزخطا رودچه شود حیرت دران است که باوجود اتقان واجماع امت برخلاف آن جزم ویقین بفرموده یك ذات چگونه حصول پذیرفته است بگو که دلیل بران چیست؟ واگر محض تقلید واتباع است تقلیدواتباع اوائل ازاهل فتوی واجتهاد در آمثال این امور بهتر است وباحتیاط نزدیك تراگر گویند که ایشان ارباب کشف ویقین' اند وچندان حقائق ودقائق ومعارف ومواجید ازیشان درین کتاب گفته اند بی تفاوت وزیادت ونقصان از حضرت رسالت پناه است ﷺ این حکایت دیگر است این خادم نمیتوان زدوالله اعلم بحقیقة الحال ـ

حقائق ومعارف ایشان بحال خود است کرا مجال است که در آنجادم

زند حقائق واحوال ومواجید مشایخ برآن وجهی که در رساله سابقه تقریر کرده شد مسلم است این مسئله فقهی است سخن دروی ازراه قیاس ودلیل رود واین قدر معلوم است که آدمی از سهوونسیان خالی نیست وغیر انبیاء صلوات الله وسلامه علیهم از خطاو خلل معصوم نه آخرشیخ در فتوحات می گوید وتابعان ایشان همه آن را نقل میکنند که در قرآن مجید آیتی در خلود عذاب واقع نشده است اگر هست در خلودنا ر است ودخول نار مستلزم عذاب نیست پس خلود آن نیز مستلزم خلود این نباشد وحالانکه چندین جادر قرآن مجید واقع شده است درسوره مائده میفر ماید (**وَفِیْ الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُوْنَ**) ودر سوره فرقان می گوید(**وَيَخْلُدْ فِيْهِ مُهَانًا**) پس هاکنایت درفیه راجع بعذاب است ودرسوره الم تنزیل السجده (**ذُوْقُوْاعَذَابَ الْخُلْدِ**)ودر سوره زخرف (**اِنَّ الْمُجْرِمِيْنَ فِیْ عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُوْنَ**)باوجود آن علم و کمال وتتّبع که ایشان دارند این غیر سهوچه باشد والله اعلم۔

بالجمله نصیحت آن است که درمعتقدات واحکام کفر وایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت وتابع ائمه مجتهدین باید بود خصوصًادر مادۂ اتفاق واجماع'ودر آداب واخلاق' تابع مشایخ باید بود وحسن ظن واعتقادبر ایشان باید داشت وتوجیه وتطبیق کلام ایشان باکلام علماء ومجتهدین باید نمود ودر ریاضات ومجاهدات قدم سعی باید نهاد و کار

کرد اگر استعداد کامل است ونیت صادق ومجاهده قوی انچه ازاحوال ومواجید وانوارکشف ویقین است خود پر تو خواهد انداخت و ازتفوه وتکلف وتقلید درین باب ملاحظه باید کرد واحتیاط باید نمود واللّٰه الموفق وفّقنا اللّٰه وایّاکم لما یحبّ ویرضیٰ۔

شیخ ابن حجر مکی هیمی در کتاب زواجر ذکر کرده است که علمای امت ومجتهدین ازین آیت یعنی قول وی(**لَمْ یَكُ یَنْفَعُهُمْ اِیْمَانُهُمْ لَمَّارَاَوْبَاْسَنَا**)اجماع کرده اند برکفر فرعون وبر تقدیر تنزل شك نیست درانعقاد اجماع برآنکه ایمان باللّٰه با عدم ایمان برسول وی صحیح ومعتبر نباشد پس برتقدیر تسلیم صحت ایمان فرعون باللّٰه تعالیٰ ایمان وی بموسیٰ علیه السلام وجود نیافته و درین آیت بدان تعرض نکرده پس این ایمان وی نفع نکنداگرکافری هزار بار بگوید(**اَشْهَدُ اَنْ لَااِلٰهَ اِلاَّ الَّذِیْ اٰمَنَتْ بِهٖ الْمُسْلِمُوْنَ**)مومن نگردد تا نگوید **وَاَنَّ مُحَمَّدًارَّسُوْلُ اللهِ** واگرگویند که سحره فرعون نیز تعرض باایمان موسیٰ علیه السلام نکردند باوجود آن ایمان ایشان مقبول افتاد جوابش آنست که ممنوع است که سخره تعرض بدان نکردند هرگاه که گفتند(**آمَنَّابِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ رَبِّ مُوْسیٰ وَهَارُوْنَ**)در ضمن اضافت بربّ موسیٰ وهارون ایمان بموسیٰ نیز وجود یافت بخلاف قول فرعون که گفت(**اَلَّذِیْ آمَنَتْ بِهٖ بَنُوْااِسْرَائِیْلَ**)باآنکه ایمان سحره ایمان بخداومعجزات موسیٰ است وایمان بمعجزه رسول عین ایمان

برسول است پس ایشان صریحًا ایمان بموسیٰ آوردند بخلاف فرعون که در کلام وی اصلاً ایمان بموسیٰ علیه السلام مذکور نشده نه بصریح ونه باشارت بلکه ذکر بنی اسرائیل نه موسیٰ باوجود آنکه رسول اوست اشارت شد باآنکه وی هنوز بموسیٰ علیه السلام کافر است۔

اگر گویند که از بعضی صوفیه نقل کرده اند که ایمان نزد معائنه عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفرفرعون جائز نباشد۔

جوابش آنکه بر تقدیر تسلیم صحت نقل این سخن از صوفیه اهل اجتهادکه برقول ایشان اعتماد وتعویل باشد ومخالفت ایشان منع انعقاد اجماع کندبرما وارد نشو د وبرقول مابانعقاد اجماع امت بر کفر فرعون ضرر نکند زیراکه میگوئیم که حکم مابکفر فرعون نه تنها از جهت عدم اعتبار ایمان باس است بلکه از جهت عدم اعتبار ایمان اوست باللّٰه تعالیٰ بجهت عدم ایمان وی برسول وی موسیٰ علیه السلام۔

اگر گویند که ابن عربی بصحت ایمان اضطراری قائل شده وبایمان فرعون رفته است جوابش آنکه این سخن از محی الدین ابن عربی مسلم ومقرر نیست وعصمت ازخطا مخصوص بانبیاء است وآیت قرآن وحدیث صحیح، صریح اندر بطلان ایمان باس وبعد ازوجود آیت وحدیث التفات بتاویل کسی نتواند کرد وتفسیر أئمه از صحابه وتابعین ومجتهدین که بعد از ایشان اند باموافقت حدیث واجماع کفایت می کند در مقصودما۔

چون ثابت وواضح گشت که ایمان باس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست. باوجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان باس صحیح است عدم صحت ایمان فرعون باقی است ازجهت عدم ایمان او بموسیٰ وهارون علیهماالسلام واین ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب زواجر باختصار وتلخیص والله اعلم وهو الهادی بالبواطن والسرائر والصلوة والسلام علی السید الصادق المصدوق محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعین.

وَالْكَبِيْرَةُ لَاتُخْرِجُ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ مِنَ الاِيْمَانِ چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی است وعمل جوارح داخل حقیقت ایمان نیست الادرایمان کامل که بی عمل نباشدلازم آمدکه اصل ایمان بی عمل باشد ولیکن بصفت نقصان ونقصان شیٔرا ازحقیقتش خارج نگرد اند بلکه از کمالش بر آرد پس ارتکاب گناه کبیره بنده مومن را از ایمان کامل برآردنه ازاصل ایمان گنهگاری وبدکرداری بنده راکافرنگرداند بلکه فاسق وعاصی سازد.

بر جنائز فاسقان، صحابه نمازمی کردند:

پس مومن دو قسم بود مطیع وفرمان بردار وآن مومن کامل بود وعاصی وبدکردار وآن مومن ناقص باشدواطلاق اسم مومن و ورد

وخطاب مسلمانی واجرای احکام مسلمانان برفاسق وعاصی در کتاب وسنت بسیار آمده است وصحابه رسول رضوان الله علیهم اجمعین برجنائز فاسقان وگنهگاران نماز می کردند ودر مقابر مسلمانان دفن شان می نمودند وایشان را دعا واستغفار می کردند پس معلوم شد که فاسقان وگنهگاران خارج از دائره اسلام نیستند.

بیان گناه صغیره وکبیره وتفصیل آنها

گناه به دو قسم است کبیره وصغیره کبیره آنست که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده باشد وبرخصوص آن وعیدی واردشده چنانچه (۱)خون ناحق کردن،(۲) زنا کردن '(۳) لواطت کردن '(٤)زن پارسارا که درحباله عقد مردی درآمده باشد دشنام بزنا کردن '(۵)ازجنگ کافران اگر زیاده ازدوچند مسلمانان نباشد گریختن'(٦)سحر کردن' (۷)ومال یتیم بناحق خوردن'(۸)پدر ومادر مسلمانان رابناحق رنجانیدن' (۹)درحرم مکه آنچه ازارتکاب آن دران مکان شریف منع آمده است ارتکاب کردن'(۱۰) ربواخوردن'(۱۱) دزدی کردن'(۱۲) خمر وهرچه مسکرباشدخوردن' (۱۳) گوشت خوك خوردن'(۱٤) گواهی بدروغ دادن'(۱۵)بی عذر گواهی پوشیدن'(۱٦)روزه ماه رمضان بی عذرشرعی خوردن'(۱۷)نماز ناگذاردن،(۱۸)نمازبی وقت کردن' (۱۹)زکوةمال ندادن' (۲۰)سوگند

دروغ خوردن‘(۲۱)قطع رحم کردن‘(۲۲) در کیل ووزن خیانت کردن‘(۲۳) بامسلمانان بناحق محاربه کردن‘(۲۴)سب صحابه کردن‘ (۲۵)مال برشوت گرفتن‘(۲۶)سعایت نزدسلطان کردن‘(۲۷)امرمعروف ونهی منکرباوجود قدرت برآن ترك دادن‘(۲۸) قرآن رابعد ازتعلم فراموش کردن‘(۲۹)جانداری را بآتش سوختن‘(۳۰)زن را بی فر مانی مردکردن، (۳۱) مردار را برزن ظلم کردن‘(۳۲) میان مرد وزن جنگ وجدائی افگندن‘(۳۳) اهل علم وحمله قرآن را اهانت کردن‘(۳۴) ازمغفرت خدا ناامیدبودن‘(۳۵) ازعذاب اوایمن شدن این جمله را مولاناجلال الدین دوانی ازروایاتی که ازاصحاب شافعی است نقل کرده است وبعض علمازیاده بران نیز کرده اند.

ضابطه برای دریافت کبیره:

ضابطه آن است که هرچه درشرع بران وعیدی واردشده وبه یقین معلوم گشته گناه کبیره است وگناه صغیره آنکه نه این چنین باشد وکاروبارصغیره چندان صعوبت نداردچه اجتناب ازان دشوأراست وبمذهب مختار درتقوی نیزمعتبرنیست اگر اصراروااستمرارنداشته باشد واصراربرصغیره کبیره دیگر است ومرتکب گناه کبیره هرچند بنقصان دین وضعف ایمان موصوف است ولیکن باوجودآن مومن است وازدایره اسلام‘خارج نه‘وخوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره رانیزکافر گویند

وبطلان این مذهب بوضوح پیوست۔

ونزدمعتزله فاسق نه مومن است ونه کافر واین اول مسئله ایست که در دین مسلمانی برخلاف اجماع مسلمانان حادث شده وایشان نیزاول فرقه اندکه رخنه دربنای مسلمانی انداختندوبراه متابعت عقل وهوارفتند وظهورًا هرنصوص راتغیر وتاویل کردند خذلهم اللّٰه واین مذهبی باطل وراهی سخیف است حق سبحانه تعالیٰ تمامه بندگان خود رادوقسم ساخته است وفرموده(وَهُوَ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کَافِرٌوَمِنْکُم مُؤْمِنْ) قسمی دیگر نیست وبحقیقت ایشان قدر تصدیق وایمان به محمد صلی اللہ علیہ وسلم نشناختند که درجنب قوت ونورانیت وی جمیع گناهان ومعاصی مضمحل اند همچنانکه حسنات باکفرسودنکندسیئات برایمان نیز غالب نیاید وضررنکند الاکمال ایمان را مگر آنکه بطریق استحلال واستخفاف بود یعنی حرام راحلال داندو گناه راسبك پنداردواین خود عین کفراست ومنافی تصدیق ولیکن اگر حرام راحرام داندو گناه راگناه اعتقاد کند ولیکن بحکم بشریت وغلبه شهوت بلغزدکافر نگردد زیراکه این منافات ندارد باتصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل وی ایمان آورده است ومسلمان شده ولیکن جوارح واعضای اوبفرمان دل نمیروند خصوصًاوقتی که مقارن باشدباخوف عذاب وامید مغفرت وعزم توبه وباوجود این مغرورنباید بودکه شومی گناه صفائی قلب وتازگی ایمان

راچنان برد که نام ونشان ازان نگذارد ودل راسیاه گرداند وقساوت آرد وبیك درجه ازکفر نزدیك سازد اگر عادت شود ودوام پذیرد مشکل که ورطه کفر نیفگنند۔

درخبراست که چون گناه ازبنده صادر گردد نقطه سیاه بردل وی نشیند اگرتوبه کندبحال اصلی بازآید والاآن سیاهی شیوع پذیردوصفحه دل را بتمام گیرد واگرهمچنین ظلمت معاصی متراکم ومتواتر گردد خطیئات وسیئات احاطه کند وسیاهی سویدای دل را در گیرد دیگرقبول ایمان واستماع سخن حق راجای نماند وختم وطبع درینکه گویند این است(**كَلاَّبَلْ رَانَ عَلىٰ قُلُوْبِهِمْ وَخَتَمَ اللّٰهُ عَلىٰ قُلُوْبِهِمْ**)اشارت بدان است۔

پس معصیت اگرچه مومن رااز ایمان بیرون نیارد اماخوف آن است که رفته رفته آخربکفر کشد اصل سلامت دروقوف برحدضروری است وآن بیش ازسه چیز نیست لقمه ای که سد جوع کند وخرقهٔ که سترعورت شود ومکانی که از سرما وگرما بوی پناه گیرد وتجاوزاز حد ضرورت بتوسع در مباحات کشد وتوسع در مباحات بوقوع در شبهات ومکروهات آرد ووقوع در مکروهات بارتکاب محرمات رساند اینجاسرحد دار اسلام تمام شدازان طرف دیگر دار کفر است نعوذبالله من ذلك۔

بالجمله راه ترقی وتنزل بجانب کمال ونقصان باین طریق رود اول

ایمان وواجبات وسنن ونوافل واستقامت وثانی ضرورت مباح ومکروه وحرام و کفر ،حقیقت کار وسلامت حال در میان خوف ورجا است والله الهادی.

وَاَهْلَ الْکَبَائِرِ مِنَ الْمُؤمِنِیْنَ لَایَخْلُدُوْنَ فِی النَّارِ وَاِنْ مَّاتُومِنْ غَیْرِتَوْبَةٍ چون بارتکاب کبیره کافرنگردد بآیات واحادیث ثابت شده که همیشه بودن درآتش دوزخ مخصوص کافران ومنکران است لازم آمد که گنهگاران ومرتکبان کبایر همیشه در دوزخ نباشند اگر چه بی توبه از عالم روندچندگاه که قادر حکیم جلّ شانه خواهد ایشان رادر دوزخ بداردپاك گرداند بازشان به بهشت در آردوتاابد الا باداز آنجابیرون نیایند۔

امام حکیم ترمذی در نوادر الاصول در حدیثی که ازابوهریره آورده است گفته مکث بعضی ازعصاة در دوزخ ساعتی بیش نباشد وبعضی روزی وبعضی ماهی وبعضی سالی وبیشتر درازترین مدت مکث عصاة درنار مقدار عمر دنیا بود که هفت هزار سال است نعوذ بالله من ذلك وابن ابی حاتم وابن شهیر مثل آن از حدیث امیرالمؤمنین علی رض نیز آورده اند۔

(وَاللّٰه لَایَغْفِرُاَنْ یُشْرِكَ بِهٖ وَیَغْفِرُمَادُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ یَّشَآءُ) حق سبحانه وتعالیٰ خبرداده است که شرك را یعنی کفررا هر گز نه بخشدباقی درمشیت اوست ازصغائر و کبائر باتوبه وبی توبه هر کراخواهد به بخشد باقی هر کرا خواهدبگیرد **(یَفْعَلُ اللّٰهُ مَایَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَایُرِیْدُ)**

پس حاصل کلام آن آمد کهِ آدمیان دوقسم اند مومن و کافر ومومن دوقسم است مطیع وعاصی وعاصی نیز دوقسم بود تائب وغیر تائب کافر مخلد است درنار اجماعًا ومطیع وتائب مخلدند درجنت بالاتفاق وعاصی غیر تائب درمشیت پروردگار تعالیٰ است اگر خواهد بقدر معصیت عذابش کند وبدوزخ فرستدبازش اخراج کند وبه بهشتش درآرد واگر خواهد عفوش کند بشفاعت یابی شفاعت وبی سابقه عذاب به جنتش فرستد **(یُعَذِّبُ مَنْ یَّشَاءُ وَیَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءِ)** این بود۔

احادیث درباب عفوومغفرت گناهگار ان بسیار است یکحدیث آن بود که در باب سوال ذکر کردیم ونزدیك به آن حدیث است که اللّٰه تعالیٰ بنده را در حضرتش ایستاده کند واو را بز نامه اعمالش واقف گرداند پس ببیند که دران جزسیئات چیزی نیست وبرپشت نامه که بجانب خلائق بود همه حسنات نوشته تادیگران ازوی جزحرف حسنات نخوانند وسیئاتش ازنظر اغیا ر مستو ر ماند پس بفرماید وی سبحانه تعالیٰ ای بنده مؤمن در دنیاگناهان تراپوشیدم وامروز آمرزیدم دیگر به بهشت روکه تاابد جای تو آن است واین همه بحکم اوست تعالیٰ عقل رادرین جامدخلی نیست که گوید که چراکفرنه بخشد وچرا یکی رابه بخشد ودیگری رابگیرد **(وَیَفْعَلُ اللّٰهُ مَایَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَایُرِیْد)**

پس ظاهر شد که حکم اوچنان است که دروعده خلاف نرود.ودر

وعید تواند که خلاف کنداین محض کرم اوست عادت کریمان این است اگر وعده انعام واحسان کنند البته وفاکنند که (**الکریم اذاوعد وفا**)واگر بقهر وعذاب بتر سانند بوجود نیارند۔

بعضی براین اند که خلاف دروعده ووعید او قطعًا نرود والاکذب اخبارًا واخباراو لازم آید تعالیٰ عن ذلك جوابش آن است که بقرینه اقتضای کرم در اخبار وعید شرط مشیت مقدر بود اگرچه تصریح بدان نکرده باشد وخبر وعده حتما مقتضی باشد وآیات واحادیث که در انجا تصریح به مشیت وقوع یا فته است نیز قرینه آن تواند بود یا خود مراد از اخبارو عید استحقاق عذاب است نه وقوع با لفعل یامراد بدان انشای وعید است نه حقیقت اخبار پس کذب و تبدیل لازم نیاید فا فهم والله الموفق وهواعلم.

وَیَجُوْزُ العِقَابُ عَلَی الصَّغِیْرَةِ چون ماورای کفر از گناهان در مشیت پرورد گار ماند وصغیره نیز گناه است مواخذه وعقاب بران نیز جائز باشد۔

(**وَاللّٰه تَعَالیٰ اَرْسَلَ رُسُلاً مِنَ الْبَشَرِاِلیٰ الْبَشَرِ مُبَشِّرِیْنَ وَمُنْذِرِیْنَ وَمُبَیِّنِیْنَ لِلنَّاس مَایُحْتَاجُوْنَ اِلَیْهِ مِنْ اَمْرِالدُّنْیَا وَالْدِیْنَ**)برپرورد گار تعالیٰ هیچ چیز واجب نباشد نه بمعنی آنکه درفعلی از افعال ملجا ومضطر گردد زیراکه وی تعالیٰ فاعل مختاراست هرچه کند بارادت واختیار کند نه بضرورت واضطرار ونه بمعنی آنکه عقل حکم کند بوجوب آن بروی زیراکه عقل محکوم اوست نه حاکم الاآنکه وی تعالیٰ بفضل و کرم ورافت ورحمت

خود چیزی چند را که سبب بقای عالم و کمال افراد انسانی وصلاح معاش ومعاد ایشان باشند مثل رزق دادن بندگان وهدایت ایشان وفرستادن پیغمبران برخود لازم گردانیده وضامن شده واین درحقیقت نه وجوب است بلکه اجرای سنت وعادت است که بفضل عمیم خود می کند وچون عامه خلق را استعداد قابلیت استفاضه از جناب تقدس بواسطه لحوق اتصال بملکوت اعلیٰ نبود بعضی از آدمیان را برگزیده وعلم ذات وصفات وافعال خود وانچه صلاح مبدا ومعاد ایشان دران باشد بیاموخت وبسوئ خلق فرستاد تا دعوتشان کنند وهدایت نمایند وانچه در دنیا وآخرت بدان محتاج انداز علم وعمل ایشان رابیا موزند۔

نیزوی تعالیٰ بهشتی آفریدودوزخی وبهشت را جای نیکو کاران ساخت ودوزخ را محل بدکاران ومعرفت کارهاکه به بهشت رساند واز دوزخ بازدارد بمجرد عقل ممکن نبود پس انبیاء رابرانگیخت تا آن کارهارا به خلق تعلیم کنند وبدان دلالت نمایند تا دیگر خلق را حجتی وعذری نماند چنانچه فرمود(**لِئَلاَّ یَکُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّٰہِ حُجَّۃٌ بَعْدَ الرُّسُلْ**)وقوله تعالیٰ (**وَمَاَارْسَلْنَاکَ اِلاَّ رَحْمَۃً لِّلْعَالَمِیْنَ**).

بحقیقت مواد واصول جمیع علوم ارضی وسماوی و کمالات عملی وعلمی بوساطت حضرات انبیاء بخلق رسیده است مبداو منبع علم جزوحی آسمانی نیست وتمامه علماوحکمااستنباط واستنتاج علوم ازانجا

نمایند وازان سرچشمه آب خورندوتواندکه بقیاس واجتهادوریاضات ومجاهدات چیزی چند بران بیفزایند وآنرا شرح وتفسیر کنندوتقریروتحریر نمایند۔

سبب مخالفت ومباینت بعض علوم بشرائع آن تواند بود که چون سنت الٰهی وحکمت بالغه وی برنسخ شرائع وتبدیل ادیان رفته است گروهی برشریعت اولیٰ ودین سابق ماندند وبراه متابعت پیغمبر لاحق نه رفتند وفرقه دیگر نیز باشند که بحکم عقل بوالفضول واوهام وخیالات باطله جمله ازهذیانات واباطیل برروئی کار آورده ابواب قیل وقال باز کرده باشند۔

اعتقاد آنکه حکما وعقلابمجرد ریاضت واستدلال بی آنکه مواد ومبادی آن منتهی بتعلم وتلقی از مشایخ واساتذه که نقلهٔ علوم ورواة اخبار انبیاء اندایجادعلوم کرده اند در غایت بعد است طریق تحصیل علم تعلیم است باقی فهم واستنباط است چنانچه درحدیث آمده است(**اِنَّمَا الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمْ وَالْحِلْمْ بِالتَّحْلم**)اشارت می کند که طریق اکتساب علم وعمل وخلق تعلم وتادب وتخلق است.

وَاَیَّدَهُمُ اللّٰهُ بِالْمُعْجِزَاتِ الْبَاهِرَةِوَالآیَاتِ السَّاطِعَةِ الْمُفِیْدَةِ لِلْیَقِیْنِ

چون هردعوی رابرهانی باید وهر مدعی رادلیلی انبیاء صلوات اللّٰه علیهم اجمعین که دعوی رسالت وسفارت میکنند میان پروردگار خلقت او برهان

صدق ایشان معجزات است ـ

معجزه عبارت است از خارق عادتی که بردست مدعی نبوت بروفق دعوی وی ظاهر گردد وغیر وی از اتیان مثل آن عاجزآید خارق عادت یعنی حکیم مطلق تمامه امور را باسباب وابسته ساخته است وسنت الهی بران رفته که آن امر رابی آن سبب ایجاد نه کند این معنی عادت است وگاهی بقدر خود خرق این عادت کند وآن رابی سبب بردست رسول پیدا آرد تادلیل بود بر رسالت وی ومعجزه فعل الهی است نه فعل رسول زیراکه خرق عادت پروردگار تعالیٰ از بنده ممکن نباشد ـ

دلالت معجزه برتصدیق نبی یقینی است ونزد مشاهده معجزه بی اختیار علم بصدق نبی حصول پذیرد ونفس در تصدیق بی طاقت وبیچاره گردد ومجال انکار بروی تنگ آیداین خاصیت نفس است وجبلیت اوست وچون دعویٰ بلند بود برهان نیزبراندازه اوآمدچه معجزه ازعالم قهر وقدرت است که درغلبه وسطوت آن پای ثبات بجای خود نماند وعنان اختیارازدست رود وبخلاف دلائل عقلیه لفظیه که گرهی چند است که دررشته خیال وباد هوا افتاده ولهذا الزام خصم واسکات وی بدان در غایت دشواری بود وهرگز راه نزاع وجدال را برنه بندد چنانکه از دلائل کلام وفلسفیات ظاهر گردد وهرکه بعد از معجزه دیدن کافرماند کفر او جزبعلت عناد وسابقه شقاوت ازلی نباشد.

وَاَوَّلُ الاَنْبِیَاءِ آدَمُ عَلَیْهِ السَّلاَمُ وَآخِرْهُمْ محمدﷺ اول پیغمبران آدم است علیه الصلوة والسلام وآخر ایشان محمدرسول اللهﷺبقوله تعالی (**وَلٰکِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ**)چون مقصود از بعث آن حضرت ﷺ اکمال دین وتتمیم مکارم اخلاق بود بعد از حصول این مقصود بروجه اتم واکمل بعد ازوی احتیاج به پیغمبر دیگر نباشد وبوجود علما وخلفای او که حاملان وحافظان ملت اویند کفایت بود.

وَالأُوْلیٰ اَنْ لاَّ یُعَیَّنَ عَدَدَهُمْ باید که در تسمیه صلوات الله علیهم اقتصاربرعدد معین نکند اگرچه در بعض احادیث وقوع یافته که تمامه انبیأیك لك وبیست وچهار هزار اند زیراکه در قرآن مجید میفرماید(**مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَیْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَّمْ نَقْصُصْ عَلَیْكَ**) میفرمایدقصه بعضی انبیا را برتونخوانده ایم یعنی نام ایشان رابر تونبرده ایم واحوال ایشان راباتو نگفته ایم وتواند که این خبر دریك وقتی باشد بعدازان گفته باشد اگرچه در نص کتاب نباشد برهر تقدیر احتیاط در ابهام واجمال است والله اعلم.

اختلاف نبوت

دیگربدانکه در نبوتِ ذوالقرنین اختلاف است بعضی برانند که وی پیغمبراست واکثر برآند که بادشاهی مسلمان عادل، وحق همین قول است ومنقول از امیرالمؤمنین علیؓ نیز همچنین است وبعضی اورا ازملائکه دارند این سخن در غایت بعداست ودر نام وی نیز اختلاف است مشهور آن

است که نام وی اسکندر است وعبدالله ومرزبان ومرزبی وهرمس وغیر آن نیز گفته اندواین اسکندر ابن فیلقوس رومی است ومصاحب خضر است که طلب چشمه آب حیات کردونیافت واسکند ریونانی دیگراست که مصاحب ارسطو از اولاد یونان بن یافث بن نوح است کذا قیل والله اعلم وذوالقرنین بقول اکثردر زمان ابراهیم خلیل الله بود وبقولی بعد از موسیٰ عم وبقول ابن عبدالحق که از ائمه علمای خدیث وتفسیر است بعد از عیسیٰ علیه السلام بود.

بیان شاهان هفت اقلیم :

گفته اند چهار کس مالك تمام دنیا ازمشرق تامغرب بوده اند دومسلمان یکی سلیمانؑ ودیگر ذوالقرنین ودو کافرنمرود وبخت نصرکه بعد از نمرودبود وپنجم امام محمد مهدی خواهد بود که در آخرالزمان پیداشود۔

درتسمیه اسکندر بذوالقرنین اقوال است قول وهب بن منبه آن است که وی مالك دو قرن بود یعنی دو جانب زمین که مشرق ومغرب است یا روم وفارس یا روم وترك وقول حسن بصری آن است که وی دو گیسو می گذاشت از انجهت اورا ذوالقرنین می گفتند وبعضی گفته اندکه بر سروی دو شاخ بود مثل شاخهای گاو وبقولی وی دوقرن پادشاهی کرد ومروی از امیر المؤمنین علی المرتضی کرم الله وجهه آن است که در جهاد بر هر دو جانب سروی زخم رسید ازآنش ذوالقرنین گفتند واز ابن کواه که

ازاصحاب علی مرتضیؓ بود پرسید ند که ذوالقرنین پیغمبر بود گفت لا مردی صالح بود که بر جانب راست سروی در طاعت خدا زخمی رسید وبمرد حق تعالیٰ اورا باززنده گردا نید پس یجانب چپ وی زخمی زخمی رسید وبمردباز زنده نه شد از ان باز نام او ذو القرنین می گفتند وبعضی گویند که وی در خواب دید که بآفتاب رسید ودو قرن یعنی دو جانب اورا گرفتنه است واین خواب را باقوم خود باز گفت نامش ذوالقرنین کردند والله اعلم.

اختلاف نبوت لقمان

در نبوت لقمان که گویند ابن اخت ایوب علیه السلام وبقولی ابن خاله وی بود نیز اختلاف است صحیح آنست که وی حکیم وولی بود وبقولی پیغمبر بود آورده اندکه وی هزار پیغمبر را خدمت کرده وتلمّذ نموده بود واز ابن عباسؓ منقول است که لقمان نبی بود وملك نبود بنده سیاهی بودکه گوسفند می چرا نید حق تعالی اورابر گزید وحکمت ونبوت وعقل دادو در کتاب خود ذکروی کرد۔

واماخضر علیه السلام اصح آنست که وی نبی است معمر ومحجوب از ابصاروتاروز قیامت باقی است ازجهت شرب آب حیات را وبعضی برانندکه وی ولی است واما قول بآنکه وی ملك است باطل است ووی بقول جماهیر اهل علم وصلاح زنده است ووی نمیرد تا قرآن برداشته

نشود و حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته حق آن است که وی نبی است وسخاوی نیز موافق آن گفت وقسطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خاو کسر ضادو کسر خاوسکون ضاد نام اوبلیان بن ملکان است وبعضی گویند که وی پسر فرعون است واین قول بغایت غریب است ونادر وبعض گویند که ابن مالك است که برادر الیاس بود وبعضی گویند که پسر صفی آدم علیه السلام است والله اعلم.

ذکر خضر علیه السلام:

وبالجمله باتفاق مشایخ صوفیه وبقول جماهیر علماء خضر در حیات است وجماعه از محدثین مثل امام بخاری وابن المبارك وحربی واین جوزی انکار حیات او می کنند انتهی، وتمسك منکران بآن حدیث است که آنحضرتؐ قریب زمان رحلت خود فرمود که هیچ جانداری که بروی زمین است از بعد صد سال باقی نماند واین راتاویلات است وملاقات اومراولیاء الله رابشهرت رسیده است ووی آنحضرتؐ را ملاقات کرده وبتعزیت اصحاب بعد از فوت آنحضرت ﷺ آمده وقول آنحضرتؐ **(لَوْ کَانَ الْخضر حَیًّا لِزَارَنِی)** پیش از ملاقات بودوبنای این ملازمت برعرف وعادت است ووی نقل احادیث ازان حضرتؐ کرده است که بعضی مشایخ آن را ازوی شنیده اند۔

در نبوت مریم وآسیه ساره وهاجره وحواوام موسیٰ ونام اویو جلند

است علیهن السلام نیز قولی آمده است و صحیح آن است که نبوت مخصوص مردان است ودر نص قرآن مجید میفرماید (**وَمَاارْسَلْنَامِنْ قَبلِكَ اِلاَّرِجَالاًنُوْحِیْ اِلَیْهِمْ**) اگرچه نیست وحی یاذکرباانبیاء باین نسائی مذکوراست و اقعشده باشد اما از انجاجزم نبوت نتوان کرد ومرا د ازوحی اعلام والهام است جنانچه فرموده است (**واُوْ حیْ رَبّكَ اِلیٰ النَّحلِ**) وذکرباانبیاء از جهت تشریف واکرام است واللّٰه اعلم۔

(**وَكُلُّهُمْ كَانُوْ مُبَلِّغِيْنَ عَنِ اللّٰهِ صَادِقِيْنَ مَعْصُوْمِيْنَ غَيْرَ مَعْزُوْلِيْنَ**)انبیا صلوات اللّٰه وسلامه علیهم هرچه گویند راست گویند وهر خیر که دهند از جانب خدادهند وهر امر ونهی که کنند بفرمان وی تعالیٰ کنند واز گناهان معصوم باشد که چون بحکم معجزه دعویٰ رسالت ثابت شد لا بد هرچه رسول گوید از مرسل گوید **ماعلیَ الرَّ سولِ اِلاّالْبلاغُ** دروغ گویند حکمت ارسال باطل گرددواگر خود بیفر مانی حق کنند ومعصیت ورزند مردم نفرت گیرند وامر نصیحت وارشادت مشیت نیابد وعصمت ایشان از دروغ واز کبائر مطلق است یعنی عمدًا ونزد بعضی صدورکبیره سهواً وصغیره عمداً جائز باشد مگر انچه موجب نفرت ودال برخست باشد مثل سرقه لقمه وتطفیف حبه۔

صدور کبائر از انبیاء جائز نیست :

مختار نزد جمهور اهل سنت آن است که ایشان معصوم انداز کبائر عمداً وسهواً واین الیق است بعظمت منصب وعلوم مرتبت ایشان صلوات اللّٰه علیه اجمعین کذا ذکر بعض فقهاء المحدثین من اهل المدینة فی شرح القصیده الامالیة واماوقوع سهواً ونسیان برایشان درآنچه متعلق بر سالت وا بلاغ احکام است جائز نیست ودرغیراین سهودرافعال جائز است چانچه درباب سجودسهومعلوم شده انچه ازخطا وزلات ازحضرات انبیاء منقول است بعضی ازآنها صحیح نیست وبعضی که صحیح است آنرا محامل وتاویلات است که در کتب مذکور است وظاهرآن را معتقدنبایدبودوانبیاء معزول نشوندو مرتبه نبوت ورسالت که حق تعالیٰ بفضل وکرم خود بخشیده است از ایشان باز نگیرد۔

مقام نبوت و رسالت بعد ازموت ثابت است وخودانبیاء راموت نبود و ایشا ن حی و باقی اندو موت همان است که یکبار چشیده اند بعد از ان ارواح بابدان ایشا ن اعادت کنند و حقیقت حیات بخشند چنانچه در دنیا بودند کامل تراز حیات شهداکه آن معنوی است ونسخ شریعت عزل نبوت نیست واولیا ء از خوف عزل وخوف خاتمت در دنیا ایمن نبا شند و بعد ازموت اگر برایمان رفتند مومن اندوولی چنا نچه در حالت منام مثلاً موطاحاکرد۔

در استمداد قبور :

ودر استعانت و استمداد از قبور فقها راسخن است ایشان گویند که زیارت قبور در غیر انبیاء علیهم السلام از برای عبرت و اعتبار وتذکر موت بود یا از برای ایصال نفع و استغفار برای موتی باشد چنانچه فعل ﷺ و در زیارت بقیع بصحت رسیده است و مشایخ صوفیه قدس الله اسرار هم گویند که تصرّف بعضی اولیا در عالم برزخ دائم و باقی است و توسل و استمداد بارواح مقدسه ایشان ثابت و مؤثر۔

امام حجة اسلام محمد غزالیؒ می گوید که هر که در حیات وی بوی توسل و بترك جویند بعد از موتش نیز توان جست واین سخن موافق دلیل است چه بقای روح بعد از موت بدلالت احادیث و اجماع علما ثابت است ومتصرف در حیات و بعد از ممات روح است نه بدن و مصرف حقیقی حق تعالی است وولایت عبارت از فنا فی الله وبقاء بدوست واین نسبت بعد از موت اتم و اکمل است.

نزد ارباب کشف و تحقیق مقابله روح زائر بارواح مزور موجب انعکاس اسعه لمعات انوار و اسرار شود در رنگ دریگ مقابله مرأت بمرأت و اولیا را ابدان مکتسبه مثالیه نیز بود که بدان ظهور نمایند و امداد وارشاد طالبان کنند ومنکران را دلیل وبرهان برانکار آن نیست

یکی از مشایخ گفته است که چهار کس ازاو لیا را دیدم که در قبر خود تصرف می کنند مثل تصرف ایشان در حالت حیات یا بیشتر،ازان جمله شیخ معروف کرخیؒ و شیخ عبدالقادر جیلا نیؒ و در دیگر را از ولیاء نیز شمرده وشرح این سخن بسطی طلبد اگر خدا خواسته است در رساله دیگر به تفصیل ذکر آن تقریب افتد لمحه ازان در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که بیان احوال مدینه منوره می کنند نیز مذکور شده است واللّٰه اعلم۔

وَاَفْضَلُ الْاَنْبِیَاءِ مُحَمَّدٌ ﷺ ثبوت نبوت آنحضرت بمعجزات باهره آیات ساطعه اوست که بتواتر منقول شده وهرپیغمبری رامعجزه مخصوص بود ازیك جنس یادو جنس وآنحضرت را معجزات از هر جنس بود وفراوان بود واز ینجاظاهر شودکه اورادر جمیع اجزای عالم ازارض وسماوملك وملکوت تصرف بود وجمیع کمالات که در ذوات مقدسه انبیای سابق مودع بود در ذات شریف اوبازیاد تیها موجود بود۔

ع ۔ آنچه خوبان همه دارند تو تنهاداری

چنانچه فرمود (**اَنَاسَیِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَلَافَخْرَ**) در عرف بمعنی نوع انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود وحدیث (**آدِمَ وَمِنْ دُوْنَه تَحتَ لِوَائِی**) در مقصود ظاهر تروصریح تر است ۔

پنج تن فاضلترین رسل اند.

فضیلت بعد ازان حضرت ابراهیم خلیل اللّٰه راست وبعد ازوی موسیٰ وعیسیٰ ونوح راست واین پنجتن اولوالعزم اند که بزرگترین وفاضلترین رسل اند وصبر ومجاهده ایشان در راه حق ازهمه بیشتر است واعظم معجزات وی صلی اللہ علیہ وسلم قرآن مجید است که از صفات الهی وکلام قدیم اوست عزوعلاوباقی است برمرورد هور واعصارومعجزات دیگر ظاهر شدندو گذشتندالانقل متواترکه درحکم مشاهده است ازآنها باقی است واوضع براهین وبینات برصدق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقرآنیت قرآن این آیت است که برملابرروی تمامه فصحاوبلغائی قریش که افصح فصحای عرب والد خصام دین واشد اعدیٰ سیدالمرسلین بودند برخواند (**وَاِنْكُنْتُمْ فِىْ رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَاعَلٰى عَبْدِنَا فَاْتُوْابِسُوْرَةٍ مِّنْ مِّثْلِهٖ**) بظاهر از جنس لفظ وکلام ایشان بود وبانگ ودعویٰ ایشان در فصاحت وبلاغت بفلك بر می رفت ولهذا معجزه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جنس آن شدچه اکثر معجزات پیغمبران از جنس آن بود که تفاخر وتفاضل اهل زمان بدان بود چنانکه سحر در زمان موسیٰ وطب در زمان عیسی علیهما السلام وبر وجدان عیب واثبات نقصان واتیان معارضه غایت حرص ونهایت تهالك داشتند چرایکی از ایشان سوره یاآیتی مثل آن نیاور دوکاز ازپیش نبرد اول بحث خود همین

بود واحتیاج بجنگ وجدل ومحاربه وقتال نبود قدرت نگر که همین حروف والفاظ وهمین کلمات که زبان زد خاص وعام وصغیر وکبیر ایشان بود هیچ یکی را قدرت نشد که کلمه چند برهم توانست بست وکلامی مثل قرآن تالیف تواند دادواعجاز ازین نمیگذرد ۔

نقل است که چون سوره (اِقْرَأباسْمِ رَبِّكَ) که اول آیت قرآنی است نزول یافت آنحضرت ؐ فرمود تا بر عادت فصحای عرب که درباب سخن تعصب وتفاخر داشتند آنرانیزبر درکعبه بیاو یختند دیگر هرکه نظرش بروی می افتاد ودر متانت کلام وطرزسخن می نگریست حیران میگشت واعتراف می کردکه این کلام بسخن آدمیان نمیماند واتیان مثل آن از قدرت بشر بیرون است ۔

قومی ازمعتزله گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود ولیکن قدرت باهره الٰهی صرف همت ایشان از معارضه آن میکرد ومهری بردهان ایشان نهاد ونگذاشت که گرد آن بگردند وازان وادی دم زنند اصل مقصوذ باینقدر نیز حاصل است چه صرف همت ایشان باوجود قدرت وحرص معارضت نیز اعجاز است ولیکن قائل این سخن کوتاهی کرد وسخن بتوهم وزعم خود گفت هرزه می گوید وسستی میکند بچه دلیل دانست که اتیان مثل قرآن نیست الآن چه شد مگر اعدای دین ومدعیان فضل وبلاغت از عالم رفتند قرآن خود ببانگ بلند میگوید بشنوند

(قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ یَاْ تُوْابِمِثْلِ هٰذَاالْقُرْاٰن لاَیَاْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْکَانَ بَعْضُهُم لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا) دیگر سخن چیست اگر تتبع سیر وصفات سنیه وشمائل مرضیه واخلاق عظیمه وی ﷺ بکنند به یقین معلوم شود که وجود شریف وی از سر تاپاآیت اعجاز وحسن ناز است ﷺ.

(قطعه)

هرجلوه جمال ترانا ز دیگر است　　هرنغمه کمال تراساز دیگر است

اعجاز حسن رابسخن نیست احتیاج　　هر غمزه زچشم تواعجاز دیگراست

(وَهُوَ مَبْعُوْثٌ اِلٰی کَافَّةِ الْخَلْقِ اَجْمَعِیْن) وی ﷺ مبعوث است به کافة جن وانس ولهذا او را رسول الثقلین خوانند وآمدن جن بحضرت وی وایمان آوردن ایشان وقرآن شنیدن وبرقوم خود باز رفتن ودعوت کردن منصوص قرآن مجید است ونزد اکثر علماعموم بعثت بجانب جن وانس مخصوص بآن حضرت است ﷺ۔

شیخ جلال الدین سیوطی گفته که شك نیست که جن مکلف اند در امم ماضیه وتکلیف نباشد مگر بسماع از پیغمبر یاصادقی که از وی روایت کند بااتفاق بر آنکه از جنس جن پیغمبری مبعوث نشده ودر قرآن مجید نقل از جن میکند که می گفتند (اِنَّاسَمِعْنَاکِتَابًااُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوْسٰی

مُصَدِقًالِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ یَهْدِیْ اِلیٰ الْحَقِّ وَاِلیٰ طَرِیْقٍ مُّسْتَقِیْمْ)ظاهر این آیه کریمه آن است که ایشان مومن بشریعت موسیٰ ومهتدی بهدایت وی بودندپس آنچه مخصوص بآنحضرت باشد آن بود که انبیای دیگررا دعوت وخطاب بجن مشافهة نبود چنانکه آنحضرت ﷺ را بلکه ایشان بسماع کتاب الله واطلاع براحکام شریعت وی عمل می کرده باشند قال السیوطی هذاماذهب الیه الضحاك وهوالظاهر انتهیٰ۔

وبقول شاذ از بعض علما بعث ورسالت آنحضرت ﷺ ملائکه را نیز شامل است ونزد اهل تحقیق وی مبعوث است بتمامه اجزای عالم وجمیع اقسام موجودات از جمادات ونباتات وحیوانات ومربی ومکمل ذرایر موجودات وسایر مکنونات است وسلام احجار وسجده اشجار بروی وشهادات حیوانات برسالتش چیست غیر آنکه جن وانس راچون مرید ومختار آفریده اند کفر ومعصیت ازایشان سر بر زند واز بواقی اقسام جزایمان واطاعت نیاید چنانکه از ملائکه ودلالت نص قرآن(وَمَااَرْسَلْنٰكَ اِلَّارَحْمَةً لّلْعَالَمِیْنْ)نیزهم بران است چه یاونون درین صیغه برحقیقتش نیست چنانکه دررب العالمین (وَمِعْرَاجُهٗ فِیْ الْیَقْضَةِ بِشَخْصِهٖ اِلیٰ السَّمَاءِ ثُمَّ اِلیٰ مَاشَاءَ اللّٰهِ تَعَالیٰ حَقٌّ) امتحان ایمان در تصدیق قضیه معراج است که در ساعت لطیف در بیداری بجسد شرف تاآسمان وعرش عظیم بلکه بالای عرش تاحد لامکان بآن حکایات وخصوصیات مذکوره که

دراحادیث صحیحه واقع شده وتحقیق این نیست بمعرفت عالم اله
وروحانیات شود که از مضیق جهت وزمان ومسافت بیرون است وارباب
کشف وشهود آنرابیان کرده اند وایمان آنست که بمجرد شنیدن این
خبربی توقف بر حقیقت و کیفیت آن دردل نشیند وتردد وخلجان بدان راه
نیابد واگر بردرك آنحالت ودر یافت آن مرتبه اطلاعی بخشدآن خود بابی
دیگر است اور اخاصگان درگاه ازاهل معرفت ومتجردان آن از جلباب
بشریت دانند در عالم محبت وتسلیم وایمان کجا فرصت تصور وتکلف
تامل است این جاسخن شنیدن وایمان آوردن توامان است۔

ابوبکرؓ راصدیق ازان روزلقب شد که تصدیق قضیه معراج کرد وبی
توقف وتامل ایمان آورد وچندان ازمسلمانان درین واقعه درشك
افتادندوبراه ارتداد رفتندوایمان آوردن وی دراول کاربی معجزه وطلب
دلیل نیز ازین باب بود اگرچه انوارمعجزات وآیات ساطع بودوی بطلب
پیش نیامد وتوقفی ننمودچون آنحضرتﷺازمعراج بازآمدازدیدن
پروردگارتعالیٰ پرسیدند بابعضی اصحاب جواب بکشف حقیقت داد
وبادیگران سخن درپرده مجاز گفت باهرکس بقدر حالت واستعداد وی
سخن کرد ازین جامعلوم میشود که هر کس قابل خطاب حقیقت و کشف
اسرار نیست سخن یکی است ولیکن تفاوت درلفظ وعبارت است۔

حق آنست که وی ﷺ پروردگارخود رابچشم سردیدجمهورصحابه

برین اندو الادیدن بدیده دل در جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج
ندارد و بعضی گویند که دیدن بدل غیر دانستن بدل است واللّٰہ اعلم۔

وَاُمَّتُهٗ خَیْرُ الْاُمَمِ امت محمد رسول اللہ ﷺ بهترین امتهااست
همچنانکه وی مهتر و بهتر پیغمبران است صلوات اللّٰہ علیه وعلیهم اجمعین
درقرآن مجید میفر ماید (**کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**) ودر حدیث آمده
است که مدت عمر وبقائی شمانیست بزمان بقاو اعمار امم سابقه حکم بعد
از عصر تامعرب دارد وباوجود آن ثواب تان بیشتر از ایشان دهندوقصه
حال شمانیست بایهود ونصاریٰ حکم آن دارد که مردی سه کس
اجیر گرفت یکی رابرعملی که از صبح تانصف نهار کند قیراطی تعین کرد
ودیگری راازنصف نهار تاوقت عصر نیز قیراطی قرار داد ودیگری راازوقت
عصر تامغرب وقیراطی قرارداد ودیگری راازوقت عصر تامغرب دوقیراطی
کرد چون شام درآمد ووقت اجرت دادن شد بآن دو طائفه اول یگان یگان
قیراطی داد وباین یکطائفه دیگردو قیراط پس ازان دو گروه بغضب آمدند
ونزاع کردند که آخر این تفاوت چیست باآنکه عمل مابیشتر اجرت
ماچراکمترشد گفت آنچه باشما شرط کرده وقرارداده بودم دادم باقی
فضل من است هر که راخواهم بدهم اول اشارت بحال یهود است وثانی به
نصیاری وثالث باین امت مرحومہ مغفور ودرفضائل و کثرت ثواب این امت
متقدم ومتاخر احادیث بسیارآمده است وبحقیقت آنچه ازعلوم ومعارف

وحقائق ودقائق وعجائب وغرائب که از افرادٰاین امت بظهورآمده است ازهیچ امتی بظهورنیامده وهذاظاهر۔

وَشَرِیْعَته اَکْمَلُ الشَّرَائِعِ وَدِیْنُہٗ نَاسِخُ الْاَدْیَانِ شریعت محمدی کامل تروجامع تراز شریعتهای ماضیه است ودین وی ناسخ جمیع ادیان است وچون وی ﷺ خاتم انبیاء وآخررسل بود لاجرم بعد ازوی دینی وشریعتی دیگرنباشدو کمال دیگرمترقب نبود (**بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ**)اشارت بدان است شریعت موسیٰ علیه السلام شریعت قهروجلال بودوامربقتل نفس وتحریم طیبات ومنع غنایم وتعجیل عقوبات ناصردران است وموسیٰ علیه السلام نیز درعظمت وهیبت وشدت وغضب وبطش اعدای دین بمرتبه بودکه هیچکس راتاب نظر برطلعت مبارك وی نبود وعیسیٰ علیه السلام بغایت مظهر لطف ورفق وجمال بود وشریعت وی شریعت فضل واحسان بود که اصلاًدروی وبالی وقتالی نبود بلکه قتال برایشان حرام بود وکلامی ازانجیل نقل کرده اند که ترجمه اش اینست که هر که یکرخساره توطپانچه زند تورخساره دیگر پیش وی نه هرکه بگوشه جامه توبدست زند توردای خود رابوی بخش وهرکه باتویك میل تسخیر تو کند تا دومیل باوی بروو پیغمبرماﷺ اتم مظاهر کمال وجامع صفت جمال وجلال ولطف وقهر بودهم قوت وصلابت وعذل وشدت موسیٰ علیه السلام داشت وهم لین ولطف وفضل ورافت عیسوی فرموده است(**اَنَاالضَّحُوْكَ**

اَلْقُتُوْل)فرمود ومن همیشه درخنده باشم ودرعین خنده کشنده کمال جامعیت این است ۔

(بیت)

بخندۂ نمکین دل بری وجان بخشی

تبارك الله آه اینچه خنده روچه لب است

قوله تعالی(**وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ**)نیزاشارت بعدالت وتوسط شریعت تتبع اوست وحقیقتِ حال بعدازتتبع سیروشمائل ومعرفت احوال آنحضرت صلی الله علیه وسلم ووضع وشوائع واحکام وی ﷺ منکشف گردد وبالله التوفیق۔

وَاَصْحَابُهٗ خِيَارُالْاُمَّةِواصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم اجمعین فاضلترومهتروبهترازباقی امت اندکه ایشان را پروردگار تعالیٰ برای صحبت ونصرت واعانت رسول خودبرگزیدواختیارنموده تقویت این دین قدیم واقامت این ملت عظمی بایشان کرد قال الله تعالیٰ(**وَ كَانُوْااَحَقَّ بِهَا وَاَهْلَهَا وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا**).

چندین اخبار وآثار درمدح وفضل ایشان واقع شده است که بنظردران جزم کرده شود که ایشان افضل واکثر ثواب انداز سائر امت فرموده است که اگر یکی ازشمامقدارجبل احدطلادر راه خدا انفاق کندبه نیم پیمانه جوکه یکی ازایشان کند برابری نکندوحدیث(**خَيْرُالْقُرُوْنِ قَرْنِيْ**)نیزاز دلائل این مدعااست وغیر آن دلائل بسیار است وخودکدام دلیل واضح

ترازین باشد که بیواسطه جمال مصطفی را ﷺ دیده وباوی صحبت داشته ودین وقرآن اززبان وی شنیده وبیواسطه بامرونهی الهی مخاطب گشته وصرف مال وجان درراه وی نموده ـ

وصحابی مومنی بود که آنحضرت ﷺ را در ایمان دیده واز دنیا باایمان رفته اگرچه خودیك نظر دیده باشد وبعضی شرط کرده اند. که مصاحبت ومجالست وی بآنحضرت ﷺ متد بود ودر جهاد وغزوات در خدمت وی حاضرشده واقل آن شش ماه داشته اندچه آن راکه یك نظر دیده یکساعت درمجلس نشسته درعُرف مصاحبت نگویندو گویندخیریت وافضلیتی که مذکورشدمخصوص باین جماعت از اصحاب است نه عام ومختار نزد جمهورآن است که این افضلیت آن راکه یك نظر برجمال مصطفی ﷺ انداخته نیز شامل است وبحقیقت بیك نظر بجمال وی دیدن ویك ساعت در مجلس اونشستن وسخن ازوی شنیدن چیزی نماید وکاری کشاید که دیگران را بخلوات واربعینات نه نمایدونکشاید کذافی قوت القلوب ـ

ودرافضلیت اصحاب نیست بجمیع امت کسیکه سخن کرده ابوعمروبن عبدالبراست که ازمشاهیرعلمای حدیث است ووی تجویز کرده که تواند بعد ازایشان کسی بیاید که در مرتبه بایشان برابر یابهتربود وبحدیث(**مَثَلَ اُمَّتِیْ کَمِثْلِ الْمَطَرِ لَایَدْرِیْ اَوَّلُہٗ خَیْرُ اَمْ آخِرُہٗ**)استدلال کرده ونیزدرحدیث آمده که پرسیدند یارسول الله ﷺ هیچ یکی ازماکه ایمان بتوآورده ایم وهمراه توجهادکرده بهترباشدفرمود نعم قومی که بعدازشمابیایندونادیده بمن ایمان آرندبهترازشمابیایند ونادیده بمن ایمان

آرندبهترازشماباشند وابن مسعودؓ فرموده است که امر محمد علیه السلام ظاهر و روشن بود برهرکه اورادیده است ایمانی فاضلترازان نباشدکه درغیبت بوی ایمان آرند وبعضی مفسران(یُؤْمِنُوْنَ بِالْغَیْبِ)راهم بدین معنی تفسیر کنند۔

ونیزدر حدیث آمده است که درآخر زمان چنان شود که تمسك بدین وسنت مثل گرفتن اخگر سوزان باشد بدست هرکه دران زمان متمسك به سنت بود اجروی مقدار اجر پنجاه کس باشدپرسیدند یارسول اللّٰه پنجاه کس ازایشان یاازمافرمودند بلکه ازشما وامثال این احادیث دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق ومختار همان است که جمهور علما برآنند ومراد باین خیریت که پسینان را اثبات کرده اند از وجه خاص است که ایمان بغیب باشد ولیکن فضل کلی صحابه راست وفضل جزئی بافضل کلی منافات ندارد وماناکه خلاف ابن عبدالبر در صحابه بمعنی عام است که بیك نظر دران اکتفا کرده اند نه بمعنی خاص که مصاحبان وهمنشینان دائمی آنحضرت اند وباوجود آن هیچ فضلی وهیچ مرتبه وهیچ کرامتی بفضیلت نظربرجمال مصطفیﷺنرسد اگرچه اولیاء اللّٰه راصحبت معنوی باآنحضرت حاصل است واللّٰه اعلم۔

فضل صحابه اربعه یکدیگربدومقام۔

وَالْخُلَفَاءِ الْاَرْبَعَةُ اَفْضَلُ الْاَصْحَابِ چهاریار باصفا که خلفاء راشدین

و جانشین مصطفی اند ﷺ ورضی الله عنهم فاضلترین اصحاب و نزدیکترین احباب اویند ومناقب ومحامد وسوابق ومآثرایشان دراسلام چندان است که هیچ یکی را ازاصحاب باایشان درانجا مشارکت و مساهمت نبود چنانکه بنظردراحادیث واخبارو آثارروشن گردد

وَفَضْلُهُمْ عَلٰی تَرْتِیْبِ الْخِلَافَةِ وَالْمُرَادُ بِالْاَفْضَلِیَّةِ اَکْثَرِیَّةُ الصَّوَابِ

بدانکه اینجا دو مقام است مقام اول آنکه خلیفه برحق بعد رسول الله ﷺ ابوبکرصدیق رض است بعد ازوی عمر فاروق رض بعد از وی عثمان ذوالنورین رض بعداز وی علی مرتضیٰ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین واین مسئله نزد اهل سنت وجماعت ازیقینات است وطریق اثبات خلافت ابوبکر رض نزدبعضی بنص صریح وحدیث صحیح است ونزد جمهور علمائی سنت وجماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه همه اتفاق کردند برخلافت ابی بکر رض واطاعت وانقیاد وی نمودند ودر احکام دنیاوآخرت براه موافقت ومتابعت رفتند وحال آنکه در ایشان ابوذر رض وعمار رض وسلمان رض وصهیب رض وامثال ایشان بودند که بحال ایشان میل ومداهنت دردین اصلا راه نداشت ودرشان ایشان وارد است (**لَایَخَافُوْنَ لَوْمَةَ لَائِمٍ**) واگرچه امیرالمؤمنین علی رض بن ابی طالب وعباس رض بن عبدالمطلب وديگرازاصحاب مثل طلحه رض وزبیر رض

ومقدادؓ بن الاسود که از اعیان واکابرصحابه بودند درحین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند لیکن بعد ازان، وقت دیگرایشان نیزبیعت کردند ودر اطاعت وانقیادوی در آمدندوبراه موافقت رفتند وابوبکرؓ ایشان را نزد خود طلبید ودیگر اصحاب را نیز حاضر آورد وخطبهٔ خواند و گفت این علیؓ بن ابی طالب است ومن اورا به بیعت خود الزام نمی کنم اختیار اوبدست اوست وشمارا نیز اختیار بدست شمااست اگردیگری راجز من اولیٰ دانید ومصلحت بیند اول کسیکه وباوی بیعت کندمن خواهم بود پس علیؓ وهرکه باوی بود گفته غیر ترا اولیٰ ندانیم ترا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در امر دین ماپیش کردو دیگر که تواند پیش انداخت۔

اشارت بامر امامت نماز کرد که آنحضرتﷺ در روز آخرت از حیات اورا فرمود جز آنکه ماراآن گران آمدکه ماازاهل بیت پیغمبر وارباب مشاورت واجتهاد بودیم بی سابقه مشاورت ماچون کردنداکنون مامیدانیم که اولیٰ واحق بامامت توئ پس علی هر که از اصحاب باوی بودند رضی الله عنهم، باوی علانیه علی رؤس الاشهاد بیعت کر دند۔

واجماع منعقد شدوتاخیر ایشان در بیعت بجهت تامل واجتهاد وتحری صواب قادح در انعقاد واجماع نباشد۔

وبعضی گویند که سبب تاخیر وعدم حضور علی مرتضیؓ دروقت

بیعت اشتغال تجهیز وتکفین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود وبعدازان بسبب حزن ومصیبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خود را در خلوت انداخت وبجمع قرآن مشغول شد وازینجا امتداد مدت توقف وتردد فهم گردد حتی که گفته اند تاشش ماه بود وبعد از فوت فاطمه زهرا رض بیعت کرد وصحیح آنست که این قدر نبود درآخر همان روز یا بروز دیگر بود والله اعلم۔

وبالجمله علی مرتضیٰ رض دائم مطیع وسامع ومتمثل امر ابوبکر صدیق رض بود ودر نماز فرض وجمعه وعید اقتدا بوی میکرد ودر غزوه بنی حنیفه که مسیلمه کذاب در انجاکشته شد باوی بودوجاریه راازغنایم آن غزوه به تسری برگرفت اگر غزوه بحکم امام حق نمی بود تصرف در غنایم آنجا جایز نمی بود وهیچ عاقلی روا دارد که علی مرتضیٰ رض که شیر خدا وامام اولیاء ومرکز حق بود وقرآن چنانچه در حدیث آمده است که (**اَلْقُرْآنُ مَعَ علیٍ وعلیٌ معَ الْقُرْآنِ**)مدت عمر درنماز وجمیع طاعات بدنی ومالی تابع ظالمی باشد باوجود آنکه داند که حق بجانب اوست واز رسول خدانصی درشان خودشنیده بطلب حق نه برآید وسکوت وروز ومدت عمر خود زبون واسیر اهل باطل وارباب هوا بود وآخر با معاویه رض که بناحق باوی کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سوگند بخدائیکه پیداکننده نفس ورویا ننده دانه است که اگر پیغمبر خدابامن عهدکرده باشد وامری فرموده وبرمن جزاین روای من نبود نگذارم ابن ابی قحافه راکه برادنی پایهٔ منبر مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم برآید ولیکن چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باوجود حضور من ومعرفت

موضع من ابوبکرؓ را امر کرد که امامت کند وبامردم نماز گذارومرا مجال نزاع دران نبود چون آنحضرتﷺ اورا در امردین مااختیار کرد مارا اختیار اودر کار دنیا اولیٰ باشد.

جواب شیعه و نقض وقدح بر ان از جهت ترس جان وخوف اعداء

شیعه گویند که این همه ازجهت تقیه بود وبحقیقت این تقیه که شیعه اعتقاد کنند اگر بنظر انصاف درنگرند عین عیب وصریح منقصت است یعنی علی مرتضیٰؓ که طلب حق نکرد وسکوت ورزید وبطلب حق برنخاست ازان بود که ازاعداء می ترسید تاوی رانکشند وهلاکش نکنند اینچه سخن است مثل علی مرتضیٰؓ باآن کمال ایمان ویقین که (**لَوْ كَشَفَ الْغِطَاءَ مَا ازْدَدَتْ يَقِينًا**)از پیغمبر شنیده باشد که خلیفه بعد ازمن توئی واین بشارت غیراین معنی ندارد که متکفل تمشیت واجرای احکام دین بعداز من توخواهیٰ بود دیگروی ازمردم بترسد وداند که اگر من طلب خلافت کنم کشته شوم ونیز تقیه وخوف در جائی بود که صاحب حق ضعیف ومغلوب وزبون بود واین جانه چنین است علی مرتضیٰؓ با آن شجاعت وصلابت در دین وتوکل برخداکه وی داشت وفاطمہؓ بنت رسول اللهﷺ باآن عظمت وعلو منصب زوجه وی حسنؓ وحسینؓ سبط رسول اللهﷺ ومحبوب ترین خلق نزد وی. وعباسؓ بن عبدالمطلب عم رسول الله باآن

رفعت محل تابع وی وزبیرؓ بن عمه رسول الله باکمال شجاعت وشهامت که داشت باوی وبنوهاشم باآن شوکت وعزت برادران وی دیگر ضعف وزبونی چه معنی دارد.

خواستن عباس بیعت علی رابرای بیعت وانکاروی

روایت کرده اند که عباس در مدت توقف باعلی گفت دست برآر که باتو بیعت کنم تا اهل عالم گویند که عم رسول الله باابن عم وی بیعت کرد وهیچکس رامجال خلاف باتونماند وابوسفیان اموی گفت چه شد شمارااای پسران عبدمناف که راضی شدید که تیمی برشماوالی گردد ازدل بیت من قریش،اشارت به ابوبکرصدیقؓ کرد که ازبنی تیم بود اگر شمادعوی کنید من پیاده وسوارچندان جمع کنم که تمامه وادی پر گردد ودرباراز روز گار ایشان برآرم پس علی مرتضیؓ اورامنع کرد وزجرفرمود که یاعد واهل اسلام اینچه سخن است که تومیگوئی میخواهی که فتنه برپاشود واین شیعه تقیه رابر پیغمبران جائز می داند بلکه واجب ومیگویند که اظهار کفرازانبیاء صلوات الله علیهم درمقام خوف وتقیه جائز باشد حتی که گویند که آنحضرت علی مرتضیؓ رابامامت درنفس خود تعین کرده بود ولیکن مانع ازاظهار خوف و تقیه شد هر گاه امثال این احتمالات شیعه رادر جناب سید المرسلین ﷺ رادهنددیگر کسی باایشان چگوید(**قَبَّحهُمْ اللّٰهُ مااَجْهَلهُمْ وَاَفْسَدَاِعْتِقَادَ هُمْ**)

اگرانبیااخفای حق کنند دیگر ظهورحق کجاباشد متکبرتر ازقوم نوح ومتمردتر ازنمرود وظالم ترازفرعون که خواهد بود باوجودآن نوح وابراهیم وموسیٰ علیهم السلام اظهارحق کردند دیگرتقیه چه معنی دارد پش ثابت شد که صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم همه اجماع کردند برخلافت ابی بکرؓ وهرچه صحابه بلکه سائرعلماومجتهدان این امت مرحومه مغفوره بران اجماع کنند حق باشد وثابت بود یقین اگرچه هریك ازافراد آن بحکم (**المجتهدیخطی ویصیب**) احتمال خطادارد ولیکن اجماع واتفاق ایشان راخاصیتی است که جزبرحق وصواب نبود واحتمال خطاندارد وبحکم نص قرآن(**لِتَکُوْنُوْاشُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ**)وقوله تعالیٰ (**وَيَتَّبِعِ غَيْرَسَبِيْلِ الْمُؤْمِنِيْنَ**)(**الآیه**)وحدیث نبوی(**لَن تَجْتَمِعَ اُمَّتِیْ عَلَیَ الضَّلاَلَةِ**)هرچه ایشان کنند واتفاق نماید حق بود اگر روابودی که تمامه صحابه یااکثر ایشان در خلافت اختیار بیعت ابوبکر عمداًبراه خطارفتند وارتکاب ظلم کردند وخلاف حکم پیغمبر ورزیدند وحق صریح پوشیدند فساداین سخن ونتائج آن درتمامه دین وملت سرایت می کند ودرهیچ جاودر هیچ حکم شرعی وثوق نماند چه وصول قرآن وشریعت بنقل ایشان ثابت شده است وایشان خود بزعم شمافاسق وظالم وفاجر وساتر حق بودند هیچ قباحتی وشناعتی بالاتر ازین نباشد **نعوذبالله من الجهالة والضلالة والغباوة.**

امام فخررازی دربعضی مصنفات خود استنباطی عجیب نموده است

وگفته که به حکم قرآن مجید که فرموده است(**لَایَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمٰنَ وَجُنُوْدَهٗ وَهُمْ لَایَشْعُرُوْنَ**)معلوم میشود که نمله سلیمان عاقل ترازرافضی بود زیراکه مورچه بامورچهای دیگرگفت که درکانهای خود بخزید تالشکر سلیمان بیشعور ونادانسته پائمال تان تکنند پس نمله تجویزنکردکه ازجنود سلیمان که اصحاب پیغمبر انند پائمال کردن مورچهاوظلم برایشان نادیده ودانسته بوجود آید ایشان یعنی رافضیان می گویند که اصحاب سید المرسلین ؐ عمدًاحق علیؓ راپائمال ساختند وظلم صریح براهلبیت پیغمبر کردند واین قدرند انستند که ازصحابه رسول اتفاق برظلم درست نباشد۔

بالجمله هیچ دلیلی به تحقیق به ازاجماع صحابه که حل وعقد دین وملت بدست ایشان بود واحکام شریعت وسنت بایشان سپرده شده است نباشد هیچ الزامی قوی ترازاطاعت وانقیاد علی مرتضی مرابوبکررا دراحکام دین ودنیا نخواهد بود وبحقیقت هردلیلی که برفضل وکمال علی مرتضی است کرم الله وجهه برهان صحت خلافت ابوبکر صدیقؓ است یعنی علیؓ باآن فضل وکمال وهدایت وحقانیت وتائید دین متابعت اوکردوباوی بیعت نمود بالاترازین دلیل وبرهان چه خوازهد بود۔

آخرهمان حکایت آندکه نقل کرده اند که از امیرالمؤمنین علیؓ پرسیدندکه سبب چیست که امرخلافت آن سه خلیفه منتظم وملتئم وبیخلاف آمد ودرعهد خلافت شمااین همه هرج ومرج بظهوررسید

فرمودناصر ومعین ومقوی ومؤید ایشان مابودیم وناصرومعین ومقوی ومؤیدایشان مابودیم وناصرومعین ماشماآید دیگر چه حال باشد ـ

بحقیقت فطرت سلیمه مجهول است برقبول آنکه اجماع واتفاق اصحاب محمدرسول الله ﷺ جزبرصواب نبودبرانکارمحمدرسول الله که آخرالزمان وهادی انس وجان مبعوث بکافه وخلایق باشد ازوی همین ده دواز ده تن ازاصحاب برهدایت وبرحق بوده وراه راست یافته باشند دیگر تمامه اصحاب ویاران اوکه مدت عمر درصحبت اوبوده وفضائل وکمالات اکتساب نموده برباطل وظلم وضلالت رفته آخر این منقصت به سید کائناتؐ ودین اقوم وی سرایت می کند پس به یقین معلوم شد که خلافت ابوبکر صدیقؓ صدق وصواب بوده ـ

غایت تنزل وتساهل دریں مقام آن است که فرقه زیدیه که ایشان را عدل فرقه شیعه می گویند بر آنند که خلافت بعد از پیغمبر ﷺ حق علیؓ بود ولیکن درنصب ابو بکرؓ مصلحت بود زیراکه تیغ علی مرتضیؓ هنوز از خون دشمنان دین خشك نشده بود وتقارها وعداوتها در دلها متمکن گشته اگر وی را کرم الله وجهه خلیفه می ساختند شاید که باعث هرج ومرج وفساد بود ومبنی ومدار این مذاهب برافضلیت علیؓ ووجوب نصب افضل واکمل است ـ

علمای سنت را در هر دو جا سخن است می گویند که واجب نیست که خلیفه افضل واکمل ازاهل زمان خود باشد بلکه بودن او ازقریش

آنهاقطعی نه،وغایت آنکه دلالت آن هابراختصاص اسباب کثرت ثواب باشدووجودکثرت اسباب ثواب موجب زیادت ثواب وهزکه مطیع راندهد چنانچه ماسبق دربیان عقایدمعلوم شدوثبوت امامت اگرچه قطعی است ولیکن ازانجاقطع بافضلیت لازم نیایدالاغالب ظن چه امامت مفضول باوجود فاضل نزداهل سنت وجماعت جائزاست وعدم جوازآن قطعی نیست لیکن مامشایخ سلف راچنان یافتیم که میگویند افضل ابوبکراست ثم عثمان ثم عمرثم علی وحسن ظن مابرایشان اقتضای آن کند که اعتقاد کنیم که اگرایشان دلیلی برآن نمی داشتندحکم بدان نمی کردند واتفاق بران نمی نمودندومادراین مسئله اتباع ایشان می کنیم وبراه تقلید ایشان می رویم وحقیقت امررابه علم الهی تفویض می نمائیم -

وآمدی که ازاعاظم علمای اصول فقه و کلام است می گوید که مراد به تفصیل اختصاص یکی ازدو شخص افتد بفضلی که در دیگری نباشد خواه اصل فضیلت وصفت چنانکه عالم فاضل تراست ازجاهل بصفت علم که دروی موجوداست ودرجاهل نه وخواه زیادت کمال آن فضیلت واصل فضیلت مشترک که بودچنانکه یکی رااعلم گویند ازدیگری که صفت علم دروی زیادت و کمالی دارد که در دیگرنیست اگر چه اصل علم درهر دومشترك است وبه اینمعنی نیز در صحابه قطع نتوان کرد هر

خدااورا امین امت خوانده است بگرفت وبانصار گفت که امامت حق قریش است وجز قریش کسی دوکس هر که را خواهیدااختیار کنید اگر نصی درین باب از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بودی اختیار عمر وابو عبیده درست نبودی پس حق آنست که نصب خلافت بااجتهاد صحابه واجماع ایشان بود واجماع راسندی باید ونص غیر قطعی در سندیت آن کافی است چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است۔ دلائل جانبین ونزاع و جدال و قیل و قال ایشان در کتب مبسوط مذکو راست و چون از خارج از وضع رساله بود ترك آن لازم وقت افتاده موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتادو اللّٰه الموفق چون خلافت ابوبکرؓ به اجماع ثابت شد و امتثال امر او بر کافه مسلمانان لازم گشت ووی در وقت رحلت خود تفویض امر بعمر فاروقؓ کردو اورا خلیفه نمود و عهد نامه بنام او بنوشت و مردم را بمتابعت هر که دران نامه است امر کردو تمامه صحابه با وی بیعت کردند و علی مرتضی نیز بیعت نمود وفرمود(**بَايَعْنَا لِمَنْ فِيْهِ وَ اِنْ كَانَ عُمَرُ**) خلافت عمر نیز باجماع ثبوت یافت و عمر در وقت شهادت خود امر خلافت رامیان شش کس عثمانؓ و علیؓ مرتضی و عبدالرحمنؓ بن عوفؓ وطلحهؓ وزبیرؓ وسعدؓ بن ابی وقاصؓ مشترك گذشت و ایشان تفویض برای عبدالرحمنؓ بن عوف کردند ووی عثمانؓ رااختیار کرد پس علی مرتضیؓ و تمامه صحابه با عثمانؓ بیعت کردند و منقاد امر وی شدنددر احکام دین و دنیا اورا امیر و حاکم دانستند خلافت عثمانؓ نیز به اجماع ثبوت یافت و بعد از وی علی مرتضیؓ خود

متعین بود و اکمل و افضل الزمان خودبود پس وی کرم الله وجهه باجماع اهل حل و عقد خلیفه بر حق و امام مطلق شد و نزاعی و خلافی که از مخالفان در زمان خلافت وی بوجود آمد نه در استحقاق خلافت و حق امامت بود بلکه منشاء آن بغی و خروج و خطادر اجتهاد که تعجیل عقوبت قاتلان عثمان باشد بود.

مقام ثانی آنکه افضلیت خلفای اربعه به بترتیب خلافت است یعنی افضل اصحاب ابوبکرؓ است ثم عمرؓ ثم عثمانؓ ثم علیؓ مراداز افضلیت اکثریت ثواب است عندالله تعالیٰ وتحریرش چنانکه بعضی علماکرده اندآن اسست که قول مافلان فاضلتراست ازغیر خودزیادت ودررجحان آن فلان راطلبند نسبت بآن غیر واین رجحان تواندکه بجمیع وجوه درجمیع صفات باشد یعنی درهرصفتی که تصور کنندوموازنه نمایندآن فلان راجع آید وکامل بودیادر مجموع صفات وفضائل من حیث المجوع واین بآن جمع شودکه درمفضول صفتی ازصفاتکمال باشد که درفاضل نبودوتواندآن رجحان ازوجهی خاص وصفتی مخصوص بود ومحل خلاف درین مسئله رجحان باین وجه خاص است یعنی کثرت ثواب عندالله نه بوجوه دیگر مثل زیادت علم وشرف نسب وقوت ملکات نفسانیةمثل شجاعت وشهامت وامثال آن ازانچه عقلا آنرادر عرف فضیلت خواهندومخصوص جواهر نفس ولازم وی بود واین منافات ندارد به رحجان آن غیر در احادفضائل دیگر یادر مجمع فضائل من حیث المجموع

واسباب کثرت ثواب مآثر وفضائل بود که منافع ونتایج آن بدین اسلام راجع ومتعدی گرددمثل سبقت ایمان ونصرت دین وتقویت اسلام وامداد مسلمانان وکثرت خیرات وصلوات مبرات وهدایت ناس وامثال آن می گویند که این صفات درذات ابوبکرؓ بیشتر است چه از کتب سیرمعلوم شده است که ویؓ ازآنگه که ایمان آورد کاروی دعوت اسلام ونصرت دین بودوعثمانؓ وطلحهؓ وزبیر وسعدؓ بن ابی وقاص وعثمانؓ بن مظعون که ازاکابرصحابه ورؤسای مهاجرین اندبردست وی ایمان آوردند ودائم دردفع منازعت کفار واعلای اعلام دین بودچه درحالت حیات آن حضرت وچه بعدازممات ویﷺ۔

ودرصحیح بخاری آورده است که ویؓ درمبادی ایام بعثت که در اظهارشعائردین وشرائع کسی رامجال نه بود مسجدی بزورخودبنا کرده بودودرآنجانمازمی گذاردقرآن می خواندونساء واطفال وجوان قریش گردمی آمدند وقرآن می شنیدند چون تحریرمطلب کرده شروع تقریرآن کنیم وهرچه ازاقوال علمادر آنجا آمده است نقل می نمائیم۔

بدانکه جمهوراهل سنت وجماعت برین اند که مذکورشدومروی ازامام مالکؒ وغیروی توقف است میان عثمانؓ وعلیؓ ازمالکؒ پرسیدند که افضل امت بعد پیغمبر کیست گفت ابوبکرؓ ثم عمرؓ گفتندعلیؓ وعثمانؓ راچه گوئی گفته مقتدایان دین ازانها که مادر یافته ایم هیچ یکی رانیافته ایم که

تفضیل یکی بردیگری می کردازین دومذهب امام الحرمین نیزتوقف است
میان این دو ومنقول ازابوبکرؓ بن خزیمة تفضیل علی مرتضیؓ است برعثمانؓ
ودر جواهر الاصول می گوید که منقول از اهل کوفه تقدیم علیؓ است
برعثمانؓ ومختار ابن خزیمه نیز همیں است ودر مقدمه شیخ ابوعمر وبن
الصلاح نیز مذکور است که درمذهب اهل کوفه تقدیم علیؓ است
برعثمانؓ وسفیانؓ ثوری نیز بهمین قائل است وازعلمای حدیث آنکه تقدیم
علیؓ برعثمانؓ کرده است محمد ابن اسحق بن خزیمه است وامام محی الدین
نووی درشرح صحیح مسلم می گوید که بعضی اهل سنت وجماعت از
اهل کوفه بتقدیم علیؓ بر عثمانؓ رفته اندوقول صحیح ومشهور تقدیم
عثمانؓ است برعلیؓ وهم امام نووی دراصول حدیث می گوید که افضل
اصحاب علی الاطلاق ابوبکرؓ است بعد ازان عمرؓ به اجماع اهل سنت
وخطابی که از علمای اهل سنت است ازاهل کوفه تقدیم علیؓ برعثمانؓ
نقل کرده وابوبکرؓ بن خزیمه نیزبران رفته است وقسطلانی درشرح صحیح
بخاری می گوید که بعضی ازسلف بتقدیم علیؓ برعثمانؓ رفته اند وسفیان
ثوریؒ ازایشان است وبعضی گفته اند که وی در آخر ازان رجوع کرده
است والله اعلم۔

وبیهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابوثورؓ ازشافعیؒ روایت می کند که هیچ یکی از صحابه وتابعین درتفضیل ابوبکرؓ وعمرؓ وتقدیم ایشان اختلافی نکرده واختلافی اگر هست در علیؓ وعثمانؓ است وبالجمله قرارداد مشایخ اهل سنت بران است که در تقدیم ابوبکرؓ وعمرؓ برسائر صحابه ورعایت ترتیب میان ایشان اختلافی نیست ولیکن بعضی ازفقهای محدثین درشرح قصیده امالیه نقل کرده اند که افضلیت خلفای اربعه مخصوص است بماعدای اولا دپیغمبر صلی الله علیه وسلم۔

وابن عبدالبرؒ که از مشاهیر علمای حدیث است در استیعاب ذکر می کند که سلف اختلاف کر ده اند در تفضیل ابوبکرؓ وعلیؓ، می گوید که مروی از سلمانؓ وابوذرؓ ومقدادؓ وخبابؓ وجابرؓ وابوسعیدخدریؓ وزیدؓ ابن ارقم آن است که علی مرتضیؓ اول کسی است که اسلام آورده ولیکن ازجهت خوف ابوطالب کتمان نموده وگفته است که این جماعت ازصحابه علیؓ را تفضیل دهند بر هر که غیر اوست این کلام ابن عبدالبر است ولیکن می گویند که این مقاله از ابن عبدالبر مقبول ومعتبر نیست زیرا که روایت شاذه که مخالف قول جمهور افتد معتبر نباشد وجمهور ائمه درین اجماع نقل می کنندوبرتقدیر وتسلیم این روایت وی ازان جماعت صحابه که تفصیل علی مرتضیؓ نقل کرده وامثال آن روایات چنانچه

خطابی از بعضی مشایخ حدیث نقل میکند که می گفتندابوبکرؓ خیرمن علیؓ وعلیؓ افضل من ابوبکرؓ۔

امام تاج الدین سبکیؒ که ازاعاظم علمای شافعیه است درطبقات کبری ازبعضی متأخیرین نقل کرده است که ایشان تفصیل ختنین میکنند ازجهت ثبوت وزوجیت بابضعة رسول اللهﷺوشیخ جلال الدین سیوطی درکتاب حصائص ازامام علیم الدین عراقی نقل کرده است که فاطمه وبرادروی ابراهیم باتفاق افضل انداز خلفاءٔ اربعه وازامام مالکؒ آورده اند که گفت (**مافضل علی بضعة النبیﷺ**)فرموده من هیچ یکی رابرانکه جگر پاره رسولﷺاست تفضیل ندهم این تفضیل نسبت بدیگر ان است وبایشان می گویند این همه روایات ضرربمقصود ندارندومنافی مدعای مانیست مدعای مااین جاچنانچه تحریر کرده آمد اثبات فضلیت بوجهی خاص است وآن بمفضولیت بوجهی دیگر منافات ندارد واین فضائل که ذکر کرده شده راجع بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه بمزید شرف نسب و کرامت جوهر ذات است چه شك نیست که دراولاد پیغبمرﷺ که اجزای اویندشرفی وشانی هست که درذات شیخین نیست هیچکس رادر آنجامجال توقف وانکار نخواهد بود وباوجود آن ثواب شیخین اکثر ونفع ایشان دراسلام واهل آن اعظم واوفراست بآنکه ازقول خطابی که از بعضی مشایخ خودنقل کرده است نیك درتوان یافت که چه مقصود داردوخیزیت چیست وافضلیت کدام هست که گفته است که

ابوبکرؓ خیرمن علیؓ وعلیؓ افضل من ابی بکرؓ اگرمراد خیریت ابوبکرؓ ازوجهی است وافضلیت علی از وجهی دیگر پس این سخنی است بیرون ازدائره خلاف وخارج ازمحل نزاع واگر مراداز خیر یت کثرت ثواب است وامثال آن پس منافات بمقصود ندارد واگرغرضی دیگرو مرادی دیگر دارد بیان کندتا معلوم شود که حقیقت حال چیست والله اعلم۔

اکنون سخن دران ماند که مسئله ترتیب افضلیت یقینی است که برهان قاطع بران گذشته چانچه ترتیب خلافت یاظنی است که دلیل آن امارات وقرائن است که به رحجان واولویت رساند بعضی برانند که قطعی است ومختار ،نزداکثر محققین آن است که ظنی است۔

امام الحرمین درارشادبعد ازاثبات خلافت علی الترتیب بطریق سوال می گویندکنون چه میگویندبعضی ازصخابه راتفضیل می دهندبر بعضی دیگر یااز مسئله تفضیل وتفصیل آن سکوت واعراض میکنند۔

جوابش میگویدکه بناء مسئله تفضیل بران است که امامت مفضول باوجود فاضل جائز نباشد ومعظم اهل سنت وجماعت برانندکه امام افضل بایدولیکن اگرنصب وی موجب سوران هرج ومرج وهیجان فتنه وفساد گرددنصب مفضول برتقدیراهلیت واستحاق اومرامامت رابه استجماع صفات وشرائط آن ازقرشیت وعلم به حلال وحرام ومصالح و

مهام دین و اسلام وورع وعدالت وشهامت و کفایت جائزباشدومی گوید

که نزدمن این مسئله یعنی اولویت نصب افضل قطعی نیست وجزاخبار

احاد که درغیر این امامت کبریٰ که سخن مادرآن است یعنی امامت نماز

که امامت صغریٰ اش گویندوارد شده است این است مثل قول

آنحضرتﷺ (یؤمّکم اقرآکم) یعنی باید که اما م درنماز کسی شودقرآن

خوانند ه تر وبعلم فقه' داننده تر با شد و این خود بقطع نمی رساند پس

صحیح آن است که در امامت و خلافت افضلیت شرط نیست پس

امامت دلیل افضلیت نتواند بود ونزدمادلیلی دیگر نیست که قاطع بود

ودلألت کند بر تفضیل بعضی ا ئمه بر بعضی چه عقل رابدرك حقیقت آن

راه نیست۔

اخباری که درفضائل ایشان ورود یافته متعارض اند پس جزتوقف

وسکوت سبیلی نباشد ولیکن غالب برظن چنان آید که ابوبکرؓ افضل

خلائق است بعداز رسول اللهﷺ بعداز وی عمرؓ وظنون درعلیؓوعثمانؓ

متعارض است ومی گویدازعلی مرتضیؓ نیزروایت کرده اند که فرموده

است بهترین مردم بعدازرسول علیه السلام ابوبکرؓ وعمرؓ است بعد ازان

خدادانا تراست باآنکه بهتر کیست این ترجمه کلام امام الحرمین است

درارشادومی گوید که این قولی است که مابرای خود اختیار کرده ایم

وازراه تقلید مجانبت نموده براه حق واضح رفته ایم انتهیٰ

بعضی ازفقهای محدثین ازاهل مدینه درشرح قصیدهٔ امالیه نقل می

کند که شیخ احمد زروق که ازعاظم علمائی فقهاء ومشایخ مغرب است

در شرح عقیده حجته الاسلام می گوید که علماء راخلاف است در آنکه

تفصیل قطعی است یاظنی میل اشعری باول است ومختار باقلانی ثانی ونیز

این تفصیل درظاهر وباطن است معاًیادرظاهر فقط اینجا نیز دوقول است

انتهی-

وقاضی عضد درمواقف بعد از ایرادتفضیل فضائل علی مرتضیؓ که

شیعه بداں استدلال برفضیلت وی کرم اللّٰه وجهه کرده اندوجواب ازان

بحمل افضلیت برکثرت ثواب میگوید،بدانکه مسئله افضلیت ازان قبیل

است که دروی جزم ویقین راطمع نتوان داشت وعقل رابمعرفت افضلیت

بمعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راه نیست ومستند آن جز نقل نتوان

بودواین مسئله نیست که متعلق بعمل باشد تابمجردوظن دران باب

اکتفاتو اند کردبلکه این مسئله ازباب علم واعتقاداست که مطلوب دروی

جزم یقین است ونصوص مذکوره ازطرفین باوجودوتعارض دلالت

آنهاقطعی نه،وغایت آنکه دلالت آن هابراختصاص اسباب کثرت ثواب باشدووجودکثرت اسباب ثواب موجب زیادت ثواب وهزکه مطیع راندهد چنانچه ماسبق دربیان عقایدمعلوم شدوثبوت امامت اگرچه قطعی است ولیکن ازانجاقطع بافضلیت لازم نیایدالاغالب ظن چهٔ امامت مفضول باوجود فاضل نزداهل سنت وجماعت جائزاست وعدم جوازآن قطعی نیست لیکن مامشایخ سلف راچنان یافتیم که میگویند افضل ابوبکراست ثم عثمان ثم عمرثم علی وحسن ظن مابرایشان اقتضای آن کندکه اغتقادکنیم که اگرایشان دلیلی برآن نمی داشتندحکم بدان نمی کردند واتفاق بران نمی نمودندومادراین مسئله اتباع ایشان می کنیم وبراه تقلید ایشان می رویم وحقیقت امررابه علم الهی تفویض می نمائیم -

وآمدی که ازاعاظم علمای اصول فقه وکلام است می گوید که مراد به تفصیل اختصاص یکی ازدو شخص افتد بفضلی که در دیگری نباشد خواه اصل فضیلت وصفت چنانکه عالم فاضل تراست ازجاهل بصفت علم که دروی موجوداست ودرجاهل نه وخواه زیادت کمال آن فضیلت واصل فضیلت مشترکه بودچنانکه یکی رااعلم گویند ازدیگری که صفت علم دروی زیادت وکمالی داردکه در دیگرنیست اگرچه اصل علم درهر دومشترك است وبه اینمعنی نیز در صحابه قطع نتوان کرد هر

فضلی که دریکی ازایشان اثبات کنند دیگری شریك دران باشد اگر شریك نباشد بفضیلتی دیگر مخصوص بود که در مقابله آن افتد و به کثرت فضائل ترجیح نتوان کردچه یك فضیلت بجهت زیادت شرف ونفاست راجح تراز صد فضیلت آید چنانچه یك گوهر بقیمت زیاده تراز صدهزاردرهم بودپس تواند که صاحب آن فضیلت رانزدالله تعالیٰ اجری وثوابی بود که ارباب فضائل کثیره رانبود پس جزم بافضیلت به معنی کثرت ثواب نیز مقطوع به نباشد این ترجمه کلام مواقف وشرح اوست انتهیٰ۔

مولانا سعد الدین تفتازانی درشرح عقائد نسفیه نیزسخن باین طرز گفته است،می گوید که ماسلف رابر این یافتیم وظاهر آن است که اگر ایشان را دلیلی بران نمی بودحکم بران نمیکردند ماخود دلائل جانبین رامتعارض یافتیم واین مسئله راازان قبیل نیافتیم که چیزی ازاعمال بدان متعلق باشد وتوقف دروی مخل بچیزی ازواجبات گردد انتهٰی۔

جریان کلام محقق دوانی در شرح عقائد عضدیه نیزهم برین نهج است و شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقه که در رد شیعه باوکد وجوه واشدّ طریق کرده وبادتشدد وتعصب داده است میگوید که شیخ ابوالحسن اشعری تصریح بدان کرده که تفضیل ابوبکرؓ برسائر صحابه قطعی است وقاضی ابوبکر باقلانی می گوید که ظنی است ومختارامام الحرمین در ارشاد نیز همین است وصاحب مفهم در شرح صحیح مسلم جزم به ظنیّت آن کرده واین عبدالبر در استیعاب از عبدالرزاق نقل کرده

است که معمر گفته که اگر مردی گوید که عمر افضل از ابوبکرؓ است منعش نکنم وبای درشتی نکنم واگر علی رافاصلتر از ابوبکروعمرؓ گوید نیزباوی درشتی نکنم واگربه تفضیل شیخین معترف آید وباایشان محبت دارد ودادمدح وثنای ایشان بدانچه ایشان اهل ومستحق آنند دهد پس عبدالرزاق می گوید که این سخن ازمعمر بوکیع نقل کردم اورا نیز خوش آمد وتحسین کرد وشیخ ابن حجر مکی می گوید که ملحظ ومبنی این عدم منع ودرشتی جزآن نیست که تفضیل مذکورظنی است نه قطعی۔

واگرگویند که ظنیت تفضیل مذکور برقول کسی که دعوی اجماع نه کندو گوش بروایات شاذه که جانب خلاف نقل کرده شده بنهد ظاهر است ولیکن برتقدیر دعویٰ اجماع برافضلیت مذکوره چنانچه راجح ومختار هم آن است حکم بظنیت آن درست نباشد چه اجماع از دلائل قطعیه است ۔

جوابش آن است که درعلم اصول فقه مقرر ومبرهن شده است که اجماع دلیل قطعی است ولیکن نه بجمیع انواع واقسامش بلکه قطعی آن قسم است که درانجا خلاف اصلاًنبود وآنکه دروی خلافی بود اگر چه شاذونادر باشد ظنی بود وازقطعیت برآید هر چند آن خلاف بجهت شذوذ وندرتش معتدبه نبود ومانع ازانعقاداجماع نیایدولیکن درانحطاط درجه وی ازمرتبه قطعیه بی تاثیر نبود باآن که اجماعی که در اینجااست برهمین افضلیت ظنیه است واهل اجماع نیز قطع بآن نکرده اند چنانچه ازعبارت

ائمه اشارات مفهمو می گردد پس صفت ظنیت درین مسئلة قید محکوم به
است نه عارض حکم بعدازاجماع ومستندش بجزآن نیست که چون
بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت بدین ترتیب است ظاهر آن است که
فضیلت نیز برهمین طریق باشدولیکن ازترتیب خلافت ترتیب افضلیت
بروجه قطع یقین لازم نیاید آیانمی بینی که اهل سنت براحقیت عثمانؓ وبه
خلافت اجماع دارند ودر افضلیت او خلاف پس معلوم شد که از قطعیت
خلاف قطعیت افضلیت لازم نیاید وظنیت افضلیت ظنیت خلافرامستلزم
نگردد نیزحقیقت فضل همان است که نزد پروردگار تعالیٰ است واطلاع
بران جزباخبار ووحی ممکن نه واحبار مدح وثنای همه ایشان وورودیافته
متعارض آمده است آنها که ادراك زمان وحی ومشاهده احوال آنحضرت
ﷺ نموده باشند بقرائن وامارات دریافته باشند ولیکن دیگر ان راکه نظر
برصرف دلیل ومفهوم کلام افتدومفهوم کلام متعارض آیددلیل ایشان جز
تقلید واتباع پیشینیان حسن ظن بایشان نبودلیکن نظر براحادیث واخبار که
درفضائل وکمالات واصحاب ورود یافته جز توقف وامساك نیارد واین
همه ترجمه صواعق محرفه حاصل آن بود ودروی آنچه از شرح مواقف
نقل کرده شده نیز بتمام مذکوراست۔

نیز در صواعق می گوید که مااهل سنت وجماعت می گوئیم که
مسئله افضلیت بدین ترتیب ظنی است لیکن برشیعه لازم آید که قطعی
گویند وقائل شود بافضلیت ابوبکرؓ وعمرؓ جزماً ویقیناً زیراکه معتقدابشان

در علیؓ مرتضی وائمه اثناعشر سلام الله علیهم اجمعین عصمت است وخبر معصوم باتفاق مفید قطع ویقین است چه کذب برمعصوم جائز نباشد وبصحت رسید وبه تواتر کشیده است که علی مرتضیؓ درزمان خلافت وجلوس برکرسی سلطنت وایالت علانیه بر ملا در حضور شیعه خود مدح وثنای ابوبکرؓ وعمرؓ بیان فضلیت ایشان می کرد وذهبی ازهشتادودو تفرباسانید صحیحه اثبات آن کرده است۔

در صحیح بخاری آمده است که آنحضرتؓ یعنی مرتضی کرم الله وجهه فرموده است(**خَیرُالناسِ بَعدُالنبی اَبُوبَکرٍ ثُم عُمَرثُمَّ رَجُلٌ آخَرَ**) پسرش محمدؓبن جنفیه گفت ثُمَّ اَنتَ فرمودمن مردی ام از مسمانان واین حدیث طریق متعدده یصحت رسیده است ودر بعضی طرق آمده است که:فرمود داناوآگاه باشید که بمن رسیده است که جمعی ازمردم مراتفضیل می کنند برابوبکرؓ وعمرؓوهرکه مراتفضیل کند برایشان وی مفتری است وهرچه بر مفتریان می کنند بروی کردنی است۔

مالکؒ ازامام جعفر صادقؓ ووی از حضرت امام محمد باقرؓ روایت میکنند که علیؓ مرتضی برعمرؓ بن الخطاب که به ردائی پیچید ه افتاده بودبه گذشت وایستاد وفرمود که هیچکس راندانم محبوب ترنز دمن که پرودگارتعالیٰ رابنامهٔ اعمال وی ملاقات کنم الا این مرد پیچیده من برداراو،دارقطنی روایت می کندکه ابوحجیفه که علیؓ مرتضی راافضل امت اعتقادمی کردجماعتی را دریافت که مخالفت اومی کنند پس

بمخالفت ایشان سخت محزون شد وپیش حضرت امیر رفت پس آنحضرت دست اوراگرفته بخانه درون برد وپرسید که یااباحجیفه سبب حزن ودلگیری توچیست وی حقیقت حال راعرض کردفرمودیااباحجیفه خبردهم تراکه بهترین این امت کیست گفت بگو فرمود بهترین امت ابوبکرؓ است ثم عمرؓ پس ابوحجیفه گفت عهد کردم خداراکه این حدیث راپوشیده ندارم که ازحضرت مرتضیؓ بمشافهه شنیدم وهم ازابوحجیفه روایت کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضیؓ راکه بالای منبر کوفه می گفت بهترین این امت بعداز پیغمبر ﷺ ابوبکرؓ است ثم عمرؓ وامثال این اخبار وآثار در غایت شیوع واشتهار آمده بلکه بسر حد تواتر رسیده است۔

شعبه گویند که این وهرچه ازین باب از ائمه اهلبیت آمده است ازجهت خوف وتقیه است یعنی مدح ابوبکرؓ وعمرؓ را که گفته انداز جهت خوف دشمنان وترس جان خود گفته اند که اگرچنین اظهارنکنندیگر ایشان را جائ نماند وسلامت ازحال ایشان برخیزدووصمیم قلب ومکنون ضمیر ایشان برخلاف آن بود این سخن درغایت بعد ورکاکت است وازین جا لازم آید که علیؓ مرتضی که شیر خداومرکزدائره حق بود جبان وذلیل و مغلوب ومقهورباشد وازاظهار حق وردّباطل عاجز وخائف اسد الله لقب او(**لَايَخَافُوْنَ لَوْمَةَ لَائِمٍ**)صفت اوو(**عَلَى مَعَ الْقُرْاٰنُ وَالْقُرْاٰنُ مَعَ عَلِیْ**) منقبت او دیگرعجزوخوف و کتمان حق راچه محل بود وبه شهرت رسیده وبتواتر آمده است که وی کرم الله وجهه دراظهارحق واقامت نصیحت

ازهیچ احدی خوف ومبالات نداشت ـ

وازامام شافعیؒ پرسیدند که علت نفرت خلائق و عدم اجتماع ایشان برعلی مرتضی کرم اللّٰہ وجهه چه باشد گفت آن که وی دراظهار حق بروی هیچکس نمی دیدوازهیچ احدی مبالات نداشت ومداهنت نمی کرد وشافعیؓ گفت زیراکه وی زاهد بود وزاهد رابادنیاواهل دنیا مبالاتی نباشد وعالم بودوعالم را مداهنت نبود وشجاع بودوشجاع راترس ازکس نبود وشریف بود وشریف راپروای کس نباشد ـ

واگرنیز تقیه باشد تقیه در ملاودر غیر اوان خلافت،صورت امکان داردوی کرم اللّٰہ وجهه درخلوت باخلص اصحاب واتباع خودمی گفت ودرزمان خلافت وغلبه شوکت ونفاذ امربربالای منبربرملا می فرمود واین باتقیه جمع نمی شود۔

ازامام محمد باقرؓ وعن آبای واولاده الکرام پرسیدندکه ابوبکرؓ وعمرؓ راچه می گوئی فرمود سخت دو ستدارم من ایشان راگفتندمردم چنان گمان برندکه تو اینهارازروی خوف و تقیه می گوئی ومعتقد باطن توخلاف این است فرمود خوف ازاحیامی باشد نه ازاموات بعد ازان به مذهب ونکوهش هشام بن عبد الملك بن مروان درآمد که امیروقت وسلطان عهدبودیعنی اگر مارادرمدح وثنای ابوبکرؓ وعمرؓ خوف وتقیه درنظر باشد چرامذهب وتقبیح حال هشام بن عبد الملك کنیم که بالفعل امر سلطنت وحکومت بدست تصرف واختیاراوست وهرگاه که حال امام

محمد باقرؓ که ازاجزای علیؓ مرتضی است این بود حال وی کرم اللّٰه وجهه که دراقدام وقوت وشجاعت وشدت باس وکثرت عدالت کل الکل است قیاس توانکرد واگر خوف وتقیه بودی بامعاویہؓ وبنی مروان که میان قریش در جاهلیت واسلام در غایت کثرت وشدت بودند وبابغات وخوارج می کردوآنجاخود داردحرب وقتال واظهار حق وتائید دین بروجهی نموده که بالاتر ازان متصور نباشد واین نبود مگر ازجهت آنکه تا امردین از دائره حق واعتدال خارج نیاید وی کر م اللّٰه وجهه ساکت بود وچون مشاهده کرد که حق تغیر یافت وکار دین سستی گرفت ودیگر ردوابطال راواجب دید۔

بسابودی که بعضی ازشیعه خودرابجهت غلوو افراط وتفریط درین شان اخراج میکردتاعبداللّٰه بن سبارابمدائن فرستادوشرط کردکه دیگر باوی دریك شهر سکونت نکند وابن سبا یهودی بودکه بردست وی اظهار اسلام کردوسب صحابه می کردوسردار طائفه ازروافض بودکه درشان علی مرتضیؓ ادعای الوهیت می کردند واورابخدائی می پرستید ند پس وی کرم اللّٰه وجهه ایشان راازپیش خودبراندوسزادادواخراج کردوچندین خطب وفصول ازعلی مرتضیؓ درمدح وثنابی ابوبکر وعمررضی اللہ عنهما نقل کرده اند که بعد ازاطلاع بران طاغی رامجال دم زدن نبود واگر علمای سنت وجماعت درافضلیت ابوبکرؓ وعمرؓ بلکه درقطعیت آن بهمان اکتفانمایند واستدلال کنند کافی ووافی بود۔

وآزحسن ادائیکه بعضی ازاهل تشیع که ازجادهٔ انصاف واعتدال بیرون نبوده اند کرده آنست که عبدالرزاق که ازاهل روایت ومشاهیر علمای حدیث است گفته است که من تفضیل شیخین می کنم بجهت تفضیل علی مرایشان راواگر علی تفضیل ایشانبرخودنمیکردمن نیزنمیکردم گناهی عظیم ترازین نبود که علی رادوستدارم ومخالفت وی کنم این تمام ترجمه کلام شیخ ابن حجر بود اگر بدیدهٔ انصاف نگرندداننند که درکتب دیگر سخن باین تفضیل کمترمذکورشده باشدوباید که آخرکلام بادلیل ضم کرده بنگرندوانند که درکتب ودیگرسخن باین تفضیل کمترمذکورشده باشدوباید که آخرکلام بادلیل ضم کرده بنگرند واضطراب واستعجال ننمایند والله اعلم ومنه التوفیق

ذکر عشرہ مبشرہ رضی اللہ عنہم۔

(فَبَاقِي الْعَشْرَةِ الْمُبَشَّرَةِ بعدازخلفای اربعه فضل مرباقی عشره مبشره نام آن ده صحابه است که پیغمبرخدا صلی الله علیه وسلم) ایشانرابشارت به بهشت داده و فرموده۔

(ابوبکرؓ فی الجنة وعمر فی الجنة وعثمان فی الجنة و علی فی الجنة وطلحة فی الجنة والزبیر فی الجنة وعبدالرحمن بن عوف فی الجنة وسعیدبن ابی وقاص فی الجنةوسعید بن زیدفی الجنة وابوعبیده بن الجراح فی الجنة)

این ده تن خیار امت وافاضل صحابه واکابر قریش وقد وه مهاجرین واقارب مصطفی اند صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم ومرایشان راسوابق ومآثر دراسلام ثابت است که دیگر ان رانیست وبهشتی بودن ایشان قطعی است ولیکن این قطعیت بشارت محصوص بایشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشراندمثل فاطمهؓ وحسنؓ وحسینؓ وخدیجهؓ وعائشهؓ وحمزهؓ وعباسؓ وسلمانؓ وصهیبؓ وعمارؓ بن یاسرؓ رضی الله تعالیٰ عنهم اجمعین ۔ مثلاً وشهرت این ده تن بایں لقب به جهت وقوع بشارت است درحدیث واحد دروقت واحد وذکر آن درضمن عقائد بجهت اهتمام بشارت ایشان است ورد برمذهب اهل زیغ که درشان این اکابر تقصیر کنند وبراه سوء ادب روند۔

عوام خلق پندارند که بشارت بدخول جنت وقطع بدان مخصوص باین عشره است واین گمان غلط محض وجهل صریح است وبعضی ازطالب علمان عربیت خوان که نیم گامی ازجهله عوام بالاترند گویند که دیگر ان رانیز بشارت هست ولیکن بشارت این عشره قطعی است وازان دیگر ان ظنی وغیره بالغ بدرجه بشارت این عشره درقوت وشهرت وتواتر است ومنشأاین زعم عدم تتبع احادیث وتقصیر درخدمت این علم شریف است تجاوز الله عنهم وما این مبحث رادریں روزگار درکتابی مستقل مسمی به تحقیق الاشاره فی تعمیم البشارة به تفصیل وتحقیق بیان نموده واسامی اهل بشارت را از انچه در کتب احادیث درنظر آمده ذکره کرده

ایم وحق آنست که بشارت خلفای اربعهؓ وفاطمهؓ وحسنؓ وحسینؓ وامثال ایشان مشهوراست واصل بحد تواتر معنوی وبشارت باقی عشره نیز بحد شهرت رسیده بشارت بعضی دیگر احادباتفاوت مراتب آن وحکم در غیر مبشرین آن است که گویند مومنان ازاهل جنت اندو کافران ازاهل ناربی جزم وقطع درخصوص کسی بجنت به ناروتمام تحقیق آن ازکتاب مذکورباید جست وبالله التوفیق ـ

ذکر اهل بدر

فَاهلُ بَدْرٍ وبعد عشره مبشره فضیلت مراهل واقعه بدرراست که در سال دوم ازهجرت واقع شده وباعث ظهورعزت اسلام وانجاز وعده پروردگار عزاسمه که برسول مختار خودکرده بودگشته واعدای دین ازصنادید قریش مثل عتبه وشیبه وابو جهل واشباه ایشان لعنة الله علیهم اجمعین دران غزوه بجهنم رفته وپنج هزار ملائکه مسوّمین بنصرت مومنان در انجاغزاکرده وعشره مبشره هم ازاهل بدراند اِلاّ عثمانؓ که بجهت تمریض رقیهؓ بنت رسول اللهﷺ درمدینه مطهّره مانده بود وآنحضرتﷺ اورا نیزازاهل بدر شمرده در قسمت غنائم آن شریک گردانید ـ

اهل بدر سیصد وسیزده تن وهمه اهل بهشت اند قطعاً درشان ایشان واقع شده است که (**اِنَّ اللّٰهَ قَدْ اَطَّلَعَ عَلٰی اَهْلَ بَدْرٍ فَقَالَ اِعْمَلُوْا مَاشِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتَ لَکُمْ**)ودرجای دیگر فرموده که (**لَنْ یَّدْخُلِ اللّٰهُ النَّارَ**

رَجُلاً شَهِدَ بَدْرٍ وَالْحَدَيْبِيَّهْ)ودرحدیث آمده است که آن ملائکه در غزوه بدر حاضر بودند فضل وعزتی در در گاه الهی دارند که دیگران رانیست۔

ذکراهل اُحد

فَاُحُدٍ بعدازاهل بدر فضیلت مراهل غزوه احد راست که درسال چهارم واقع شده ابتلاي وشدتی باهل اسلام رسیده ودندان مبارك محمد مصطفیٰ ﷺ در انجامجروح شذه وخیال نکنند که دندان مبارك شریف بتمام ازبیخ برآمده وافتاده بودنه بلکه گوشه ای ازدندان وپاره ای ازوی شکسته بودوسیدالشهداء حمزهؓ بن عبدالمطلب ازشهداء احداست وهفتادتن از صحابه کرام در انجابه شرف شهادت رسیدند وعشرهٔ مبشره نیزداخل اهل احداند وسر گروه مشر کان در غزوه احدابوسفیان اموی بود که بعدازغزوهٔ بدرسو گندخورد وجماع زن وادهان بدن برخود حرام گرفته بودتاانتقام خودرا ازسیدالمرسلین ﷺواصحاب وی نگیرد واسلام ابوسفیان ومعاویه بن ابی سفیان بقول مشهور در عام فتح مکه است .

دربیان اہل بیعت الرضوان

فَاَهلُ بَيْعَةِ الرِّضوان بیعت الرضوان آن بیعت است که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه بارسول الله ﷺ نمودندچانچه درقرآن مجید می فرماید (**لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ المُؤْ مِنِیْنَ اِذْیُبَایِعُوْنَكَ تَحتَ الشَّجَرَةَ**)

ودرحدیث آمده است که(**لَایَدْخُلِ النَّارَ اَحَدٌ بَایَعَنِی تَحتَ الشَّجَرَةِ**)ایشان نیز بهشتیان اند۔

این ترتیب مذکوردرافضلیت مجمع علیه است که ابومنصور نمیمی نقل کرده وبعد ازین مذکورین سائر صحابه نیز بحسب فضائل ومآثر ی که ایشان راست درجات ومقامات تفاوت خواهند بود لیکن ازعلماتصریحی بدان منظور نمی گردد.والله اعلم۔

وبعد از صحابه فضل و کرامت بعلم وتقوی است که (**اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللّٰهِ اَتْقٰکُمْ**)وبعضی اولاداصحاب رانیز بترتیب آباء اثبات فضیلت کنندالااولادفاطمهؓ که از همه فاضل تراند.رضی الله عنهم اجمعین

وفاطمةُسَیِّدةُ نِساءِ اَهْلِ الجَنَّةِ وَالحَسَنُ ؓوالحسینؓ سَیدَ اشَبَابِ اَهْلِ الجَنَّة این مسئله را علیحد ه در عقائد ذکرکرده ایم از جهت قطعیت وی بزعم این نادانان که قطعیت بشارت رامحصوص بعشره مبشره دارند وهمچناں دارندکه علمابرزعم رفضه اهتمام به شان عشره کرده به تخصیص ذکر کرده انداگربرزعم ناصبیه اهتمام بذکراین سه تن پاك وذکرفضائل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشدواین حدیث دلالت داردبر فضل فاطمه رهرأؓ برتمامه نساء مومنات که عنوان نساء اهل الجنة شامل ایشان است حق از مریمؓ بنت عمران وعائشهؓ وخدیجهؓ کذا ذکره السیوطیؒ

فاطمہ واولاداواز همہ فاضلتر اند.

در بعضی احادیث تفضیل فاطمهؓ زهرامطلق واقع شده است چانچه این حدیث وامثال آن در بعضی احادیث مریم را رضی الله عنها از عموم نساء که زهرا رضی الله عنهارابرایشان تفضیل داد ه است استثناء کرده این احتمال مساوات وعکسی نیز داردودر جای دیگر فرموده که افضل نساء فاطمهؓ وخدیجهؓ وعائشهؓ ومریمؓ وآسیهؓ است وظاهر اینحدیث مساوات یا توقف ست ودرحدیثی دیگر آمده است که فاطمهؓ دراین امت مثل مریمؓ است در قوم خود یعنی فاضلتر از غیر خود تواند که اختلاف این اخبار بجهت تدرج اطلاع آ نحضرتﷺ باشد برفضیلت فاطمهؓ بوحی واعلام پرورد گار تاآخر عموم فضل وی برتمامه نسای عالم ثابت شد والله اعلم۔

بعضی از علماء عائشهؓ رافضل نهند بر فاطمهؓ ازجهت آنکه وی با پیغمبرﷺ در بهشت باشد وفاطمهؓ باعلیؓ ولا بدمقام ومکان پیغمبراعلی وارفع واشرف باشداز مقام علیؓ ولیکن دراحادیث واقع شده است که با فاطمهؓ خطاب کرده که من وتووعلیؓ وحسنؓ حسینؓ دریك مقام ویك مکان خواهیم بود۔

ونیز می گو یند که عائشه مجتهد ه بود ودرزمان خلفای اربعه فتویٰ می داد واجتهاد می کرد و گویند که عائشهؓ از خدیجهؓ افضل نساء عالم است۔

سیو طیؒ در فتاوی می گوید درین جاسه مذهب است اصح مذهب آنکه فاطمهؓ افضل است از عائشهؓ وبعضی بمساوات رفته وبعضی درتوقف مانده وبسیاری ازعلماء حنفیه وبعضی ازشافعیه بتوقف مائل اند وچون مالکؒ را ازان پرسیدند گفت (**فاطمهؓ بِضْعَةٌ منَ النَّبی**)فاطمه جگر پاره پیغمبراست (**وَلَاَاَفْضَلُ عَلَی بِضْعَةِ مِنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَحَداً**)من بر جگر پاره پیغمبر هیچکس رافضیلت نه نهم ۔

وامام سبکیؒ فرموده که انچه مختار ماودین ماست آن است که فاطمهؓ افضل است وبعد از وی مادرش خدیجه بعد ازان عائشهؓ ۔

سیوطیؒ می گوید که افضل نساء مریمؑ وفاطمهؓ است وافضل امهات المؤمنین خدیجهؓ وعائشهؓ است ودر خصائص خیضری مذکور است که در خدیجهؓ وعائشهؓ نیز اختلاف دارند وجماعت ازمتقدمین تصریح کرده اند که خدیجهؓ افضل است ودر بعضی احادیث آمده است که افضل واکمل نساء عالم مریمؑ بنت عمر ان وفاطمهؓ بنت محمد ﷺ وآسیهؓ امرة فرعون است ودربعضی روایات بجای لفظ آسیه امرأة فرعون بنت مزاحم واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانیؒ میفرمایدکه درین جاتصریح است بافضیلت فاطمهؓ زهرااز عائشة صدیقهؓومراد به نساء در حدیث(**فَضْلِ عَائِشَةِ عَلَی النِّسَاءِ کَفَضْلِ الثَّرِیْدِ عَلَی غَیْرِہ مِنَ الطَّعَامِ**) که دلیل افضلیت عائشهؓ است غیر نساء اربعه مذکوره باشد جمعا بین الادلّة انتهی۔

قال العبد الضعیف اصلح اللّٰه حاله که حق آن می نمایدکه وجوه

افضلیت مختلف است ولیکن ازاحادیث چنان معلوم میشود که فاطمهؓ احب اولاد بود نزدآنحضرت ﷺ وبعداز خدیجهؓ وعائشهؓ احب ازواج واگر نه وجوه فضیلت ومحبت مختلف دارند مشکل شودباانکه دربعضی احادیث دیگرآمده است که محبوب ترین مردم از جنس زنان پیش پیغبمر ﷺ عائشهؓ بودوازمردان پدرش ودرجای دیگر آمده که محبوب ترین نساء فاطمهؓ ومحب ترین مردان علیؓ بود بلکه بعض ازعلما گفته انداگر چه سخنی است در غایت شذ وذ که عائشهؓ فاضلتر است ازهر که غیر اوست حتی از پدرش که ابوبکر صدیقؓ باشد پس اگر نه حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن معنی ندارد ونیز افضلیت بمعنٰی کثرت ثواب حقیقت حال آن نزدباریتعالیٰ است وبحسب شرف ذات وطهارت طینت وپاکی جوهر هیچکس بفاطمهؓ وحسنؓ وحسینؓ ودیگر اهل بیت نر سد والله اعلم۔

بحث مؤمنات وغیره هیچکس بفاطمهؓ حسنؓ وحسینؓ ودیگر اهل بیت نرسد۔

(وَالْخِلَافَةَ بَعْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ ثَلٰثُوْنَ سَنَةَ ثُمَّ بَعْدَهَا مَلِكٌ وَإِمَارَةٌ)

ودر حدیث آمده است که **(وَالْخِلَافَةَ بَعْدِیْ ثَلٰثُوْنَ سَنَةً ثُمَّ یَصِیْرُ بَعْدَ هَامَلِکاً عُضُوْضاً)** میفرماید که خلافت که پس ازمن سی سال است وبعد ازسی

سال خلافت نباشد بلکه ملکی گزنده بود که از نیش وی کمتری بسلامت ماند وتمامی سی سال بشهادت امیر المؤمنین علیؓ مرتضی شد وتحقیق آن است که شش ماه ازسی سال باقی بود که امام المسلمین حسنؓ بن علیؓ بن ابی طالب دروی خلیفة بود وتمامی خلافت به مدت وی شد پس معاویةؓ وهر که بعد اوست خلیفة نباشد بلکه ملوك وامراء پاد شاهانند وانکه امرای عباسیة را خلفا گویند بمجاز واعتبارظاهر است۔

محقق حنفیة شیخ کمال بن همام در مسائره میگوید که تمامه اهل حق اتفاق دارند برآنکه معاویةؓ از ملوك است نه از خلفاء ومشائخ اهل سنت راخلاف است که وی بعد ازوفات امیر المؤمنین حضرت علیؓ امام باشد یانه بعضی گویند شدن وی ازتسلیم امام حسن است امر را بوی انتهی۔

ونکف عن ذکر الصحابة الا بخیر :

ونکف عن ذکرالصحابة الابخیر روش اهل سنت وجماعت آن است که صحابه پیغمبرراجزبخیر یادنه کنند ولعن وسب وشتم واعتراض وانکار برایشان براه سوءِ ادب نروند از جهت نگاهداشت نسبت صحبت بآن حضرت ﷺ وورود فضائل ومناقب ایشان در آیات واحادیث عمومًامثل (**مُحَمَّدٌرَّسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهٗ الآیة ومثل(رَضِیَ اللّٰه عَنْهُم وَرَضُوْعَنْهُ) وَاَصْحَابِیْ کَاالنُّجُوْمِ بِاَیِّهِم اقْتَدَیْتُمْ اِهْتَدَیْتُمْ وَاَکْرِمُوْاَصْحَابِیْ فَاِنَّهُمْ خِیَارُکُمْ اللّٰهُ اللّٰه فی اصحابی لاتتخذو هم من بعدی غرضًافمن احبهم**

فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی اللّٰه ومن اذاللّٰه فیوشك ان یاخذه)

آنچه از بعضی ایشان درمشا جرات ومحاربات تقصیر در حفظ حقوق اهل بیت نبوی ورعایت ادب بایشان نقل کنند بعد از تسلیم صحت آ ن اخبار ازان اغماض کنند وتغافل ورزندو گفته ناگفته وشینده ناشنیده انگارندزیراکه صحبت ایشان باپیغمبر ﷺ یقینی است ونقلهای دیگر ظنی وظن بایقین معارض نگردد ویقینی یظنی متروك نه شود ـ

بالجمله سرحد داراسلام وسنت بامعاویهؓ وعمروؓ بن عاص ومغیرهؓ بن شعبه واشباه وامثال ایشان است هرکه براه اتباع مشایخ سنت وجماعت رود گو زبان رااز سب ولعن ایشان بر بنددواگرچه بجهت تصور بعضی امور که قدر مشترکه ازان بسر حد تواتر رسیده است وار باب سیرو تواریخ نقل کنند باطن راوحشتی وخاطر راکدورتی دست دهد یاوجود آن وسلامت دراغماض و کف لسان است درآثار آمده است که درغزوه صفین شخصی راازجانب معاویهؓ نزد امیر اسیر کرده آورند یکی ازحاضران برحال وی ترحم آوردو گفت سبحان اللّٰه میدانم که وی مسلمان بود ومسلمان خوب بود حیف که آخرحال وی این چنین شد حضرت علیؓ فرمود که چه گوئی وی هنوز مسلمان است ـ

(بیان نهایت کار معاویہؓ وغیره)

بالجمله سب وطعن درایشان اگر مخالفت دلیل قطعی بود کفر است چنانچه قذف حضرت عائشهؓ بزنامعاذالله من ذلك كه طهارت ذیل وی ازان بنصوص قرآنی ثابت شده والابدعت وفسق بود وعلمای سنت وجماعت گویند که نهایت کار معاویهؓوامثال وی بغی وخروج است برامام برحق وخلیفه مطلق که علیؓ مرتضی باشد چنانچه درحدیث عمارؓبن یاسرؓ که بسرحدشهرت وتواترمعنوی رسیده است۔

(تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ تَدْعُوْهُمْ اِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُوْنَكَ اِلَى النَّارِ)اثبات آن میکند وآن موجب کفرومستوجب لعنت نگرددوازهیچ یکی ازعلمای مجتهدین وسلف صالحین لعن برایشان منقول نشده است که (اَلْمُوْمِنُ لَيْسَ بِلُعَانٍ) لعنت برخصوص شخصی اگرچه کافربود جائزندارند چه دانی که عاقبت کاراوباایمان وسعادت بودمگرآنکه به یقین معلوم شود که موت کاراوبایمان وسعادت بودمگرآنکه به یقین معلوم شودکه موت وی برکفروشقاوت است۔

ذکر یزید

تاآنکه بعض دریزید شقی نیزتوقف کنند وبعضی براه غلوو افراط درشان وی وموالات وی روند[۳] وگویند که وی بعد ازان که باتفاق

مسلمانان امیر شد اطاعت وی برامام حسین واجب شد(**نعوذ باللّٰه من هذاالقول ومن هذاالاعتقاد**) که وی باوجودامام حسینؓ امام وامیر شود واتفاق مسلمانان بروی شدجمعی ازصحابه که درزمان اوبودند واولاداصحاب هم منکروخارج ازاطاعت اوبودندنعم جماعه ازمدینه مطهره بشام نزدوی کرهاً وجبراًرفتندواوجائز های سنی ومائدهای هنی نزدایشان نهاده بعد از آنکه حال قباحت مآل اورا دیدند بمدینه بازآمدندوخلع بیعت ویکردندو گفتند که وی عدواللّٰه وشارب خمروتارك صلوة وزانی وفاسق ومستحل محارم است۔

بعضی دیگر گویند که وی امر بقتل آنحضرت نکرده وبدان راضی نبودوبعد ازقتل وی واهل بیت وی مسرور ومستبشر نشده واین سخن نیز مردودوباطل است چه عداوت آن بی سعادت بااهل بیت نبوی ﷺ واستبشاروی تقبّل ایشان واذلال واهانت اومرایشان رابدرجه تواترمعنوی رسیده است وانکارآن تکلف ومکابره است۔

بعضی دیگر گویند که قتل امام حسینؓ گناه کبیره است چه قتل نفس مومنه بناحق کبیره است نه کفر ولعنت مخصوص بکافران است ولیت شعری که ارباب این اقاویل باحادیث نبوی که ناطق اند بآنکه بغض وعداوت وایذاواهانت فاطمهؓ واولاداوموجب بغض وایذاواهانت رسول اللّٰه ﷺ است چه می گویندوآن سبب کفر وموجب لعن وخلودنار جهنم است بلاشك بموجب آیه(**اِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُوْنَ اللّٰه وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی**

الدُّنْیَا وَالآخِرَةِ وَاَعَدَّلَهُمْ عَذَابًامُّهِیْنًا)

وبعض دیگر گویند که خاتمت وی معلوم نیست شاید که اوبعدازارتکاب آن کفرومعصیت توبه کرده باشدودرنفس اخیربرتوبه رفته باشد ومیل امام محمد غزالی دراحیاء العلوم باین حکایت است۔

بعضی ازعلمای سلف واعلام امت مثل امام احمد بن حنبلؒ وامثال اوبروی لعنت کرده اند وابن جوزی که کمال شدت وعصبیت درحفظ سنت وشریعت دارد درکتاب خود لعن وی رااز سلف نقل کرده است وبعضی منع کرده اند وبعضی متوقف مانده اند۔

بالجمله وی مبغوض ترین مردم است نزد ما و کارها که این بدبخت بی سعادت درین امت کرده هیچکس نکرده بعدازقتل امام حسینؓ واهانت اهل بیت لشکر به تخریب مدینه مطهره وقتل اهل آنجافرستاده وبقیه ازصحابه وتابعین راامر بقتل کرده وبعدازتخریب مدینه امر بانهدام مکه معظمه وقتل عبدالله بن زبیرؓ کرده وهم دراثنای این حالت ازدنیا بجهنم شتافته دیگراحتمال توبه ورجوع اوراخداوند حق تعالی دلهای مارا اوتمام مسلمانان راازمحبت وموالات وی واعوان وانصاروی وهرکه بااهلبیت نبوی بدبوده بد اندیشیده وحق ایشان راپائمال کرده وباایشان براه محبت وصدق عقیدت نیست ونبوده نگاهدارد ومارااومحبان ماراومحبان ایشان محشورگرداند ودر دنیا وآخرت بردین وکیش ایشان دارد **بحرمة النبی وآله الامجادبمنه وکرمه وهوقریب مجیب آمین.**

وَالْمُجْتَهِدُ يُخطِئ وَيُصِيْب مذهب مختار آنست که مجتهد گاهی خطانیز کندووی درخطاکه کند معذوراست بلکه ماجورچه آنچه دروسع وی بود ازبذل مجهوداوکرد وافاضه ثواب بدست حق تعالی است ودر حدیث آمده است **(اِنْ اَخْطأتَ فَلَكَ حَسَنَةٌ وَاِنْ اَصَبْتَ فَلَكَ حَسَنَتَانِ)** وبعضی گویندکه هر مجتهد مصیب است وحق درشان وی همان است که مودای اجتهاد اوست واین اختلاف درفرعیات وعملیات واحکام فقه است چه اولی واحری بغالب ظن درین باب کافی است وجزم ویقین در کار نه والا دراعتقادیات مسائل کلامیه حق یکی است چه آن خبر است ازواقع ونفس الامرو واقع ونفس الامر جزیکی نباشدوشرائط اجتهادواحکام آن وتقلید غیر مجتهد مجتهد راوالتزام آن ورجوع ازان در محل خودمسطور است۔

بیان آنکه اهل قبله راتاقدر امکان بوجه قولی او کافر نباید گفت

وَلَانُكَفِّرُ اَحَدًا مِنْ اَهْلِ الْقِبْلَةِ اهل قبله رایعنی آنها که نماز بجانب قبله مسلمانان کنند وبه کتاب وسنت وتلفظ شهادتین کنند کافر نباید گفت اگرچه ازبعضی کلمات ایشان کفرلازم آید ولیکن مادام که التزام آن نکنند یالزوم درغایت ظهور نبود تکفیر نباید کردتاممکن است توجیه واصلاح حال مسلمانان باید کرد ومبادرت به تکفیر وتغلیظ نباید کردودر

حدیث آمده است که هر که دیگری را کافر گوید اگروی درنفس الامر کافرنبود قائل باالامر کافر گردد وحکم لعن نیزهمچنین آمده است اگرآنکس مستحق لعنت نبود لعن او بقائل عائد گردد پس احتیاط درترک لعن وتکفیر باشد والله اعلم۔

وَرُسُلُ الْبَشَرِ اَفْضَلُ مِنْ رُسُلِ الْمَلاَئِكَةِ وَرُسُلُ الْمَلاَئِكَةِ اَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الْبَشَرِ خواص بشر که انبیاء ورسل اندفاضلتر اندازخواص ملائکه که پیغمبران ورسولان ایشان باشندوعوام بشر که مرادبدان غیر انبیاء اندازاولیاء واتقیاء فاضلتراندازعوام ملائکه وخواص ملائکه فاضلتر اند ازعوام بشر دربنجااجماع است که اصلاً فرقی دران نیست دلیل برفضیلت بشر از ملك این گفته اند که حق سبحانه وتعالیٰ امر کردو ملا ئکه را بسجودآدم وسجوداعظم مظهر انواع خد مت است ومقتضا ئی حکمت امر اد نی است بخد مت اعلی وچون افضلیت آدم ثابت شد افضلیت تمامه انبیأبه ثبوت پیوست لعدم القائل با لفصل واین سخن از ایشان بغایت غریب است حکمتهای پروردگارتعالی راکه احاطه تواندکردکه چیست حکمتهای اورا اوداند گا هی اعلی را امر کندبخدمت ادنی تا کمال قدرت خودظاهر کند(**يَفْعَلُ اللّٰهُ مَايَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَايُرِيدُ**)تاآنکه بمذهب اهل سنت وجماعت رعایت حکمت بروی تعالی نیز واجب نیست مگر آنکه این دلیل راالزامی دازند بر معتزله که قائل اندبا فضیلت ملائکه دلیل دیگر آنکه طاعات و عبادات وتحصیل کمالات با علائق و عوائق اشق و اصعب

است ودر جزالت ثواب وخیریت جزااتم وادخل اگر مراد با فضیلت کثرت ثواب است این دلیل تمام است و لیکن نزاهتِ وتجرداز علائق جسمانی و کدورات هیو لانی ناظر درجانب افضلیت ملائکه است ولهذا بعضی اهل تحقیق بران رفته اند که حیثت مختلف است و نزاع لفظی است ازحیثیت صعوبت عبادت و شدت مجاهدت بشرافضل است وازجهت قرب بمبد أو نزاهب وتجرد ونورانیت ملائکه وکمال انسان وترقی او درانست که بقرب ملائکه برسد و بملکوت اعلی ملحق گرددوباز اگر بجامعیت انسان ومظهریت او مراسماء و صفات الهی راواستخلاف الهی تعالی اورا نظرافتد اینجانب راحج آید و گفته اند که دلیل متعارض است و مسئله ظنی است و یقین را بدان راه نیست وا للّٰه اعلم۔

باوجودآن اعتقادباید کرد که سید رسل محمد صلی اللہ علیہ وسلم سید کائنات وافضل مخلوقات است من الجن والانس والملائکة۔

بدانکه تفضیل انبیابرملائکه چنانچه تقریر یافت مذهب جمهور اهل سنت وجماعت است ونزد معتزله وبعضی اشاعره وملائکه افضل اندازبشر ومنقول ازامام اعظم ابو حنیفه کوفیؒ درین مسئله توقف وترددااست ازجهت تعارض ادله گویند که وی اول قائل بودبافضیلت ملك ازبشرودرآخرازان رجوع کرده بافضلیت بشرآمد،ومنقول ازقاضی ابوبکر باقلانی نیز توقف است ودرحقیقت جهل باین کیفیت قادح درایمان وکمال آن نیست وازامام تاج الدین سبکی که ازمشاهیر ائمه شافعیه است نقل کرده اند که

وی گفته است اگر کسی مدت عمراو بگذردو درخاطرش تفضیل انبیاء بر ملائکه خطورنه کند امید وارم که روزقیامت ازان سوال او نکند انتهی۔

وبعضی گفته اند که ظاهردران است که مسئله تفضیل درهر جاکه باشد همین حکم داشته باشد ومآل کلام اختلاف حیثیات وتعدد جهات است واللّٰه اعلم۔

بیان کرامات اولیاء معنی ولی تفسیر ارهاص والهام ومعجزه۔

وَكَرَامَاتُ الْاَوْلِيَاءِ حَقٌّ ولی عبارت است ازشخصی که بمزید معرفت ومواظبت طاعات واجتناب معاصی واعراض ازانهماك درلذات وشهوات مباحه موصوف باشداگر ازوی خارق عادتی بوجود آید رواباشد واین درحقیقت معجزه نبی است که این ولی ازامت اوست مثلاً معجزات آنحضرت ﷺ انواع اند بعضی از آنها پیش ازبعثت وقوع یافته وآن راارهاصات گویندوبعضی بعدازبعثت درحالت حیات ودیگر بعد رحلت وی ازتابعان وی که اولیای امت باشد بوجودمی آید این نیزازمعجزات اوست که دلالت برصدق وی وصحت دین وی میکند۔

وجود کرامات ازبعضی صحابه واولیای امت بطریق شهرت وتواتر ثبوت یافته است که تردد وانکارردرآنجامجال نباشد خصوصاً ازبعضی

اعاظم اولیا مثل غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادرجیلانیؒ وامثال ایشان امام عبداللّٰه یافعی رحمة اللّٰه علیه گفته است **کرامته بلغت حدالتواتر ومعلوم باالاتفاق مابلغت مثلها من احد من شیوخ الآفاق.**

بعضی گویند که کرامات ولی ازجنس معجزات نبی نباشد مثل شق قمر وسلام هجروسجده شجر مثلاًوبعضی گویند که صدور کرامات ازولی نه بقصد واختیار بود والبته بی متقارنت دعوی ولایت و کرامت بودحق آن است که هرچه ازنبی بطریق معجزه صادر گرددجائزبود که ازولی بطریق کرامت ظهوریابدوتخصیص وتقلید بعدم اختیار صحیح نیست هم بااختیار بود وهم بی اختیار و گاهی ازوبعضی ارباب تمکین که قدم صدق ایشان درمقام ولایت راسخ وثابت است بدعوی صادق نیز مقرون گردد ودرحقیقت این دعوی راجع بدعوی صدق۔نبی وصحت نبوت است(**قالو وکان الشیخ محی الدین عبدالقادر کثیر الدعوی بحق لحق فی**) حق وآنچه منافی است دعوی نبوت است معاذاللّٰه که ازاعدای دین ومستحق اهانت ولعنت گردد ۔

وجود کرامت شرط ولایت نیست ولی باشد که از وی هرگز کرامتی ظاهر نگردد واصل ولایت استقامت بردین است که **الاستقامه فوق الکرامه** وحکمت دراظهار اودر ابتداء تربیت سالك وتکمیل یقین اواست تادر جدد اجتهادسلوك چست وچالاك ترگردد ودر انتها برای ترتیب مردمان وازاله تردد وانکار ایشان بود۔

جمله اقسام خوارق چهار است

جمله اقسام خوارق چهار است اگر مقرون بایمان وعمل صالح نیست آن را مکرو استدراج گویند واگر بایمان وعمل صالح وکمال معرفت وتقوی بود آنرا کرامت نامند واگر مقرون بدعوی نبوت بود آن معجزه است وگاهی ازعوام مؤمنین واهل صلاح نیز چیزی ازین باب ظهوریابدآنرا معونت گویندو به حقیقت سحر وطلسمات وشعبده ازخوارق عادت نبودچه آن بمداخلت عمل واسباب بودکه هر که مباشرت آن اسباب کندبحکم جریان عادت بران مترتب کرددوچنانچه ترتب شفابرعلاج طبیب حاذق وخرق عادت آن است که نه اینچنین بود۔

وَلاَ یَبْلُغُ وَلِیٌّ دَرَجَةَ الاَنْبِیَاءِ وهیچ ولی بدرجه نبی نرسدزیرا که انبیاء معصوم اندازمعاصی ومامون انداز عزل وخوف خاتمت ومکرم اندبوحی ومشاهده ملك ومامورند به تبلغ احکام وارشاد انام بعد از اتصاف بکمالاتی که اولیاء دارند وبالجمله افضلیت نبی ازولی امرمتیقن ومقطوع به است وهرکه برخلاف آن اعتقاد کند کافراست صرح به العلماء.آنکه گفته اند که

الوَلایَةُ اَفضَلُ مِنَ النُّبُوَةِ ترجیح وتفضیل ولایت کند برنبوت نه تفضیل ولی چه ولایت قرب مع اللّٰه است واستقامت از جناب اقدس وی ونبوت انبیاء اخبار به خلق وافاضت کمالات برایشان ولابر که آن نسبت

شریف تروفاضلتر ازین نسبت بود ونبی جامع هر دو نسبت است پس فاضل تربود از ولی که صاحب نسبت واولی است وبس وباوجودآن این سخن موهوم حلاف مقصود است اطلاق آن جائز نباشد وقائل آن نیز معلوم نیست که کیست اگر مراد بدان ترجیح وتفصیل ولی بر نبی است باطل وواجب الرداست هر که گفته باشد۔

وَلَايَصِلُ العَبدُ اِلٰی حَیثُ یَسقُطُ عَنهُ الاَمْرُوَالنهی.بنده تاعاقل است بجائی نرسد که تکالیف شرعیه ازوی سقوط پذیر وچنانکه اهل الحاد واباح گویند که چون بنده بنهایت محبت رسید وصفائی قلبش حاصل شد وایمانش راسخ گشت امرشرح ازوی ساقط گردد پررودگار تعالیٰ بارتکاب کبائرش بدوزخ نفر ستد وعذاب نکند واین سخن کفر وضلالت است این از خدا بیخبر ان چه می گویند هرگاه که محبت غالب آمد وقلب صافی شدوایمان راسخ گردیدباید که طاعت وخد مت بیشتر وکامل ترگرددنه آنکه نقصان پذیرددوساقط شودگرفتن برآن وعذاب کردن درمشیت اواست تعالیٰ اگرخواهد نگیردواگرخواهدبگیر اماسقوط تکلیف صورت ندارد وبالاترازانبیا ء صلوات اللّٰه وسلامه علیه اجمیعن درمحبت ویمان کیست وحالانکه تکلیف درحق ایشان اتم واکمل است.

اینجاگویند که فعل انبیاء علیهم السلام برای تواضع وتشریع احکام است پس ترك آن از ایشان لائق نباشد واین قدر بفهمند که معنی تشریع چیست تشریع برای آن است که تامردم بدان عمل کنند وبراه اتباع ایشان

بروند پس مردم باید که عمل بکنند تامصلحت تشریع باطل نه گرددپس معنی تشریع عین ایجاب آمد وسقوط تکلیف بآن منافات دارد.

وَالنُّصوص یُحمَلُ علیٰ ظَوَاهِرِهَا واحادیث رابرظاهر ش باید گذشت وبی ضرورت تاویل نباید کرد وتحقیق این مقام وشرایط تاویل و جواز وعدم جواز آن ازکتاب التفرقة بین الکفر والزندقه که از مصنفات امام حجة الاسلام است باید طلب داشت واللّٰه الموفق۔

بیان مذهب باطنیه وملاحده

وَالعَدْلُ عَنهاالِیٰ مَعانٍ یَدَّعیهَااَهْلُ الباطِنِ اِلحادٌفرقه باطنیه وملاحده گویندکه از قرآن واحادیث معانی ظاهر مرادنیست مرادازان رموز واشارات باطن است که هیچ کس بدان پی نبرد مگر معلم ومعلم امام معصوم راگویند که معرفت حق بی تعلیم وی حاصل نه گردد واین سخن از زندقه والحاد است اگر معنی ظاهر مرا د نیست چندین نماز وروزه وطاعت و عبادات از شرایع واحکام ازکجاثابث شده وبچه چیز معلوم گردیده اواگرهیچکس را راه واصول بدان نیست پس انزال کتب وبیان شرایع چیست ومعلم که ایشان می گویند بالاتر از پیغمبر واصحاب واتباع وی که خواهد بود وایشان خود معانی ظاهررا اراده می نمود ند وبظواهر آن امر میفرمودند بحقیقت مقصود این ملاحده ابطال شریعت وافساد دین است خذ لهم اللّٰه ولعنهم۔

اهل تحقیق از ارباب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهر است قطعاً وباوجود آن دران رموز واشارات است که باظواهر منافات ندارد مثلا فرعون وموسیٰ در خارج هستند وقضایا ووقائع که میان ایشان وقوع یافته ثابت است وباوجود آن اگر آن را اشارتی بقضیه روح ونفس مثلا دارند صورتی دارد نه آنکه گویند اینجانه موسیٰ است ونه فرعون مراد همان روح ونفس است فقط **فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ** امر است بموسیٰ علیه السلام که درآمدن بوادی مقدس براه ادب رود ونعلین خودرا بکشد وپای برهنه بیاید وباوجود آن اشارت است باخراج کونین واسقاط آن از نظر درمقام قدس قرب ومحبت مولیٰ تعالیٰ نه آنکه اینجانه وادی مقدس است ونه موسیٰؑ ونعلین کفری یاوه ترونامعقول ترازین نباشد نسأل الله العافیة۔

وَفِیْ دُعَاءِ الاَحْیَاءِ لِلاَمْوَاتِ وَصَدَقَتِهِمْ عَنْهُمْ نَفَعٌ لَهُمْ ودردعاهای زندگان مرمرده ها را وصدقه دادن به نیت ثواب ایشانرا نفع عظیم است مرمرده ها راواحادیث وآثاردرین باب بسیار است ونماز جنازه نیزازین باب است ودر حدیث آمده است که برجنازه ایکه صدکس ازمسلمانان نماز گذارندوشفاعت طلبندالبته مغفور است۔

سعد بن عبادہؓ رامادرش فوت کرداز حضرت پرسید که افضل صدقات درین باب چه باشد فرموددادن آب مرتشنگان رابهترین صدقات وفاضلترین خیرات است پس سعدؓ چاهی کند وگفت هذالأم سعد ودرحدیث دیگر آمده است که **اَلدُّعَاءُ یَرُدُّالبَلاَءَ وَالصَّدَقَةُ تُطفِیُ غَضَبَ الرَّبِّ** دعاء ردبلا کندوصدقةآتش

خشم الهی راسرد گرد اند یعنی ازاحیاواموات دردنیاوآخرت ونیزدرحدیث آمده است که عالم ومتعلم چون برقریة بگذرندتاچهل روزعذاب، ازمقبره آن قریة برگیر ندازین جافضل علم وتعلیم وتعلم ظاهرشود که چیست ونیزثابت شود که نصب حافظ ومدرسین درمقابر محمود بود والله الموفق۔

واللّٰهُ مُجِيْبُ الدَّعْوَاتِ وَقَاضِيُّ الْحَاجَاتِ حق سبحانه بکرم وفضل خویش قبول کننده دعاها وبرآرنده حاجتهای بندگان است دعااگربه صدق وتوجه وحضور دل وتضرع وزاری بود البته بصدق مستجاب است یادر دنیا یادر آخرت واجابات دعارا شرائط وموانع است واکد شرائط حضورقلب واکل حلال است واشد موانع استبطا واستعجال یعنی گوید بسیار دعاکردم هیچ مستجاب نشدوباوجودعدم شرائط ووجود موانع فضل وکرم ورحمت پروردگار تعالیٰ باقی است۔

بالجمله دعامخ عبادت است که(**اَلدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ**) همچنانکه عبادات در اوقات مخصوصه باسباب خاص واجب بود دعانیز در وقت نزول بلاووجودعنا لازم گرددومشر وع ومندوب باشد فرمان باری تعالیٰ است(**اُدْعُوْنِیْ اَسْتَجِبْ لَکُمْ**)

ای اخی دست ازدعا کردن مدار
با اجابت یا ردائیت چه کار
پس دعاها کان زیان است ووبال
ازکرم می نشنود شان ذوالجلال

مثلاً مزارعی درحضرت سلطان نیاید واسپ تازی طلبد وسلطان دربدل آن گاوزراعت بوی عطافرماید این درصورت منع است ودر معنی اجابت بطریق احسن وانفع چه آن اسپ تازی سرو گردن اورامی شکند منعش ازان عین مصلحت ومحض لطف است۔ اگر بفهمد گاوزراعت درحق اوبهتر ازاسپ تازی است منع وتوقف اجابت دعادرفضول دنیاوی وشهوات نفس که از درگاه قرب دور اندازد وبعذاب آخرت کشدهم ازین باب است وکسی که مهم عن الله وحسن الظن بالله حاصل وقت اوشود منع وعطاء درحق اویکی باشد ازینجاست که گفته اند(**اَلْعَطَاءُ مِنَ الْخَلْقِ حِرْمَانٌ وَالْمَنعُ مِنَ اللّٰهِ اِحْسَانٌ**)ودعای کافر مستجاب نبود(**وَمَادُعَاءُ الکافِرِیْنَ اِلاَّ فی ضَلالٍ**)مگردراموردنیوی ودعای مظلوم مستجاب است اگرچه کافر بودوالله اعلم۔

وَیَجُوْزُ الصَّلٰوۃُ خَلْفَ کُلِّ برٍّ وَفَاجِرٍ جماعت در نماز از دست نباید داد ومقید بامام متقی ومتورع نباید بود وبجهت آن فضیلت جماعت که بی شبه ازسنن مؤکده آنحضرتﷺ است ترك نباید کردوآن قدر که آنحضرت راتاکید درالتزام جماعت واجتماع وایتلاف بود درجای دیگر نبود نعم اگر مردی صالح ومتقی برای امامت پیداشود بهتر والاهر که باشد نماز بجماعت باید گذارد هرچند که فاسق بود بشرطیکه فسق وفجور وی منجر بکفر نگرد دوعلم باحکام وارکان نماز وقدر مایجور ز به الصلوة ازقرآن یادداشته باشد ۔

وَنرىٰ الْمَسْحُ عَلىَ الْخَفَّيْنِ فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ اعتقاد مسح موزه از علامات سنت وجماعت داشته اند در حضر یکشبانه روز ودر سفر سه شبانه روز و گفته اند که علامت سنت وجماعت سه چیز است **تفضیل** الشیخین ومحبة الخُتَنَین والمسح علی الخفین ابوبکرؓ وعمرؓ رافاضل دانستن وعلیؓ وعثمانؓ رامحبت داشتن وجواز مسح موزه رااعتقاد کردن این سه چیز نشانه اهلسنت وجماعت است که اهل بدعت بدان قائل نیستند وامام حسن بصریؒ گوید هفتاد تن ازصحابه رادر یافتم که همه مسح خفین روامی داشتند

ازامیرالمؤمنین علی کرم اللّٰه وجهه ازان پرسید ندفرمود مسافرراسه شب وروز ومقیم رایك شب وروز بود این چنین شنیدم ازپیغمبر خداﷺدرجای دیگر فرموده است که اگر دین وشریعت بقیاس وعقل بودی پایان موزه بمسح اولی بودی ولیکن مدار دین برحکم شرع است مسح درشرع بروی موزه آمده است دیگر بدانکه اگرچه عزیمت درشستن پایهااست ومسح کردن برموزه رخصت افتدبه مصلحت قریب ترباشد۔

معنی سبک پنداشتن صغیره

وَاِسْتَحْلاَلُ الْمعْصِيَةِ صَغِيْرَةً كاَنَتْ اَوْ كَبِيْرَةً وَاِسْتِخفَافُها كُفرٌ گناه را صغیره باشد یا کبیره حلال دانستن وسبك داشتن کفر است اگر چه بغلبه شهوت وحکم بشریت بارتکاب آن مبتلا گردد ولیکن باید که آنرا گناه داند وبتقصیر خود معترف آید وسبك پنداشتن صغیره بآن نوع بود که آن را

هیچ نداند واصلا مستوجب عقوبت نه پندارد والا ظاهر است که صغیره سبك تراز کبیره است واثم وی کمتر از اواست۔

وَالْاِسْتِهْزَاءُ عَلَى الشَّرِيْعَةِ وَالْاِسْتِهَانَةِ بِهَا كُفْرٌ استهزاو سخریت اهانت شریعت کفراست چه آن علامت تکذیب وانکاراست۔

وَالْهَزَلُ بِالْكُفْرِ كُفْرٌ اگرتلفظ بکلمه کفربطریق هزل کند بی آنکه معنی او مراد دارد واعتقاد کند کافر شود چه هزل موجب استخفاف است وهرگاه استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولیٰ کفر باشدهرچند نداند که آن کلمه کفر است زیراکه جهل درین باب عذرنبود ونزد بعضی علمااگر کفر بودن آن نداند معذور است واین برتقدیری است که تلفظ بدان عمداًکنداماا گربطریق خطاوسهووسبقت لسانی برزبانش آید کفرنبود اجماعاً.

وَلَايُحْكَمُ بِكُفْرِ السَّكْرَانِ مست طافح که زائل العقل است وزمام اختیارش بدست نه وهذیان می گوید اگر کلمه کفر برزبانش آید اعتبار ندارد وحکم بکفر نباید کرداگرچه دیگرتصرفاتش طلاق وعتاق وبیع وشراء واقراراجایزدارند به جهت زجروتوبیخ وی۔واسلامش که درحالت مستی آردنیز جائز بودفرق آن است که کفر وردت امری مذموم است وزوال عقل عذر آ ن تواند بودبخلاف اسلام که مطلوب ومرغوب است بهر نوعی که باشد اثبات آن واجب بود ونزد شافعیؒ براویتی ازابو حنیفہؒ کفر سکران کفراست

راست دانستن مدعی علم غیب بہ اتفاق کفر است

وَتَصْدِیْقُ الْکَاهِنِ بِمَا یُخْبِرُبِهٖ عَنِ الْغَیْبِ کُفْرٌ کاهن که دعویٰ علم غیب کند تصدیق کردن وراستگودانستن اوراکفراست ودرحدیث آمده است که هر که پیش کاهن رود گفته اورا تصدیق کند بتحقیق کافر گردد بدینی که محمد ﷺ اورده است و کاهنان درعرب بسیار بودند که دعویٰ علم غیب میکردند وجن وشیطان خبرهابایشان میر سانند ومنجم درحکم کاهن است هر که تصدیق منجم کند و گفته اورا یقین داند نیز کافر است۔

بالجمله تاثیر کواکب واجرام علوی ومدخلیت اوضاع واحوال آنهارادرحرارت وبرودت وامطاروامساك ونضبح اثماروفواکه وامثال آن است قطعاًدرسمات آن اگر نیز هست درشریعت منهی است واگر درشرائع دیگر فرضادرست بوددرین شریعت غرامنسوخ بود این قدر درامتناع ازان کافی است نسأل الله العافیه۔

وَالْیَأْسُ مِنَ اللّٰهِ کُفْرٌ ناامیدی ازرحمت خداکفراست (**وَلاَ یَیْأَسَ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْکَافِرُوْنَ**) مسلمان هرچند گناه کند وبراه معصیت رود ازرحمت الهیش نااميد نبايد بودكه بتوبه بخشد واگر توبه هم نکند شاید بفضل و کرم از گناهان در گذرد۔

وَالاَمْنُ مِنَ اللّٰهِ کُفْرٌ ایمن بودن ازعذاب الهی تعالیٰ نیز کفر است

(لاَ یَامَنُ مَکْرَ اللّٰهِ اِلاَّ الْقَوْ مُ الْخاَسِرُوْنَ) مگردرلغت پوشیدن وفریب دادن بودمکر خداآن است که بنده رادر معصیت گذارد وابواب نازونعمت برروی اوبکشاید تامغرور شود وغافل گرددناگاه بگیردش ازان جاك که گمان ندارد والایمان **بین الخوف والرّجاء** گفته اند امیدواری چناں بایدکه اگر بشنود یك کس دربهشت خواهد رفت وبس امید دارد که آنکس من باشم وترس کاری بحدّی که اگر بداند که جزیك تن بدوزخ در نرودبتر سد که آن یك تن من باشم.

(قطعه)

آنهاکه خواص در گهه تکریم اند   دهشت زدگان عالم تسلیم اند
نومید مشو که رحمت حق عام است   مغرور مشو که خاصگان در بیم اند

ونیز گفته اند که درحالت حیات خوف غالب باید وچون وقت رحلت دررسدرجاپیش آیدعلامت سعادت این است ودرتاخیررجا که گفته۔ اند **(اَلاِیْمَانُ بَیْنَ الْخَوْفِ وَالرجاَء)** رمزی بدین معنی تواند بود یااشارتست بغلبه خوف بررجا **(اِعْلَمُوْ اَنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ وَاَنَّ اللّٰه غَفُوْرٌ الرَّحِیْم)**

للّٰه الحمد که ختم رساله بررجاء مغفرت ورحمت آمد عاقبت بخیرباد۔

تمت باالخیر

تفسير يعقوب چرخی

تصنيف

مولانا يعقوب چرخی

الرحيم اكيڈمی

التبيان في آداب حملة القرآن

تأليف

أبي زكريا يحيى بن شرف الدين النووي الشافعي

٦٣١ - ٦٧٧ هـ

ويليه

فتح الكريم المنان في آداب حملة القرآن

تأليف

علي بن محمد المعروف بالضباع المصري

د.

الرحيم اكيڈمی

الكافية في النحو

لابن الحاجب المتوفى ٦٤٦هـ

تحقيق وتقديم وتعليق

الدكتور / طارق نجم عبدالله

الناشر

د. محمد عبدالرحمن غضنفر

الرحيم اكيڈمی

أوجز السير لخير البشر

صلى الله عليه وسلم

تأليف

تحقيق

الأستاذ هلال ناجي البغدادي

اللوامع السنية في السيرة النبوية

تأليف

تلخيص السيرة الصغرى

حقوق الطبع محفوظة للناشر

د.

الرحيم اكيڈمی

جامع الصلوات

لجمع الصلوات على سيد السادات صلى الله عليه وسلم

العلامة الشيخ يوسف بن إسماعيل النبهاني

حقوق الطبع محفوظة للناشر

الرحيم اكيڈمی

هداية النحو

للعلامة الشيخ سراج الدين عثمان الأودي الهندي

تصحيح وتعليق

السيد قاسم الحسيني

حقوق الطبع محفوظة للناشر

د.

الرحيم اكيڈمی

فرامین نبوی

ترجمہ وشرح

مکاتیب النبی ﷺ

تالیف

از

الرحيم اكيڈمی

كتاب الآثار

التعليق المحسن على كتاب الآثار

الإيثار بمعرفة رواة الآثار

الاختيار في ترتيب الآثار

الرحيم اكيڈمی

المدخل في اصول الحديث

تبصره

الرحيم اكيڈمی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

اعتقاد نامہ منظوم

تصنیف

حضرت مولانا نور الدین عبد الرحمٰن جامیؒ

الناشر

د/ محمد عبد الرحمٰن غضنفر

مؤسس و مدیر

الرحیم اکیڈمی

اے ۱/۷، ناظم نگر پوسٹ آفس لیاقت آباد، کراچی ۱۹

فهرست مطالب

192

شیخ جامی رح مرد علم وأدب

نورالدین عبدالرحمن ابن احمد بن محمد دشتی ازاساتیدمسلّم نظم ونثرفارسی درقرن نهم هجری است رضی الدین عبد الغفور که یکی ازشاگردان خاص اوست درشرح حال او می نویسند.

ولادت:...... حضرت ایشان درخرجردجام بوده است در وقت عشاء شب۲۳ماه شعبان سال ۸۱۷هجری لقب اصلی ایشان عمادالدین ولقب مشهورنورالدین است واسم ایشان عبد الرحمن ودربیان تخلص خودفرموده اند:

مولودم جام ورشحه قلمم
جرعهٔ جام شیخ الاسلامی است
لا جرم در جریدهٔ اشعار
بد و معنی تخلصم جامی است

وی به سبب مولد خودجام ونیز بجهت ارادتی که بشیخ الاسلام احمدجامی (متوفی در۵۳۶)داشته به جامی تخلص کرده است.اودرقصیده ٔ که مختصری ازاحوال خودرابنظم آورده گوید:

بسال هشتصد و هفده زهجرت نبوی
که زد زمکه به یثرب سرادقات جلال
زاوج قلهٔ پرواز گاه عزوقدم
بدین حضیض هوان سست کرده ام پروبال

پد روی احمد بن محمد دشتی از مردم دشت اصفها ن بوده وجدّ اومحمد دختر اما م محمدشیبانیؒ را در عقد خود داشته واحمد پدرایشا ن از او متولدشد ه است وازآنجا به خر جر دجا م رفته اند وجا می در آنجا چشم بجهان گُشودباعتبا رموطن اصلی ابتدا تخلص به دشتی میکرده وبعدها بجها تی که ذکرشد به جامی تخلص کرد.

تحصیلات جامی:...... مؤلف"رشحات"درباب تحصیلات وی می نویسد..
"چون ایشان درصغرسن همراه والدگرامیش به رات آمده انددرمدرسه نظامیه اقامت کرده اندوبدرس جنید اصولی که درزبان عربی بسیارماهربوددرآمده اند.و"مطول"را درمحضر ایشان تلمذکردندوپس ازآن بدرس مولاناخواجه علی سمر قندیؒ که از بزرگان تلامذهٔ میر سید شریف جرجانیؒ بوده درآمده وسپس بدرس مولاناشهاب الدین محمد جاجرمیؒ که درسلسله تلمذبه سعد الدین تفتازانی میرسددرآمده وعلوم ادب عربی رادر محضر اساتید مذکور فراگرفت وپس از آنکه به سمر قند آمد بدرس قاضی زاده که از محققان عصربوددر آمدوبهیأت ونجو م اشتغال پیداکرد وبمرتبهٔ ازفضل رسید که شهرت وی همه جارا فراگر فت ودر فنون ادبی وعلوم عقلی ونقلی ومعارف یقینی ماهر گردید"وخودوی در قصیدهٔ سابق الذکر گوید:

درآمدم پس ازآن درمقام کسب علوم
مما رسان فنون را فتاده در د نبال.

وعلومی راکه بتحصیل آن پرداخته چنین بیان کرده:نحووصرف ومنطق وحکمت مثانی وحکمت اشراقی وحکمت طبیعی وحکمت

ریاضی وعلم فقه واصول فقه وعلم حدیث وعلم قرأت قرآن وتفسیر آن آنگاه مراحل سیروسلوك خودرایکایك شرح داده پس ازآن بذکر شاعری خویش وارد شده و گوید:

زطورطور گذشتم ولی نشد هر گز
زفکر شعر نشد حاصلم فراغت بال
هزار بار ازا ین شغل توبه کردم لیك
ازآن نبود گریزم چو سایر اشغال.

جامی وفنون طریقت۔

وی درفنون طریقت پیروسلسله نقشبندیه بودوبشرف دامادی وی اختصاص یافته است.وسه واسطه بحضرت خواجه بزرگ بهاء الدین معروف به نقشبندمیرسدچه ایشان نسبت از حضرت مولانا نظام الدین خاموش داشته اند وخدمت ایشان نسبت ازخواجه علاء الحق والدین المشتهربعطار گرفته اندوخواجه علاء الدین مرید خواجهٔ بزرگ بودهَ اندجامی بامشایخ عصر خودملاقاتهائی داشته اند که ازجلمه آنان خواجه محمد پارسا ودیگر مولانافخرالدین لورستانی ودیگر خواجه برهان الدین اونصر پارساودیگر خواجه شمس الدین محمدکوسوئی ودیگرمولانا جلال الدین پورانی ودیگرمولاناشمس الدین محمدأسد وآنگه تاآخرعمررشته ارادت اورابرگردن داشته خواجه ناصرالدین عبیدالله معروف بخواجه احراربوده است.خواجه اخیرالذکر مرشدطائفهٔ

نقشبندیه درخراسان وماوراء النهر ومعاصرجامی بوده وجامی بعظمت وجلال اوهمه جااذعان کرده واورااستادومخدوم خود خوانده است.

فرزندان وخویشان جامی۔

جامی چهارپسرداشت که اولی یك روزه ودومی یکساله وچهارمی چهل روزه بودند که ازدنیارفتندوفرزندسوم ایشان خواجه ضیاء الدین یوسف بود که درشب چهارشنبه نهم شوال سال ۸۸۲ بدنیا آمده.جامی رابرادری بوده است موسوم به مولانا محمدکه شرح حال وی درمجالس النفائس آمده وظاهراً مردفاضلی بوده درموسیقی مهارتی داشته ودر زمان جامی ازجهان درگذشته واودروفات برادرمرثیهٔ بطرز ترکیب بندساخته است.

مسافرتهای جامی۔

١- درکودکی ازجام بهرات آمده وپیش خواجه علی سمرقندی درس خوانده است.

٢- درجوانی درزمان شاهرخ ازهرات بسمرقند رفته

٣-مراجعت ازسمرقندبهرات وملاقات باقوشچی وسعدالدین کاشغری.

٤-مسافرت بمروبرای زیارت خواجه عبدالله احرارؒ.

٥و٦-مافرت دوم وسوم بسمرقند برای زیارت خواجهء مذکور.

۷–مسافرت بحجاز ازخراسان وعبوراز همدان کردستان بغدادمدینه مکه دمشق حلب تبریزاین مسافرت طولانی ترین ومهمترین مسافرتهای جامی است.

طبع شعر۔

حقاکه جامی درفن شعر وشاعری شهرهٔ روزگار واستاد مسلم زبان پارسی بوده وبحق بخاتم الشعراء لقب یافته است زیرادستگاه شعر وشاعری باسلوب اساتید قدیم خراسان وفارس وعراق بمرگ اوبرچیده شد وتاقرن سیزدهم ستارهٔ درخشانی که ازقدراول شمرده شود درافق ادب پارسی طلوع نکرد.وی درآداب عربی وصنعت ترجمه واحاطهٔ درفنون ادب عربی کمال تبحرداشته واین معنی هم ازاشعار وی لائح وواضح است.

تاثیر اساتید سخن در جامی

جامی بلون شك تحت تأثیر اساتیدماقبل خودبوده وازمطالعه سخنان وی بخوبی معلوم میشودکه تاچه پایه قوت طبع وکمال شاعری اومرهون مطالعهٔ دواوین وآثارشاعران بزرگ می باشد.خودوی نام بعضی ازاساتیدشعررابااادب وحرمت نام برده چنانکه غزلسرائی خویش رابه اسلوب کمال خجندی منسوب داشته ودرپایان یکی ازغزلهای خودبدان اشاره کرده:

یافت کمال سخنش تاگرفت
چاشنئی از سخنان کمال .

وازخاقانی نیزدرقصیده که باقتهای ازوی گفته چنین یادمیکند:

سخن آن بودگزاول نهاداستادخاقانی

بهمخانه گیتی پی دانشوران خوانش

وهمچنین ازنظامی وامیرخسرودهلوی درمثنویات باحرمت نام برده درقطعه که تحول دوران شاعری خودراشرح داده روش مثنوی سرائی خویش رابه این دواستاد منسوب دانسته و گوید:

نظامی که استاد این فن وی است

دراین بزمگه شمع روشن وی است .

زویرانهٔ گنجه شد گنج سنج

رسانید گنج سخن رابه پنج

چو خسرو بآن پنج هم پنجه شد

وزآن بازوی فکرتش رنجه شد.

ونیزازمولاناجلال الدین رومیؒ باحترام یادکرده وبطورکلی درمثنویات ازاساتیدی مانند:فردوسی خاقانی ،انوری، عنصری، ظهری فاریابی،کمال اصفهانی، سعدی ،حافظ، کمال خجندی، وبعضی دیگر ازشعراء باحترام نامبرده است.

عقیده جامی۔

ازمطالعه آثارش چنین برمی آید که مبادی اودرعلوم ظاهری ازاصول مبتنی براصول عقائدمتکلمین ودرفروع بمذهب حنفی بوده است چنانچه که علامه عبدالحی لکهنوی شرح حال آنرادر کتاب خودش "الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه" آورده است ونیزپدرآن ازنواسه های امام محمد شیبانی رحمه الله است که یکی ازشاگردان أجل امام اعظم بشمارمی رود

امادرعلوم باطنی سالك مسلك طریق عرفان وتصوف بوده وسلسلۂ ارادت نقشبندیۂ ماوراء النهررابر گردن جان داشته است.

خلاصه اینکه موافق مشهوروآثار جامی وی سنی المذهب وصوفی المسلك وماتریدی العقیده وحنفی المذهب ونقشبندی الطریقه بوده است.

تألیفات وآثار جامی

تألیفات وی را از ریحانه الادب که متأخرترین تذکره است نقل میکنیم:

۱ – اشعةاللمعات۔ که شرح کتاب لمعات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی مشهوربه عراقی است که به امرعلیشیرنوائی آن کتاب راکه مشتمل برحقائق عرفانیه میباشد شرح کرده است

۲ ـ اعتقادنامه۔ کتاب حاضر که منظومه ایست.

در اصول اعتقادات اسلامی

۳ـ بهار ستان ـ که برای فرزندنش ضیاء الدین یوسف دروقتی که ده ساله بوده وبه آموختن مقدمات زبانی عربی اشتغال داشته وبروش گلستان سعدی تألیف کرده است ـ

٤ـ تاریخ هرات ـ

٥ـ تحفة الاحرار که یکی از مثنویات کتاب هفت اورنگ جامی است وآنرا بسبك مخزن الاسرار حکیم نظامی سروده ودر پایان آرد :

ماشطه خامه چوآراستش ازقبل من لقبی خواستش

تحفةالاحرار لقب دادمش تحفه به احرارفرستادمش

٦ـترجمهٔ قصیدهٔ میمیهٔ فرزدق.قصیده معروفی که فرزدق در مسجدالحرام درمدح حضرت سجادؒسروده است وجامی آنرابفارسی ترجمه کرده است:

۷ـتفسیرالقرآن.

۸ـچهل حدیث

۹ـخاتمه الحیوة یك منظومهٔ مثنوی است که درآخر عمرسروده است .

۱۰ـخردنامه. آخرین مثنوی کتاب هفت اورنگ جامی است.

۱۱ـالدرة الفاخرة ـشرح وتفصیل مذهب حکماوصوفیه است.

۱۲ـدیوان اشعارکه شامل قصائدوغزلیات وقطعات ورباعیات میباشد ودر حدود هشت هزار وهفتصد وپنجاه بیت است ودونسخهٔ خطی

آن بشماره های۳۳۳و ۳۳٤در کتابخانه مدرسه سپهسالارجدید موجودموجوداست.

۱۳-رساله‌ء درمعما.

۱٤-رشح بال درشرح حال-قصیده ایست که شرح مختصری ازاحوال خودرابنظم آورده است.

۱٥-سبحة الانوار-یکی ازمثنویات هفت اورنگ

۱٦-سبعۀ جامی-عنوان دیگری است برای هفت اورنگ.

۱۷-سلامان وابسال.

۱۸-سلسلة الذهب.هردو (کتاب اخیر)ازمثنویات هفت اورنگ اند.

۱۹-شرح تائیۀ ابن فارض.

۲۰-شرح فصوص الحکم محی الدین ابن عربیؒ این شرح در حاشیهٔ جواهرالنصوص عبدالغنی نابلسی درمصربچاپ رسیده است-

۲۱-شرح قصیده برده.

۲۲-شواهد النبوة.

۲۳-فاتحة الشباب این کتابرادراوائل جوانی بنظم آورده است.

۲٤-الفوائد الضیائیة-شرح کافیه ابن حاجب که کتابیست درنحو واین شرح معروف است بشرح جامی ومکرربچاپ رسیده است.ودر نظام درسی حوزه های علمیه هندپاکستان وغیره تدریس می شود.

۲٥-لوامع -شرح قصیدهٔ همزیۀ ابن فارض.

۲٦-لوایح رساله مختصریست بفارسی که به نثرمسجع ومشتمل بربرخی

نکات عرفانی است.

٢٧-لیلی ومجنون یامجنون ولیلی یکی ازمثنویات هفت اورنگ است.

٢٨-مناقب خواجه عبدالله انصاریؒ.

٢٩ -مناقب ملای رومیؒ.

٣٠-نفحات الانس من حضرات القدس.

٣١-النفحة المکیۀ.

٣٢-نقدالنصوص فی شرح نقش الفصوص محی الدین ابن عربی.

٣٣-واسطة العقد-این کتاب راجامی دراواسط زندگانی خود برشتۀ نظم آورده است.

٣٤-هفت اورنگ که بسبعة جامی مشهور وشامل مثنویهای زیر:سلسلة الذهب،سلامان واسال، تحفة الاحرار،سبحة الابرار، خردنامهء اسکندری، مجنون ولیلی،یوسف زلیخامیباشد.

٣٥-یوسف وزلیخاکه آن هم یکی ازمثنویات کتاب هفت اورنگ است.

وفات جامی

جامی درهفدهم محرم سال هشتصد

ونودوهشت هجری قمری درسن هشتاد ویك سالگی درهرات

درگذشت شعر زیردر باره تاریخ وفات اوست:

سلطان ملك دانش.جامی که یافت درخلد

از بادهٔ و صالش ار واح قدس جامی

تاریخ فوت او رااز عقل خواستم گفت

آه از فرا ق جامی، آه ازفراق جامی (۱) ـ

به امیداینکه خداوندمتعال همه ماراتوفیق استفاده هرچه بیشتراز

آثارشییخ جامی عنایت فرماید. والسلام

عبدالعزیزیحیٰ سعدی متخصص فی الحدیث النبوی الشریف

جامعة العلوم الاسلامیه علامه بنوری تاون کراچی ۲ ربیع الاول سنه

۱٤۲۱ھ ق.

---

(۱) برای تفضیل بیشترحالات زندگیش مراجعه شودبه"ریحانة الأدب"وکتاب جامی" "تالیف آقای حکمت ورجوع به"روضات الجنات"وکتاب الفوائدالبهیة "تالیف علامة الامام لکنهوی،شذرات الذهب"تالیف عبدالحی حنبلی و آتشکده آذر وزرکلی ومقدمه جلد سوم ادوار دیرن مجالس النفائس" ومعجم المطبوعات"وقاموس الاعلام"وحبیب السیر"وریاض العارفین " واز سعدی تاجامی " ونیز لغت نامه دهخدا

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

بعد حمد[1] خدا ونعت[2] رسول — بشنواین نکته[3] رابسمع قبول

که نخستین[4] فریضه برعاقل — عاقلی[5] کزبُلوغ شد کامل

نیست بیرون ازین که بپذیرد — دردل وجان خویشتن گیرد

بعدازان بی تردُّد وانکار — بزبان هم زنددَمِ اقرار

صفت ایمان مجمل

کآفر یننده ایست آدم را — بلکه ذرات[6] جمله عالم را

کزعَدَم[7] شان رَهِ وُجود نمود — جاودان هست وبود وخواهد بود

هست بی تهمت[8] شُماریکی — نیست اندریگانگیش شکی

کرد بَعثِ محمد عَرَبی — تاشودوخلق را رسول ونبی

هرچه ثابت شودبقول ثقات[9] — که محمد علیه ألف[10] صلوٰة

داد مارا خبَر بموجب[11] آن — واجب آمدهمان زمان ایمان

این بود مُجمل[12] سخن بی قیل — شَرح آن گوش کن علی التفصیل

(۱) ستایش(۲)نعت بالفتح وصف کسی۱۲ق۔(۳)نکته بالضم سخن که دردل موثرشود۱۲۔(٤) نخست بروزن درست بمعنی اول وابتدا۱۲ب۔

(۵) که ازبالغ شدن عقل او کامل شده باشد ۱۲۔

(٦) مورچه خردسرخ (۷) یعنی جمله عالم راموجود کرد۱۲۔

(۸) یعنی حق تعالیٰ رامعدو دنتوانگفت چه عددحادث او قدیم۱۲۔

(۹) جمع ثقه یعنی مردم معتبر۱۲۔ (۱۰)بروی هزاردرود۱۲

(۱۱) موافق۱۲(۱۲)خلاصه۱۲

در بیان وجوب وجود حق سبحانه تعالیٰ شانه

هرکراعقل خرده بین[1] باشد	پیش وی این سخن یقین باشد
کاسمان وزمین وهرچه دَرو	باشد ازجسم وجان چه کهنه چه نو
نیست آنرازصانعی چاره[2]	که بودفیض بخش همواره[3]
خانه بی صنع خانه سازکه دید	نقش بی دست خامه[4] زن که شنید
هرچه آوردسوی هستی پی	یافته هستی[5] وبقا[6] ازوی[7]
نی عرض ذات اوست نی جوهر	هرچه بندی خیال ازان برتر
همه محتاج اونشیب[8] وفراز	اومُبَرّا[9] از احتیاج ونیاز
اول او بود کائنات[10] نبود	یافت زوجمله کائنات[11] وجود
آخراوماند[12] ونماند کس	کُنه[13] اورا جز اونداند کس
ازهمه درصفات وذات جدا	لَیسَ شَیٔ کَمِثلِه[14] أبَدا

در بیان وحدت ذات پاک حق سبحانه تعالیٰ شانه

واحد[15] است وبذات خویش اَحد[16]	وَحدَتی برتر ازشمار وعَدَد
هرکراوحدتش شودمَشهود[17]	ازعَدَد فارغ است وازمعدود

(١) باریك بین١٢ (٢) گریز١٢ (٣)همیشه١٢ (٤)نقاش ١٢

(٥) وجود١٢

(٦) باقی معدن١٢ (٧) ای ازان صانع ١٢ (٨)پستی وبلندی١٢ (٩)پاك١٢

(١٠)مخلوق١٢ (١١)خلق١٢ (١٢)خواهدماند١٢ (١٣)جوهرذات١٢

(١٤) نیست چیزی مثل او گاهی١٢ (١٥) یعنی مرکب ازاجزانیست ١٢

(١٦) ای یکتاست که کسی شریك وی درذات صفات نیست ١٢

(١٧) ظاهر١٢

سَاحَت (۱) عِزَّتش بود زآن پاك	که کند کَس تَوَهِّم (۲) اشراك
رَه بِامکان نیافت همتایش (۳)	تنگنای محال شد جایش
گرخدابودی ازیکی افزون	کَی بماندی جهان بدین قانون (۴)
درِفیض وجود بسته شدی	تارُوپودِ بَقا (۵) گُسسته شدی
همه عالَم عَدَم شدی باهم	بلکه بیرون نیامدی زعَدَم
داندآن کِشْ زعقل باشد بهر (۶)	که دوشَهُ راچو جاشودیکشهر
سِلْكِ (۷) جمعیت ازنظام افتد	رَخنه (۸) درکارخاص وعام افتد

بیان اجمالی اسماء و صفات حق سبحانه تعالیٰ شانه

بصفات (۹) کمال موصوفست	بنُعُوتِ جَلَال (۱۰) معروف ست
باشد اسماء (۱۱) اوچنان بسیار	که بود برتر ازقِیاس وشمار
درخبر گرچه (۱۲) هست صدکم یك	هست نسبت بآنجناب اَندك

(۱) میدان ۱۲ (۲) ای شریك باری راتَوَهّم هم نتوانکرد ۱۲

(۳) همزادوهمجنس اووجوداوممکن نیست بلکه محال است ۱۲

(٤) طریق ۱۲ (٥) یعنی بقای عالم ممکن نبودی ۱۲ (٦) بهرمخفف بهره یعنی حصه ونصیب ۱۲ (۷) یعنی انتظام جهان برهم شود ۱۲ (۸) شگاف وخلل ۱۲

(۹) چونکه اسماء اکثر دال می باشد برصفتی ازصفات لهذاقاعده کلیه است که که موصوف بصفات بسیاز میباشد نامهای اوهم بسیار می باشند ۱۲

(۱۰) یعنی صفات باری تعالیٰ همه کامل اند ۱۲ (۱۱) بزرگی ۱۲

(۱۲) درصحیح بخاری وغیره مرویست که بدرستیکه خدای تعالی راست نودونه نام که هرکه یاددارد آنها راداخل شود ببهشت ۱۲

ورچه باشد هزارویَك مشهور	نیست اندرهزارویك مَحصور
همه پاك ازشَروبَری(۱) ازشَین(۲)	همه باذات ونه غَیره عَین

بیان صفت حیات حق سبحانه تعالیٰ شانه

ازصفاتش یکی حَیَات آمد	که اِمام(۳) هَمه صفات آمد
نه حیاتش بروح ونفس وتن ست	بلکه اوزنده هم به خویشتن
اوبخود زنده است وپائینده	هست زندگان دگرباو زنده

بیان صفت علم حق سبحانه تعالیٰ شانه

هست بعداز حیات عِلم وشُعور(۴)	عِلمی ازسَبْق(۵) جهل وفِکرت(۶) دور
متعلِّق بجمله کُلّیات	متجاوزِ ازان بجرئیات
ذرهٔ نیست درمکین ومکان	که نه عِلمش بود مُحِیط بآن
عدد ریگ در بیابانها	عدد برگها به بستانها
همه نزدیك او بود ظاهر	همه در عِلم(۷) او بُود حاضر

بیان صفت ارادت ومشیت حق سبحانه تعالیٰ شانه

وزپیٔ آن بود ارادت وخواست(۸)	خواستی لایزال بی کم وِ کاست
فعلهائی(۹) که از همه اشیا	نوبنودر جهان شود پیدا

(۱)بدی۱۲(۲)عیب۱۲(۳)پیشوا یعنی اول زندگی باید تاعلم وارادت وقدرت وغیره ثابت. شوند۱۲۱۲(٤) دریافتن خبری۱۲(۵)یعنی علمش خیال نیست که اول چیزندارند بعد ازان درثابت کندیافکرنموده علمش حاصل کنند۱۲(٦)پیش بودن نادانی وفکر۱۲(۷)چه علم حق تعالیٰ همه حضورست چنانکه درعلم منطق ثابت شده۱۲(۸) خواهش۱۲(۹) کارها ۱۲

207

گرارادی [۱] بود چوفعلِ بَشَر [۲]	وَرطبیعی بود چومیل حَجَر [۳]
مُنبعِث [۴] جمله ازمشیت [۵] اوست	مُبتنی [۶] برکمال حکمت اوست
نخلَد بی ارادتش خاری	نگسلد بی مشِیَّتش تاری
فی المثَل [۷] گرجهانیان [۸] خواهند	که سرِموئی [۹] ازجهان کاهند
گرنباشد چنان ارادت او	نتوان کاستن سَرِیك [۱۰] موی
ورهمه درمقام آن آیند	که بران ذرّهٔ [۱۱] بیفزایند
ننهد بی ارادتِ اوسود	نتوانند ذرّه افزود

بیان صفتِ قدرت حق سبحانه تعالیٰ شانه

بعد ازان قدرتی بود کامل	مر مرادات [۱۲] راهمه شامل
درهمه کارو در همه حالت	کارگربی تَوسُّطِ [۱۳] آلت
اثرآن بَهَر عدم که رسید	رَخت [۱۴] با [۱۵] خطّه [۱۶] وجودکشید

بیان سمع وبصر حق سبحانه تعالیٰ شانه

هریك ازوصف سمع ووصف بصر	نسیت جز علم معنی دیگر
نیست ازگوش سرشنیدن او	نیست موقوف دیده دیدن او
بشنودخواه دور یا نزدیك	بیند اَرُروشن ست ودرتاریك
حال هرممکن بَکَتْمِ [۱۷] عَدَم	بیندوداند ونه بیش ونه کم

(۱) اختیار۱۲ (۲) آدمی۱۲ (۳) سنگ۱۲ (٤) پیداشونده (۵) ارادت۱۲ (٦) موقوف
(۷) بالفرض۱۲ (۸) اهل جهان۱۲ (۹) یای وحدت۱۲ (۱۰) کم کردن۱۲
(۱۱) ذرّر مورچه خرد که صدازان بوزن یك باشند ذرّبی تاجمع آن۱۲ق
(۱۲) یعنی همه مرادات راشامل باشد۱۲ (۱۳) کارکننده بی واسطهٔ اسباب۱۲
(۱٤) اسباب۱۲ (۱۵) ای بسوی ۱۲ (۱٦) ولایت (۱۷) پوشیدگی۱۲

وزسوال (۱) طلب (۲) هرانچه رود	برزبانش یکان (۳) یکان شنود

بیان کلام حق سبحانه تعالیٰ شانه

آخرین وصف کان کلام بود	نه به حلق (٤) وزبان وکام بود
برکلامش سکوت سابق (۵) نی	تهمت خامشیش لاحق نی
حق تعالی چوبی عِبارت وحرف	باعدم گفت نکته هالی شگرف (٦)
عَدم آمد زدُوق آنسخان	بفَضاءِ وجودرَقص (۷) کنان

بیان صفت خلق وتکوین وفرق میان ارادت ورضائے حق تعالیٰ شانه

حادثات جهان چه شرّوچه خیر	هم تقدیر (۸) او بود لاغیر
فعل ماخواه زشت وخواه نکو	یك بیك هست آفریدهٔ او
نیك وبد گرچه مُقتَضائ (۹) قضاست	این خلافِ رضا آن برضاست
هرچه خواهد کند زمنع وعطَا	نیست کس رامجال (۱۰) چون وچرا
عدل (۱۱) وفضل است سوی اومنسوب	ظلم باشد زفعل او مسلوب (۱۲)

بیان ایمان بفرشتگان علیهم السلام

زانچه ازعِلم آمده بعِیان	صف اول صف ملائکه دان
بندگانند جمله فرمان بر	ناکشیده بکفروعصیان (۱۳) سر

(۱)خواستن۱۲(۲) دعا۱۲(۳) یك یك را۱۲(٤)یعنی کلام حق تعالیٰ رازبان وحنجره۔ نیست۱۲(۵) یعنی نه اول خاموش بودبعد ازان کلام کردبلکه ازازل ناآبد متکلم است۱۲(٦)نادر۱۲ (۷)وُجد۱۲(۸)اندازه نمودن۱۲(۹) یعنی بحکم الهی هردوپیدامی شوند۱۲ (۱۰)طاقت۱۲(۱۱)عدل آنکه جزامثل عمل دهد وفضل آنکه اجرنیك بی استحقاق عمل بدهد۱۲(۱۲) نفی کرده شده یعنی این ممکن نیست که بی گناه را خداعذاب کند۱۲(۱۳)نافرمانی۱۲

متصف نی بمادگی ونری | وززنا (۱) شوهری همیشه بری
همه ازوَصُمَت (۲) عناد مَصُون | مستقر (۳) درمَقام لایَعُصُون (۴)
بعضی اندر شهودِ (۵) حق دائم | در جمال وکمال اوهائم (۶)
بیخبرزانکه در نِشیُمَنِ (۷) بود | عالمی هست وآدمی موجود
دیده برغیرِ حق نینداز ند | باخود وغیر خود نه پردازند
قسم دیگر مُدَبِّر اشبَاح (۸) | مُتَصَرِّف دران صَبَاح (۹) ورَوَاح
کرده هریك بموجب تقدیر (۱۰) | درهَیَاکل (۱۱) تَصَرُّف وتدبیر
گردشِ آسمان ازایشانست | جُنبِش (۱۲) جِسم وجان ازایشان ست
نه فتد قطرهٔ نَمِ باران | زابر برشهر و دشت وکُهساران (۱۳)
که نه باآن فرشته آید | کِشُ بآنجابَرَد که می باید
نزهد برگ (۱٤) تازهٔ ازشاخ | درچمنهای وبیشهای (۱۵) فراخ
که نه جمع فرشته رابمَثَل | باشد اندر وجود آن مَدُخل
ازملائك چهار مشهور اند | که باسماء خویش مذکوراند
وحی (۱٦) وتنزیل (۱۷) کارجبریل ست | نفخ درصُور ازاسرافیل ست
کافل رزمهاست میکائیل | قابض روحهاست عزرائیل

(۱) وززناشوهری الف بمعنی واوعطف یعنی زن وشوهری۱۲ (۲) نافرمان۱۲عیب وننگ عار۱۲ (۳) قرار گیرند ۱۲۵ (٤) نافرمانی نمی کنندأمرپرورد گارر۱۲
(۵) حضور۱۲ (٦) حیران۱۲ (۷) نشیمن بکسراول آرام گاه ومقام ب۱۲ (۸) اجسام
(۹) صبح وشام ۱۲ (۱۰) اندازهٔ خدا۱۲ (۱۱) هیکل کالبدوپیکر۱۲ص (۱۲) حرکت۱۲
(۱۳) ساربمعنی جاومکان مطلقاومحل بسیاری وانبوه‘چیرهاخصوصاًچون نمکسارو کوهسار۱۲ (۱٤) نروید۱۲ (۱۵) صحراء۱۲
(۱٦) وحی وپیغام خدارسانیدن۱۲ (۱۷) تنزیل فرودآوردن کتابها۱۲

چار دیگر موکّل[1] بشرأند
که نویسند گان خیر وشراند

دو بروز اند باوی ودوبشام
بریمین ویَسار کرده مَقام

کاتب الخیر[2] آن یکی زیمین
شرّوعصیان[3] رقم زنددومین

میتوانند پیش چشم بَشَرُ
که نمایند خویش رابِصُوَر

خاصه درچشم هادیان[4] سبل
ازألو[5] العزم انبیا ورسل

بیان ایمان بانبیاورسل علیهم الصلوة والسلام

انبیاء برگذیدگانِ حق اند
برده ازکُلِّ ماخُلِق سبَقَ[6] اند

برسوائ خود ازبَنی آدم
فضل دارند برمَلائك هم

نفس وشیطان بقصد جُرم وگناه
نتوانند زد بر ایشان راه

در بفَرضِ محال یانادِر
ازیکی زَلّتی[7] شود صادِر

پیش اَرباب شرعِ ودین آنهم
مشتمل برمصالحِ ست وحِکَم

آدم آندم که خورد گندم را
تخم می کاشت نَسُل مَرُدُم را

دانه راکه خوددزان شَجرَه[8]
شدوجود من تواش ثَمَره

بیان افضلیت نبی ما محمد صلی الله علیه وسلم

هست بر مقتضای[9] فضل اَزل
بعضی ازبعضی اَفضل[10] واَ کمل

وزهمه افضل احمد عَرَبِی ست
که زحق سوی مارسول نبی ست

آن فضائل که انبیاء رابود
وآن شمائل[11] که اَصفیا[12] رابود

(۱) تعینات۱۲ (۲) نیکی۱۲ (۳) گناه۱۲ (٤) راه بران راه دین ۱۲ (۵) صاحبان إراده بزرگ۱۲ (٦) سبقت۱۲ ازجمیع مخلوقات۱۲ (۷) لغزش۱۲ (۸) یعنی درخت گندم۱۲
(۹) بموجب خواهش۱۲ (۱۰) فاضلتر۱۲ کاملتر۱۲
(۱۱) خصائل۱۲ (۱۲) اصفیابرگزیدگان۱۲

گرشود جمله مجتمِع باهم	همه باشد زفضل[۱] احمد کم
هرنبی راکه حُجّتی[۲] دادند	جانب امتی[۳] فرستادند
نیست مبعوث پیشِ شرع شناس	غیراحمد کسی بکافۀ[۴] ناس

بیان خاتم المرسلین بودن صلی اللہ علیہ وآلہٖ وسلم

خاتم[۵] الأنبیاء والرسلِ ست	دیگران همچوجزِواو چوکل ست
ازپی[٦] اورسول دیگر نیست	بعد ازوهیچکس پیمبر نیست
چون درآخر زمان بقول[۷] رسول	کند از آسمان مسیح نزول
پیرو دین وشرعِ او باشد	تابع اصل[۸] وفرع[۹] او باشد
دین همین شرع ودین اوداند	همه کس رابدین او خواند

بیان ناسخ بودن شریعت آنحضرت جمیع شریعتهارا

شرعِ اوناسخ[۱۰] شریعتها ست	هرشریعت که غیراو ست هبَاست[۱۱]
گرفتدحکم شرع آن سرور	متَّفِق[۱۲] باشریعت دیگر
نیست آنرا متابَعت[۱۳] اصلاً	جزازآن رو که شرع اوست روا

بیان معراج آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

برده بیدار حق شب ازبطحا[۱٤]	بتن[۱۵] اورا بمسجد[۱٦] اَقصیٰ

(۱)بزرگی۱۲(۲)حجت دلیل نبوت و معجزه ۱۲(۳) امت گروه از هرجنس حیوان أُمم جمع۱۲(٤)تمام(٥)مهرختم کننده۱۲(٦)پس۱۲(۷)بموجب فرموده پیامبر۱۲(۸) اعتقادات۱۲ (۹)عملیات۱۲ (۱۰)ناسخ زائل کننده حکم۱۲ (۱۱)ناچیز۱۲(۱۲) موافق۱۲(۱۳) یعنی متابعت بهمین نیست که امتثال حکم شریعت۱۲(۱٤)بطحابمعنی سنگ لاخ یعنی زمین مکه معظمه۱۲ (۱۵)صحیح همین است که معراج روح وتن هردوشد۱۲(۱٦)بیت المقدس ۱۲

کرداز انجامقَر به پشتِ بُراق(۱)	مُتَوَجّه(۲)بقطع سبُع(۳)طِباق
برسموآت یك بیك بگذشت	باهمه انبیامُلاقی گشت
دید هنگام عَرُض(٤)خُلد(٥) وجَحیم	هر که بود اند ران دوجای مُقیم
چون شد اَطُباق آسمانِهاطَی	مانده درسدره(٦)جبرئیل ازوی
رَفت از انجابیاری رَفْرَف	بمقامی(۷) زپیشتر اشرف
بلکه جائی که جانبود(۹) آنجا	مَحُرَمِی(۹)جزخدا نبود آنجا
دیدینها بدید آنچه بدید	وآنچه بوداز شنیدنی بشیند
روی آزانجابجای خویش آورد	خوابگاهش هنوزناشده سرد

بیان معجزات انبیاء کرامات اولیا علیهم والتحیۃ والثنا

خرق(۱۰)عادات ازنبی وولی	هست برفضل شان دلیل جلی(۱۱)
اگراظهار آن میان اُمم	هست بادعوای نُبوت ضَم(۱۲)
باشد آن معجزه بعرف اَنام	ورنه آمد کرامت آنرا نام
ازولی خارقی(۱۳)که مسموع ست	معجزآن نبی متبوع است
معجزاتی که انبیارا بود	مثل آنها رسول مارابود

(۱) براق بروزن غراب دابه ایست که رسول الله صلی الله علیه وسلم بران درشب معراج سوارشده بودواو پست تر ازاشترو بلندترازخرمی باشد۱۲

(۲) برای سیر۱۲(۳)هفت آسمان۱۲(٤) پیش آوردن۱۲(٥) بهشت ۱۲(٦) سدرة المنتهی۱۲(۷) یعنی بچنین مقام که ازمقامات سابقه بسیارنبود که بزرگ۱۲

(۸)بمعنی لامکان۱۲(۹)واقف کار۱۲(۱۰)خلاف عادت۱۲(۱۱)روشن۱۲

(۱۲) یعنی اظهارآن خارق برائ اثبات نبوت خویش کرده باشد ۱۲

(۱۳) خلاف عادت۱۲

ای بسا[1] معجزه که اورا هست[2]	که نداده است انبیارا دست

بیان ایمان بکتابهای حق جلّ و علی

هست حق را کتابها بسیار	گشته نازل[3] برانبیاء کبار
صدو[4] چار ست درخبر مذکور	لیکن آنرامدان دران محصور
هر کتابی که کرده حق انزال	باش مومن بآن علی الاجمال
همچوتوریت آن کتاب کریم	بر کَلیم[5] وصُحُف بر ابراهیم
دیگرانجیل کامد ست فِرود	بر مسیح[6] وَزبور بر داوُد
جامع این چهار قرآن ست	که محمد مُبَلِّغ آن ست
معنی ولفظِ اوبود مُعجِز	ناید ازخلق مثل آن هرگز
فصحائ عَرَب اگر بتمام	سحر ورزند[7] درادای کلام
عاجز آیند وقاصِر ومُضطرب[8]	یکسر ازمثل سورهٔ اقصر[9]

بیان قدیم بودن کلام نفسی جناب باری تعالیٰ

چون کتاب خداکلام خداست	ازصفاتِ کلام بندهٔ جداست
مکن ازحق گران چو مُعتزلی	لایزالیش[10] دان ولم یزلی[11]

(۱) الف برائی کثرت است ای بسیاربسیار۱۲ (۲) اوشانراحاصل شده ۱۲

(۳) فرودآینده۱۲ (٤) ده برآدم علیه السلام وپنجاه برشیثؑ وسی برادریس وده برابراهیمؑ توریت بر موسیٰ وزبورداؤدؑ انجیل برعیسیٰ فرقان برمحمدصلوات الله علیه وعلیهم اجمعین ۱۲ (٥) ای حضرت موسیٰ ۱۲ (٦) حضرت عیسیٰ ۱۲

(۷) اختیار کنند۱۲ (۸) ناچار۱۲ (۹) خردتر۱۲

(۱۰) همیشه خواهدماند۱۲ (۱۱) همیشه بود۱۲

حرف[۱] وصوتی که نبوبنو حادث	میشودنیست چون دوان لابث[۲]
باشد آن عقل خرده شناس[۳]	مرکلام قدیم راچو لِباس
گرشود دمبدم لِباس بَدل	شخص صاحب لباس راچه خلَل

بیان افضلیت امت وشرف آل واصحاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

امت احمد ازمیان اُمَم	باشد ازجمله اَفضل[٤] واکرم[٥]
اولیائی کزامتِ اویند	پیرو شرع[٦] وسنت[۷] اویند
رهبران رهِ هُدیٰ[۸] باشند	بهتر از غیر انبیا باشند
خاصه[۹] آل پیمبرواَصحاب	کزهمه بهتر اند در هرباب
وزمیان همه نبودحقیق[۱۰]	بخلافت کسی بِه ازصِدّیق
وزپی آن نبودازان اَحرار[۱۱]	کس چوفاروق لائق انکار
بعد فاروق جزبذی النورین	کارمِلت[۱۲] نیافت زینت وتن
بُودبعد ازهمه بعلم ووفا	اَسَد اللّه خاتَم الخلفا
جز بآلِ کِرام وصَحُب[۱۳] عظاَم	سلِك دین نبی نیافت نظام[۱٤]
نامِ شان جز باحترام[۱۵] مبر	جزبتعظیم سوی شان مَنِگر
همه را اعتقاد نیکو کن	دل زانکار شان یکسوکن

(۱)یعنی حرف وصوت خوانندگان که مسبوق بعدم وحادث اندچون آن هردو ومتغیروبی بقاهستند لهذاآن هردوپیش عقل باریك بین کلام قدیم راکه عبارت ازکلام نفس پروردگار ست لباس هستند پس تغیروتبدیل آنهادرقدم کلام خدانخواهد که ۱۲ سعدالدین۔(۲) درنگ کننده۱۲ (۳) باریك بین۱۲ (٤) فاضلتر۱۲ (٥) بزرگتر۱۲ (٦) شریعت۱۲ (۷)سنت بالضم روش۔(۸) هدایت۱۲ (۹) علی الخصوص ۱۲ (۱۰) سزاواروی۱۲ (۱۱) آزاد مردان۱۲ (۱۲) ملت بالکسر کیش وشریعت۱۲ (۱۳) صَحب جمع اصحاب بمعنی یار۔(۱٤)بندبست۱۲ (۱۵) احترام حرمت وعزت ۱۲

هرخصومت که بودشان باهم — بتعَصُّب[۱] مزن درآنجادم
برکس انگشتِ اِعتراض منه — دین خودرایگان[۲] زدست مده
حکم آن قصّه باخدای گذار — بندگی کن ترابحکم چه کار
وآن خلافی که داشت باحیدر — در خِلافت صحابی[۳] دیگر
حق در آنجابدست حیدربود — جنگ با اوخطاء منکربود
آن خلاف ازمخالفان میند — لیکن ازطعن ولعن لب بربند
گرکسی راخدای لعنت کرد — نیست لعن من وتواش درخورد[٤]
وربااحسان[٥] وفضل شدممتاز — لعن ماجز بمانگردد[٦] باز

بیان آنکہ تکفیر اہل قبلہ یعنی نماز خوانان جائز نیست وبناء کار بر خاتمہ است

هرکه شدزاهل قبله برتودید[۷] — که بآوردهٔ نبی گروید[۸]
گرچه صدبدعت[۹] خطاوخلل — بینی ازوی زروی علم وعمل
مکن اوراسزنش[۱۰] تکفیر[۱۱] — مشمارش زاهل ناروسَعیر
وربه بینی کسی زاهل صلاح — که رود راه دین صبَاح[۱۲] وَرواح
ازمناهی شود[۱۳] بکل یکسوی — باوامر نهد بکلی[۱٤] روی
کند از فرضها ونافلها — سوی عُقبیٰ روانه قافله ها

(۱)جانب داری باطل۱۲(۲)مفت۱۲(۳)یعنی حضرت معاویه رضی اللّٰه تعالیٰ عنه۱۲(٤) درخوروبضم واومعدوله سزاوار۱۲
(٥)اگرباحسان وفضل خداازدیگران امتیازحاصل کرد۱۲(٦)رجوع نکند۱۲
(۷)یعنی بسوی قبله نمازمیگذارد۱۲ (۸)رغبتکرد۱۲(۹)امرنو دردین۱۲
(۱۰)ملامت۱۲(۱۱) نسبت کفر۱۲(۱۲) صبح وشام ۱۲ (۱۳)یعنی ازمنهیات اجتناب نماید۱۲(۱٤)جميع ماموررات حق تعالی رابجاآرد۱۲

216

بیقین زاَهل جَنتّش مشمار — ایمن ازروز آخرش مگذار
مگرانکس که ازرسول خدا — شدمبَشَّر بَجنّت[1] المَاوَی
گرچه ده کس بُودبآن مشهور — اندران ده مدارشان محصور
زانکه جمعی[2] ذآل پاكِ سرشت — هم بشارت[3] رسیدشان به بهشت

بیان سوال منکرو نکیر عذاب قبر

هرکرا زیرخاك شد منزِل — دو فرشته بصورت هائل[4]
پیشش آیند زایزد متَعال — امتحان[5] را ازو کنندسُوال
که خدای توونبی توکیست — زآنهمه دین که بوددین توچیست
گربگویدجواب شان بصواب[6] — برهدازغمِ عذاب وعِقاب
فسحت[7] قبر او بیفزایند — روزنی ازبهشت بگشایند
گردداوراعیان[8] چه صبح وچه شام — که کجادارد ازبهشت مقام
ورنگویدجواب شان درخور[9] — اتشین گرز آیدش برسر
نالهٔ اوبوقت گرز خوری — بشنود غیرآدمی وپری
آدمی وپری اگرشنوند — همه ازخواب وخور نفور[10] شوند
تنگی گورش آنچنان فشرد — که دوپهلوی اوزهم[11] گذرد
بگشایند روزنی زَسقَر[12] — تادرآن بنگردبشام وسحر
جای خودرابه بینداز دوزخ — آوح[13][14] ازحالت چنین آوح

(۱)نام بهشت۱۲ (۲)همچون حضرت حمزه وجعفرطیاروفاطمه زهراوحسنین وغیره رضی الله تعالی عنهم۱۲ (۳)خوشخبری۱۲ (٤)هولناك۱۲ (۵)برای آزمایش۱۲ (٦)درست۱۲ (۷)وسعت۱۲ (۸)ظاهر۱۲ (۹)واومعدوله بمعنی سزاوار۱۲ (۱۰)نفرت کننده۱۲ (۱۱)ازیکدیگر۱۲ (۱۲)دوزخ۱۲ (۱۳)کلمه حسرت۱۲ (۱٤) آوح بفتح ثالث وسکون حاء نقطه دارآه وواى افسوس وتاسّف ۱۲ب

بیان دمیدن اسرافیل صور را برائے امانت واحیائے خلق

چون شود نوبتِ جهان آخر	وزقیامت نشانها ظاهر
نشودیافت هیچکس بجهان	کاللّٰه اللّٰه برآیدش بزبان
مرسرافیل را دهد دُستور(۱)	حق تعالیٰ که دردمد درصُور
زان دمیدن خلائق عالَم	همه میرندچون چراغ ازدم
عمرها زیر گنبد(۲) دوّار(۳)	نبُوَد ازجنس آدمی دیّار(٤)
بار دیگرزحق شود مامور	که کندنفُخِ صُورصَاحِبِ(۵) صُور
دردمد در قَوالِب(٦) واَبدان	بیکی دم زدن هزاران جان
گرچه اَبدان بود پراگنده	همچوآتش بدم شود زنده

بیان نامهائے اعمال

ازپی نفخ صُور نوع(۷) بَشَر	چون شودحشر کرده درمحشر
سوئ شان بعد انتظارِ گران	نامهائ عمل کنند روان
سُعَدا(۸) را دهند بهر شَرَف	نامه ازسوی دستِ راست بکف
اشقیاراصحیفه ها در مشت	ازسوئ چپ دهندیاپس پشت

(۱) اجازت۱۲(۲) بدال مهمله۱۲

(۳) گردش کننده و دوّار کنایه ازآسمان ۱۲

(٤) باشنده۱۲

(۵) یعنی اسرافیلؑ ۱۲

(٦) جمع قالب بمعنی کالبُد۱۲

(۷) نوع بشرفاعل شوداست۱۲(۸) نیکبختان۱۲

بیان سنجیدگی اعمال درمیزان

وضع میزان کنند ازپی (۱) آن	تابسنجند (۲) طاعت وعصیان
آن کِش افزود (۳) کفّه حَسَنَاتْ	شادزی (٤) گو که شدز اهل نجات
وان کِش افزودپلّه عِصیان	خون گِری (٥) گو که ماندرخسران

بیان پل صراط و عبور ازان

چون زمیزان ووزن آن برهند	برجَهَنّم پُلی عَجَب بنهند
پُلی انسان که ازقدم تافرق	عابران (٦) رابود درآتش غرق (۷)
تیزچون تیغ بلکه افزون هم	عرض آن موئ بلکه ازموکم
هرکه باشد زمؤمن وکافر	برسرپُل کنند شان حاضر
هرکه کافر بود چوبنهد پای	قعر دوزخ بود مراورا جای
مومنان رارسد زحق تائید	لیك برقدرِ قُوّتِ توحید
هرکرا برطریقت (۸) نبَوی	خودنبودست غیرراست ر وی
دوزخ از نور ساوکند پرهیز	بگزردهمچوبرق خاطف (۹) تیز
یاچو مرغ پَرّان وبادِوَزان	یاچه چیزی دگر فروتر زان
وانکه ضُعفی بود در ایمانش	نبود (۱۰) زان گذشتن آسانش

(۱) پس آن۱۲(۲) وزن کنند۱۲(۳) کِفّه المیزان بالفتح والکسرپله ترازو۱۲

(٤) یعنی اوراشادزی باید گفت۱۲(٥) یعنی باید که خون گریسته باشد که همیشه درزیان ماند۱۲(٦) عبورگذشتن ازآب۱۲(۷)یعنی اینچنان پل باشدکه هرکه ازان عبورکنداز سرتاپادرآتش باشد۱۲دراصل بفتحتین است دراینجابضرورت شعری ساکن الاوسط کرده شده۱۲(۸)متعلق راست روی۱۲

(۹) خطف یعنی ربودن۱۲(۱۰)ازآن پل۱۲۔

219

بلکه دررنج آن گزرگهِ تنگ	باشد اورابقدر ضُعف (۱) درنگ
لیك یابد خلاصی آخرکار	گرچه بیندمشقتی بسیار

بیان موافقت پنجگانه قیامت

پنج آمد موقف (۲) عرصات	که مطیعان بایستند وعُصات
کرده آماده (۳) خالق داوَر	بهرهرموقفی سُوال دگر
هرکه گویدجواب خودبصواب	طیّ هرموقفی کندبشتاب
ورنه درهریکی زسختی حال	رنج بیندهزارسال (٤) وَملال

بیان خلود کفار درآتش وبرآمدن عصاة مومنان بشفاعت بامحض رحمت

هرکه افتد بدوزخ ازکُفَّار	جاودان جائ اوبود درنار
وربود مومنی فتاده زراه	سوزد آنجابقدرجرم وگناه
یاخوداوراشفاعت شُفعا (٥)	برهاند ازان جزا وسزا
وردری از شفیع نکشاید	أرحَمُ الرّاحِمِیْن (٦) ببخشاید

بیان حوض کوثر.

چون زدوزخ کنندخلق گذر	شست وشوی کنندرکوثر (۷)
دودِ دوزخ زخود فروشویند	سوی جنّت سرای (۸) خودپویند

(۱) ضعف ایمان۱۲

(۲) جائی استادن میدانهای قیامت۱۲ (۳) تیار۱۲

(٤) ای سالهای دراز۔ (٥) شفاعت کننده گان۱۲ (٦) حق تعالیٰ۱۲

(۷) نام نهریست که ازوآب جمیع نهریائی بهشت جاری است ۱۲ق

(۸) یعنی سرای جنت۱۲

بیان درجات بهشت و دیدار حق سبحانه تعالیٰ شانه

درجات بهشت باشد هشت	که بقول ثقات (۱) ثابت گشت
هرکسی رابقدر علم وعمل	دهد آنجا خدا مقام ومحَل
جاودان درمَقام خودباشد	هرگزش دل زغُصّه (۲) نخراشد
نعمت اوبودبرون زشمار	برترازجمله نعمت دیدار
که به بیندخدای راببصر (۳)	چون (٤) شب چارده مه انور (۵)

هست دیدارحق اجلّ نِعَم (٦)

وبه (۷) انتهی الکلامُ وتَم

---

(۱) ثقات مردم معتبر۱۲ (۲) غصّه بالضم اندوه کلو گیر۱۲ (۳) بچشم سر۱۲

(٤) ای چنانکه درشب چاردرهم مه روشن رامی بینند۱۲ (۵) روشن ۱۲

(٦) بزرگتربن نعمتها۱۲ (۷) دیدیدارخدابنهایت رسید کلام و تمام شد۱۲

الحمدلله والمنة که ازتصنیفات مولانانورالدین عبدالرحمن الجامی قدس سره السامی نسخه اعتقادنامه باهتمام حاجی ولی محمددرلکهنوبمطبع محمدی بتاریخ دوم شهر ذیقعده ۱۲۵۹ سنه هجری ازقالب طبع بر آمد.

اظهرازوی امین خوش خوانداین ترانه

مطبوع طبع پاکان شد۔ اعتقادنامه

تذکرہ علامہ جلال الدین سیوطی
از
مولانا ڈاکٹر محمد عبد الحلیم چشتی

علامہ جلال الدین سیوطی المتوفی ۹۱۱ھ کو تفسیر، علوم تفسیر، حدیث، علوم حدیث، فقہ و اصول، صرف و نحو، معانی و بیان، لغت و ادب، تاریخ و سیر میں جو ...یت، وسعت نظر، جامعیت، عظمت و شہرت اور قبولیت حاصل ہے متأخرین ...میں کم کسی کو نصیب ہوگی، کثرت تالیفات اور حسن اخلاص کی وجہ سے عالم اسلام ...کا عالم ان کی تصانیف سے مستغنی نہیں، ان کی کتابیں اور مختلف زبانوں ...کے ترجمے بار بار چھپ رہے ہیں لیکن اردو زبان میں ان کا کوئی تذکرہ نہیں تھا۔ ...چشتی نے ان کا تذکرہ مرتب کرکے ان کی زندگی کے ہر پہلو کو روشن کر دیا ...ان کی علمی و تحقیقی کارناموں کا تعارف، کتابوں پر تبصرہ، مطبوعات کی نشاندہی ...کی جامع فہرست پیش کرکے اس کی افادیت کو اور بڑھا دیا ہے۔ امام ...سیوطی پر یہ پہلا تحقیقی کام ہے۔ اساتذہ و طلبہ، تاریخ و سوانح اور اسلامی ...سے دلچسپی رکھنے والوں کے لئے یہ بہت دلچسپ و مفید کتاب ہے، ...تصانیف کی جامع فہرست کی وجہ سے ہر مدرسہ و کتب خانہ کو اس تذکرہ کی ...ضرورت ہے۔

زیر طبع

زاد المتقین
فی
سلوک طریق الیقین

از
شیخ عبد الحق محدث دہلوی
ترجمہ و تحشیہ
از: مولانا ڈاکٹر محمد عبد الحلیم چشتی

حضرت شیخ کی فارسی زبان میں نہایت اہم و نادر تصنیف ہے، جس میں انہوں نے شیخ علی متقی صاحب کنز العمال اور ان کے خرقہ شیخ عبد الوہاب متقی کے حالات و تعلیمات کو تفصیل سے بیان کیا ہے۔ نیز حرمین شریفین میں دوران قیام جن مکی، مدنی، مصری، یمنی، مغربی و ہندی شیوخ و صوفیہ سے ملاقات ہوئی ان کے حالات و واقعات نہایت دلنشیں انداز میں بیان کئے ہیں جو حقیقت و شیخ حق اور اتباع سنت کا جذبہ ابھارتے ہیں۔

یہ کتاب دیار اسلام کے دینی حلقوں اور مدارس کے لئے نہایت مختصر و جامع تذکرہ ہے۔

اس نادر و اہم کتاب کو جو ابھی زیور طبع سے آراستہ نہیں ہوئی تھی مولانا ڈاکٹر محمد عبد الحلیم چشتی نے ترجمہ و تحشیہ سے آراستہ کیا ہے۔ الرحیم اکیڈمی اس کی اشاعت کو باعث فخر سمجھتی ہے۔

یہ کتاب سیر و تذکرہ و تصوف، تاریخ اسلام کے طلبہ و شائقین کے لئے نادر معلومات کا خزینہ ہے۔

مطبوعات الرحیم اکیڈمی

① **تفسیر یعقوب چرخی** (فارسی)

سورۂ فاتحہ و دو پارہ آخر

محمد یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی الچرخیؒ

مع اضافہ جدیدہ

اسرار قرآنی

رئیس المفسرین بہ اسن العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی قدس سرہ

② **الانتصار والترجیح** : تالیف المحدث الکبیر ابی المظفر جمال الدین یوسف بن فرغل بن عبد اللہ البغدادی سبط الجوزیؒ

تعلیق العلامۃ المحدث محمد بن حسن زاہد الکوثریؒ

③ **اللآلی المصنوعۃ فی الروایات المرجوعۃ**

مفتی سید مہدی حسن شاہجہانپوریؒ

④ **نخبۃ الفکر فی مصطلح اھل الاثر**

نزھۃ النظر فی توضیح نخبۃ الفکر

تالیف حافظ احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی رحمہ اللہ

بحشیہ : مفتی محمد عبد اللہ ٹونکی رحمہ اللہ

فوائد جیبیہ : مولانا محمد عبد الرشید النعمانی مدظلہ

⑤ **مقامات حریری** : تالیف ابو محمد قاسم بن علی حریری البصری

مترجم ومحشی - مولانا صدیق احمد انوری، تلمیذ مولانا اعزاز علیؒ شیخ الادب والفقہ دار العلوم دیوبند

⑥ **المدخل فی اصول الحدیث للحاکم النیسابوریؒ**

تبصرہ بر "المدخل" از مولانا محمد عبد الرشید نعمانی مدظلہ

⑦ **اوجز السیر لخیر البشر** : تالیف : ابو الحسین احمد بن فارس بن زکریا القزوینی الرازیؒ

الجواہر السنیۃ فی السیرۃ النبویۃ

تالیف : الامام تقی الدین محمد علی الحسنی الفاسی

تلخیص السیرۃ الصغریٰ

تالیف : العلامۃ الحافظ ابو عبد اللہ علاء الدین مغلطای

⑧ **مکانۃ الامام ابی حنیفۃ فی الحدیث**

بقلم

العلامۃ المحدث الناقد المحقق البارع الفقیہ الشیخ محمد عبد الرشید النعمانی

اعتنی بہ عبد الفتاح ابو غدۃ

⑨ **التبیان فی آداب حملۃ القرآن** :

تالیف : امام یحیی بن شرف الدین النووی الشافعیؒ

⑩ ویلیہ **فتح الکریم المنان فی آداب حملۃ القرآن** :

تالیف : علامہ علی بن محمد المعروف الضباع المصری

⑪ **الاربعین النووی** : تالیف الامام النوویؒ مع عربی۔ انگلیزی۔ اردو

⑫ **جامع الصلوات ومجمع السعادات فی الصلاۃ علی سید السادات** ﷺ

تالیف العارف الربانی فضیلۃ الشیخ یوسف بن اسماعیل النبہانی رحمہ اللہ

○ **مقالات نعمانی** : از محقق العصر حضرت مولانا محمد عبد الرشید نعمانی

شرح فقہ اکبر (فارسی) از مولانا عبد العلی بحر العلوم فرنگی محلی لکھنوی (زیر طبع)

⑬ **ھدایۃ النحو** : (عربی ٹائپ) تصحیح وتعلیق : السید قاسم الحسینی

⑮ **الکافیۃ فی النحو** : (عربی ٹائپ) لابن حاجب

تحقیق وتقدیم وتعلیق : الدکتور نجم عبد اللہ

تحقیق الرؤیا (مترجم) تالیف شاہ عبد العزیز محدث دہلوی رحمہ اللہ

○ **منیۃ الالمعی** تالیف العلامۃ الحافظ قاسم بن قطلوبغاؒ

ویلیہ فیافات من تخریج احادیث الھدایۃ : للزیلعیؒ

○ رسالہ **المتکلم فیھم بما لا یوجب ردھم** :

للامام الحافظ ابی عبد اللہ محمد شمس الدین الذھبیؒ

○ **العالم والمتعلم** : روایۃ ابی مقاتل عن ابی حنیفہ

ویلیہ : **رسالۃ ابی حنیفۃ** : الی عثمان البتی عالم اھل البصرۃ

ویلیہ : **الفقہ الاکبر** : روایۃ ابی مطیع عن ابی حنیفۃؒ

بتحقیق : الامام العلامۃ محمد زاہد الکوثریؒ

زاد المتقین فی تالیف شیخ عبد الحق محدث دہلوی رحمہ اللہ

سلوک طریق الیقین : ترجمہ وشرح از مولانا ڈاکٹر محمد عبد الحلیم چشتی مدظلہ

○ **تذکرہ علامہ جلال الدین سیوطی** از مولانا ڈاکٹر محمد عبد الحلیم چشتی

فرامین نبوی : از مولانا محمد عبد الشہید نعمانی

(ترجمہ وشرح) **مکاتیب النبی** ﷺ تالیف الامام ابو جعفر بن ابراہیم الدیبلی السندیؒ

داعی اسلام بے نقطہ کلام۔ **شاہنامہ اسلام**

تصنیف مولانا صادق علی صادق قاسمی بستوی

○ **مولانا سید احمد شہیدؒ کی اردو تصانیف** : از ڈاکٹر محمد عبد الحلیم چشتی مدظلہ

عربی نصاب جدید

○ **معلم الصرف** : تالیف : مولانا مفتی فضیل الرحمن عثمانی

○ **تبویب الصرف** : " " "

○ **تعلیل الصرف** : " " "

○ **معلم النحو** : " " "

-اسماعیلیہ : بوہریوں آغاخانیوں اور شیعوں کا تعارف تاریخ کی روشنی میں مؤلفہ : سید تنظیم حسین